

تحلیلی از شرایط امروزی انقلاب اسلامی ایران

و نقد نیروهای درون انقلاب

مقدمه

بسمه تعالی

قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ. هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ
مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (آل عمران/ ۱۳۸ و ۱۳۷)

بی‌گمان سنتها و قوانین اجتماعی، پیش از شما در زمین جاری گشته است، پس در تاریخ و سرنوشت ملل گذشته نیک بنگرید تا بفهمید که سرانجام منکران حق چگونه بود. این سیر و بررسی برای توده مردم (ناس) روشنگر است و برای پرواپیشگان هدایت‌کننده و تکامل‌بخش.

انقلاب اسلامی ما در آستانه پنجمین ماه پیروزی بی‌نظیر و اعجاب‌آور خود با مسائلی روبه‌رو است، مسائلی که در مجموع انقلاب ما را بیمار کرده یا لااقل آن را بیمارگونه می‌نمایاند. از یک طرف امواج فتنه‌های راست و چپ به هم آمیخته مناطقی چون کردستان، گنبد و خوزستان و... را به آتش می‌کشند، و از سوی دیگر خودسری و فساد و هرج و مرج رو به رشد تحت نام نهادهای انقلابی چهره انقلاب ما را لکه‌دار می‌کند. امروز در میان اقشار روشنفکر و سطوح بالای اداری که از یک سال قبل به تدریج جنبش و انقلاب اسلامی و اهداف آن را پذیرفته بودند، بر سر تدوین قانون اساسی نوعی تردید و تزلزل و احتمالاً مخالفت با آن بروز کرده و می‌رود که وحدت ملی و مردمی درون انقلاب به تفرقه بدل شود، تفرقه‌ای که در صدر مشروطه هم بروز کرد و مانع از به ثمر رسیدن اهداف انقلاب مشروطیت در روابط و مناسبات اجتماعی گردید. در این میان، گردانندگان امور دچار نوعی بی‌برنامگی و تردید و عدم قاطعیت شده، از تفرقه در مراجع قدرت رنج می‌برند. پیکر انقلاب اسلامی جوان ما از این نابسامانی‌ها زخم‌دار شده و مسئولان و غمخواران انقلاب نسبت به سرنوشت اسلام و انقلاب اسلامی ایران در نگرانی و اندیشه به سر می‌برند. همه در عین آنکه بار همه مشکلات را بر دوش خود می‌کشند در این اندیشه‌اند، که آیا این کشتی نوجوان را در آغوش این امواج فتن و آشوب یارای پایداری و بقاء هست؟ و آیا ما می‌توانیم آرمانهای والای انقلابی خود را تحقق‌یافته ببینیم؟ - بدیهی است که اگر به موقع با علل و موجبات هر نوع بیماری بر پایه تشخیص و بینش صحیح مواجه شویم، آن بیماری قابل علاج است. بنابراین هنوز بسیار زود است که دلباختگان انقلاب اسلامی ایران را نومیدی و هراس دست دهد یا دشمنان آن را امید و روشنی چشم. چرا که حالت بسیج و آگاهی انقلابی هنوز در میان مهمترین و اصیل‌ترین نیروهای انقلابی جامعه یعنی جوانان، دانشجویان و توده‌های زحمتکش مسلمان و متعهد ما برجاست و دقیقاً همین نیروها عوامل اصلی به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی ما بودند، بدیهی است که بسیج پایگاه اصلی انقلاب و نتیجتاً تضمین بقاء و تکامل انقلاب تا زمانی وجود خواهد داشت که قواعد و قوانین پیروزی و حاکمیت انقلابات رعایت شود.

بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ.
(آل عمران/ ۱۲۵)

آری اگر پایداری و تقوی محور کار شما باشد وقتی دشمنانتان بیرحم و ناگهان بر شما هجوم

آرند، پروردگارتان با پنجهزار فرشته نامدار به یاری شما خواهد آمد.

این نخستین انقلاب جهان نیست که ما تجربه می‌کنیم، آیا نباید از تاریخ انقلابهای جهان، به‌ویژه آنها که در دو قرن اخیر صحنه جهان را تکان دادند و نظام و تمدنی نوین بنا نهادند درس عبرت بگیریم و یا از آن انقلابها که در دهه اخیر در همین دنیای پر جنبش و تحرک کنونی پیدا شدند و اوج گرفتند و سرانجام پیروز شدند یا شکست خوردند و نابود شدند تجربه‌ای کسب کنیم؟

ان من صرحت له العبر عما بیم يديه من المثلات حجتة التقوى عن تقم الشبهات (نهج البلاغه خطبه ۱۶)
بدون شک آن کس که تجربه آشکار شکستها و عقوبتهای ملتها را در برابر چشم دارد تقوايش می‌تواند او را از فرو افتادن در اشتباهات و فریب خوردنها حفظ کند.

آیا وقت آن نرسیده است که اندکی تفکر کنیم که فی‌المثل چرا حکومت سالوادور آلنده در شیلی شکست خورد و ملتی را دچار یک دیکتاتوری فاسد و آلت دست بیگانه کرد؟ مسائلی که ما امروز با آنها مواجهیم چیزهای تازه‌ای نیستند و لااقل اگر در شکل و صورت مخصوص خود ما است، در مفهوم و محتوا تازگی ندارند و اگر اندک هوشیار باشیم یا خالصانه غمخوار انقلاب و اسلام باشیم و نخواهیم همه چیز را خود مستقیماً تجربه کنیم تا به واقعیت آن ایمان آوریم، بلکه به تجربیات دیگران هم ارزش و اعتباری قائل باشیم و آنها را در محاسبات خودمان وارد نمائیم، چراغ هدایت تعالیم و آرمانهای اسلامی و توحیدی برای ما روشن‌تر و مشخص‌تر و بنابراین راه پیروزی و تکامل بر ما هموارتر خواهد شد.

در این آغاز فعالیت نوین، در نقد حاضر، ما را نظر بدان بوده است که برای تشخیص بیماری و پیشنهاد درمان، تمام عوامل و قطب‌ها و نیروهای کنونی مؤثر در امر انقلاب را عادلانه مورد نقد و بررسی قرار دهیم، تا به یاری خدا نقش واقعی آنها را دریافته و برای مشکلات راه حل پیشنهاد کنیم. در این نقد، چون نظر به مسائل رهبری بوده است، کمتر به نقد نیروهای اجتماعی و اقشار جامعه پرداخته‌ایم و این را به نشریات آینده خود احاله می‌دهیم.

ما را خواست و اراده برآنست که تحلیلی‌تری متعهد در برابر الله بوده و نقاط ضعف و قوت هر نیرو را به محک نقد و تمیز بزنیم و این امر به هیچ وجه من‌الوجه حاکی از فقد احترام و یا موضع مخالفت یا خصومت با آن نیروها نیست. وقتی در پایان به پیشنهاد راه نجات انقلاب دست یافتیم و یا نقش و تعهد خود را در حل و درمان مشکلات عرضه داشتیم بر همه اصحاب مسؤولیت روشن خواهد شد که ما نه بدخواه و رقیب که برادرانی دلسوز و صادقیم، ما را نه چشمداشت به پست دولتی یا نام و شهرت سیاسی و مردنی فریفته و نه هوس قدرت‌یابی گروهی به وسوسه انداخته است. هر چه می‌گوییم خالصاً لوجه‌الله از سر درد و مسؤولیتی است که نسبت به مکتب پرافتخار اسلام و انقلاب پر حقیقت و رحمت اسلامی خود احساس می‌کنیم و:

الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احداً الا الله و کفی بالله حسیباً

کسانی که به ابلاغ رسالت‌های خدایی برخاسته‌اند و از او هراس دارند و از هیچ کس جز الله هراسی به دل راه نمی‌دهند و برای حسابرسی خدای را کافی است!

مفهوم انقلاب

ملت مسلمان ایران طی سالهای اخیر یک انقلاب وسیع و همه‌جانبه را پی ریخت و در جریان به ثمر رسانیدن آن قرار گرفت. انقلابی که با اوج گرفتن در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه ۵۷ به نابودی نظام سلطنتی دیرپا و سقوط رژیم وابسته به بیگانه پهلوی منجر شد. این تحول نه یک کودتا بود و نه یک انتقال ساده قدرت سیاسی از دولتی به دولت دیگر، بلکه انقلابی حقیقی بود که آرمان دیرینه مبارزان و پیشتازان این جنبش را تحقق می‌بخشید و اینک نیز همچنان باید با محتوای انقلابی خود پیش برود.

مفهومی که ما از یک تغییر و تحول انقلابی در جامعه می‌فهمیم عبارتست از:

۱- تغییر عمیق در نظام ارزشها و فرهنگ حاکم بر جامعه در راه رهایی از قیود ضدتکاملی.

۲- تغییر اساسی در مناسبات و روابط اجتماعی و منشاء ثروت و قدرت و توزیع آن.

۳- تغییر بنیادی در نظام سیاسی، اداری و تشکیلاتی کشور.

در نتیجه:

۴- تغییر تکاملی انسان و تولد انسانی نوین و والاتر از آنچه تاکنون بوده است، انسانی متعالی و رو به رشد و رهیده‌تر از بندهای خارجی یعنی مثلث دیرینه استبداد، استثمار و استحمار و قیود و موانع درونی و نفسانی یا به گفته آن سرباز مسلمان در برابر سردار ایرانی در پاسخ پرسش او از هدف اسلام:

اخراج الناس من عباده الناس الی عباده الله؛ اخراج الناس من جورالادیان الی عدل الاسلام و اخراج الناس من ضیق الدنيا الی سعتها

(بیرون آوردن و رهایی مردم از پرستش انسان و در آوردن آنان به حوزه پرستش الله؛ رهایی مردم از ستم و انحراف کیشهای خودساخته و درآوردن آنان به قلمرو داد و عدالت اسلام و رها ساختن انسان از تنگناها و قید و بندهای دست و پاگیر جهان نزدیک و پست کنونی به گستره رشددهنده آن).

انقلاب اسلامی

چهار مفهوم فوق همگی در جریان جنبش ایران نقش و تأثیر بسیار داشته و لااقل بر اندیشه و عمل پیشتازان انقلابی حاکم بوده است.

به همت پیشتازان و پیشگامانی که با عمل یا قلم و یا بیان خود مفاهیم فوق را تبلور بخشیدند و به تدریج ایدئولوژی جنبش را بر افکار و وجود مردم مسلط ساختند، جنبش رهایی‌بخش ملت ایران به تدریج به سوی انقلاب گرایش یافت تا در جریان یکساله اخیر به لحاظ شکل و محتوی کاملاً انقلابی گردید. ما در سال گذشته قبل از پیروزی دوران‌ساز ۲۲ بهمن شاهد بودیم که در میان مردم نهضت‌کننده تغییراتی عمیق در شرف تکوین است. گرایش مردم به‌ویژه مردم میانه‌حال یا تهیدست و زحمتکش به ترک وابستگی‌های دنیایی و زندگی مصرفی، پیدایش روحیه جمعی و تفاهم و تعاون و احساس مسئولیت جمعی در میان انقلابیون، گرایش به نفی ارزشهای تمدن غربی و روی آوردن به

ساده‌زیستی و زهد انقلابی و بالاخره گرایش پرشور شائقانه به سوی ایثار و فداکاری و شهادت، اینها همه ویژگیهای حرکت مردم در ماههای اخیر بود که نه از روی کتب و نشریات و شعارها و بیانات سخنگویان و رهبران، بلکه از تماس مستقیم و نزدیک با مردم دریافتیم.

مجموعاً این ویژگیها حکایت از نوعی احیاء یا بازگشت به فطرت در میان ملتی می‌کند، و همین واقعیت است که جنبش ایران را از یک محتوای دینی، به مفهوم عام آن، برخوردار می‌سازد، چرا که اینها همه از مظاهر حرکت و تحول و صیورورت انسان از حیات دنیا به سوی آخرت و فنای شائقانه در آستان کبریایی پروردگار می‌باشد، و به سبب همین ویژگیها است که ما مدعی دینی بودن جنبش انقلابی ملت خود هستیم. اینکه شعارها اسلامی بود یا رهبران و سخنگویان عمدتاً اسلامی یا روحانی بودند یا رهبر و پیشوای توانای این انقلاب یک مرجع و روحانی عالیقدر است، همه نتیجه این واقعیتند که حرکت انقلابی ملت ایران حرکتی تکاملی و صیورورتی به سوی خدا بود و دقیقاً همین امر است که جوهر هر حرکت دینی را می‌سازد.

ملت مسلمان ما عالی‌ترین و والاترین مفاهیم انقلابی نظیر شهادت و زهد و پارسایی، ایثار در راه خدا و مستضعفین ملت را از اسلام و پیشوایان گرانمایه آن و رهبران و پیشوایان مذهبی - سیاسی خود که از ویژگیهای مکتب اسلام را در وجود مردم بیدار کردند، در طی ربع قرن اخیر آموخت و این آموزش سبب شد که ارزشها و موازین خوب و بد در میان مردم نهضت‌کننده عوض شود و با تغییر انقلابی در ارزشهای نهضت‌کنندگان، حرکت آنان به سوی یک انقلاب واقعی سیاسی و اجتماعی تحول یافت، انقلابی که به نحو رادیکال و بنیادی به سوی از هم گسستن همه‌جانبه زنجیرهای انسان پیش رفته و می‌رود.

علل سرعت گرفتن انقلاب:

چه عواملی باعث شد که جنبش ایران با آن سرعت اعجاب‌انگیز در سال گذشته به پیروزی اولیه خویش نائل شود و رژیم را با آنچنان قدرت رعب‌آور ساقط کند؟

نخستین علت، زمینه سیاسی - اجتماعی مناسب در ایران بود. به این معنی که شکاف بین مردم و رژیم حاکم به منتها درجه خود رسیده بود، و میزان کینه و نفرت مردم از رژیم حاکم بسیار عمیق‌تر از آن بود که خود رژیم و حتی رهبران سیاسی جامعه برآورد می‌کردند. گرچه این واقعیت از طرف برخی از رهبران سیاسی، از جمله نهضت آزادی ایران و بعدها سازمان مجاهدین از سالهای ۴۰ به بعد، گهگاه به عنوان نکته و مساله اصلی نهضت ملی ایران طرح می‌شد ولیکن همین گروهها نیز تصور نمی‌کردند که این کینه و نفرت به این سرعت به خودآگاهی و تحرک برسد. به حرکت افتادن چرخ فعالیت‌های مملکتی و توسعه ظاهراً سریع اقتصادی که مدیون درآمد غیرتولیدی نفت بود و تبلیغات و دروغ‌پردازیها و آمارهای قلابی رژیم گذشته، برخی از رهبران سیاسی قدیمی و حتی گروههای سیاسی - نظامی چریکی را به این تحلیل رسانیده بود که رژیم دارد در میان توده مردم راه باز می‌کند و موقعیت و نفوذ می‌یابد. شاه مخلوع در اواخر سال ۵۳ مغرورانه به خبرنگاران خارجی گفته بود: «ما بر تمام مشکلات فائق آمده‌ایم و تنها مسأله تروریسم است که هنوز مهار نشده است و در برابر آن هم

ملت متحد است».

فساد و تلاشی شدید اقتصادی دستگاه حاکمه نیز در به وجود آوردن این زمینه نقش مؤثری داشت. از همان اواخر سال ۱۳۵۳ رژیم دریافته بود که ماشین عظیم اقتصادی که پس از «انقلاب سفید!!...» به راه انداخته، و آن را به نبوغ شاه مخلوع نسبت می‌داد، بسیار لنگ و علیل و رو به سقوط و تلاشی است، ولی با بالا بردن ارقام بودجه و هزینه‌های عمرانی این امر را بر مردم پوشیده می‌داشت. تنها تعداد معدودی از صاحب‌نظران اقتصادی یا فعالین و متفکرین سیاسی بودند که در سطح جامعه یا در درون زندانها، پوسیدگی روند اقتصادی رژیم را، به‌طور اجمالی حس می‌کردند. به هر حال این عامل زمینه‌ای، تا سال ۵۷ قدرت بروز و ظهور نیافت و به‌طوری که اشاره شد بسیاری از افراد وابسته به جنبش مسلحانه را به دامن یأس از عمل نظامی و رو آوردن به عمل سیاسی کشاند.

عوامل دیگری که در سرعت بخشیدن به پیروزی انقلاب اسلامی مؤثر بودند و در حقیقت باعث به فعلیت درآمدن خشم و نفرت مردم و به حرکت درآمدن آنها شدند عبارتند از:

۱- روشن‌بینی، تقوا، استقامت و قاطعیت آیت‌الله خمینی که از همان آغاز ورود ایشان به میدان مبارزه اثری عمیق و گسترده به وجود آورد و مبارزه روحانیت به رهبری معظم‌له روالی طبیعی و رو به رشد را دنبال کرد و استمرار و حدت و شدت یافت.

۲- جنبش مسلحانه که بعد از پانزدهم خرداد ۴۲ شروع گشته و در سال ۱۳۵۰ با اوج‌گیری عملیات سازمان مجاهدین خلق تأثیر زیادی بر روی مسلمانان و به‌ویژه جوانان گذاشت و همه را شیفته و مشتاق یک حرکت انقلابی سازمان یافته کرد. گرچه تغییرات درونی این سازمان که منجر به خیانت سال ۵۴ گردید ضربه بزرگی بر روحیه بسیاری از مسلمانان زد که بعضاً موجب گرایشهای واکنشی افراطی شد، معذک حرکت مجاهدین، در مجموع بر روی نسل جوان و حتی میانه سال مسلمانان، از جهت بالا بردن آگاهی آنان و آماده ساختنشان برای یک حرکت سیاسی - نظامی و جنگ مسلحانه و یک حرکت انقلابی تأثیر به‌سزایی داشت.

۳- کارهای فرهنگی پیش‌تازان اندیشه نوین انقلابی اسلامی به‌ویژه متفکر نامدار ما، دکتر شریعتی در جهت بیدار کردن وجدان مسلمانها و دادن نوعی خودآگاهی در ظرف و بیان فرهنگ امروزی جهان، نقش بسیار مهمی را ایفا کرد.

این سه جریان دنباله تاریخی جنبش‌های حق‌طلبانه ملت ایران با استفاده از تجارب و آموزشهای مبارزاتی گذشتگان چون سیدجمال، امیرکبیر، مدرس، کوچک‌خان، مصدق، طالقانی و بازرگان بوده است.

این عناصر مجموعاً در اوج گرفتن حرکت انقلابی از اواخر سال ۱۳۵۶ بدینطرف نقش مهمی داشتند و باعث تسریع حرکتی شدند که زمینه قدیمی نفرت و کینه مردم را از رژیم داشت.

جهت حرکت

نکته و سوال اصلی اینجاست که جهت حرکت چه بود و این حرکت علیه چه نظامی بود؟
به اعتقاد ما سنت الهی، چنین بوده است که هیچ نظام اجتماعی - سیاسی فرو نمی‌ریزد مگر آنکه

تمام موجبات سقوط آن از درون فراهم شده باشد. لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِهِ (انفال/۴۲) و هیچ نظام اجتماعی - سیاسی نوین در صحنه جهان به وجود نمی‌آید، مگر آنکه تمام موجبات تاریخی پیدایش آن فراهم شده باشد و يَحْيَىٰ مَنْ حَيٌّ عَنْ بَيْنِهِ (انفال/۴۲).

هیچ کس حتی بدبین‌ترین تحلیلگران نسبت به رژیم گذشته چنین محاسبه‌ای را نمی‌کردند که به آن اندازه از داخل متلاشی و پوسیده باشد. با ارتش ۵۰۰ هزار نفری و مجهز به آخرین و مدرن‌ترین سلاحها و آخرین تعلیمات ضدچریک شهری، ضداغتشاش و ضدانقلاب و با سازمانهای پلیسی و امنیتی گسترده و پیشرفته دیگر که بارها شاه مخلوع می‌گفت من از طریق این سازمانها خیالم راحت است و هر خبری در جهان بشود به من اطلاع می‌دهند و هر توطئه‌ای را کشف می‌کنند، نتوانستند خوشبختانه رابطه واقعی مردم و احساسات واقعی آنان را نسبت به رژیم سابق و شاه سابق ارزیابی کنند و همین امر سبب شد که شاه و سردمداران رژیم همیش همیشه از روی آرامش و خوش‌خیالی موضع مسلط و مطمئن حرف بزنند و همین امر آتش کینه‌های مردم را افزایش می‌داد. رژیم گذشته در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی کاملاً از قبل شکست خورده و پوسیده بود و از سال ۵۶ به فکر رفورمی در این زمینه افتاده بود تا بلکه بتوانند از متلاشی شدن خود جلوگیری کند. از اوائل سال مذکور رژیم شاه که خود این خطر را حس می‌کرد در برابر جریان حقوق بشر کارتر قرار گرفت.

جریان حقوق بشر گرچه امری و حرکتی بود که دولت ایالات متحده امریکا در جهت حفظ موضع رهبری خویش و برتری غرب در جهان و در جهت آینده‌نگری نسبت به منافعش در جهان سوم به راه انداخت ولی همین مساله حقوق بشر نیز یک زمینه نسبتاً آزاد برای احساسات عمیق و سرکوب شده مردم ایران عرضه کرد و این مجموعه سبب شد که جنبش در سال ۵۷ اوج تازه و سرعت زیادی گرفت. موضع‌گیریها و حيله‌های شاه در جریان یک سال و نیم اخیر خود به افروخته شدن آتش کینه‌های مردم کمک فراوان کرد و او بود که به دست خویش گور خود را می‌کند لیکن اکثراً حتی در ماههای آبان، آذر و دی ماه ۵۷ با وجود اعتصابات سراسری کشور، اعتصاب کارکنان شرکت نفت، اعتصاب کارمندان بانکها و غیره که از لحاظ اقتصادی ضربه اساسی به دستگاه وارد آورده بود، به علت وجود ارتش و پلیس و ساواک فکر نمی‌کردند که به این سرعت انقلاب پیروز شود. ارتش و نیروهای مسلح و امنیتی رژیم که به صورت دژ مستحکمی می‌نمود، غیرقابل نفوذ به نظر می‌رسید.

در آن زمان استدلال ما در برابر تحلیلهای بدبینانه دیگران این بود که روند تغییر درونی ارتش و آهنگ پیدایش و رشد عصیانها و فرارها که به دنبال دعوتهای مکرر امام‌خمينی انجام می‌گرفت و از ۱۷ شهریور به بعد آغاز شده بود، آینده روشنی را نوید می‌دهد که در ظرف یکسال، همه یا بخش مهمی از ارتش به سوی مردم بازگردند! ولی در عمل دیدیم که شدت و حدت حرکت مردم و موضع‌گیریهای قاطع و روشن‌بینانه امام‌خمينی، و از طرف دیگر شور و شوق انقلابی مردم و استقبالشان از شهادت، که از ویژگیهای فرهنگ اسلامی و سنت شیعی است، بر روی افراد ارتش اثر گذاشت، و با اینکه پیش از این وقایع حرکتیهای مسلحانه و غیرمسلحانه و زندانها و مبارزات نتوانسته بود روی افراد ارتش و پلیس اثر قابل توجهی بگذارد، ولی از شهریور ۵۷ به بعد با برخوردهای برادرانه مردم با ارتش و اعلامیه‌های امام این اثر شروع شد و سریعاً اوج گرفت. نیروهایی از ارتش که در کنار شاه مخلوع باقی

مانده بود به فرمانداری نظامی و گارد منحصر می‌شد و به بقیه قسمت‌های ارتش اعتمادی نبود. موضعگیری استراتژیک و قاطعیت امام خمینی، همانطور که گفتیم، سبب شد اختلاف نظرها و مواضع، که میان رهبران سیاسی قدیم و جدید وجود داشت، موقتاً مسکوت بماند بدون آنکه این افراد در میان خود به توافق و تفاهم درازمدتی دست یابند. بدین ترتیب چنان وحدت کلمه‌ای در میان صفوف مبارزین و مجاهدان پدید آمد که در تاریخ ایران کمتر نظیر داشت.

این عوامل باعث پیروزی برق‌آسا گردید، ولی اگر پوسیدگی و تلاش درونی و ماهیت ضد مردمی رژیم سلطنتی و ارتش شاهنشاهی نبود، ارتش بدین سرعت از هم پاشیده نمی‌شد.

این سرعت پیروزی و زودرسی بار دیگر وعده‌های خدایی قرآن را بر ما اثبات و محقق ساخت که:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ... (ابراهیم/۱۸)

داستان اقدامات کسانی که قدرت و اراده پروردگارشان را نادیده گرفتند همچون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن بوزد و آن را پخش و نابود سازد.

نارسایی‌های ناشی از سرعت پیروزی

پیروزی برق‌آسای جنبش به علت زودرس بودن خود مسائلی به همراه داشته است.

امروز، تنها مرحله نخست انقلاب، در ایران انجام گرفته است و گام اول آن که فرو ریختن دژ مستحکم نظام سیاسی سلطنتی است، برداشته نشده است. جنبش‌های انقلابی جهان با طولانی گردیدنشان، ساخته شدن مردان و زنان و ایجاد شخصیتها را هم دربرداشته و سازمانهای پیشتاز در ضمن جنگ انقلابی رشد کرده تمام مردم کشور را به‌طور سازمان‌یافته در درون خود جای می‌دهند. نیروهای ویت‌کنگ در ضمن سالها جنگ گسترش یافت. دولت موقت تشکیل داد و مردم هم ضمن جنگیدن با ارتش غول‌آسای آمریکا سازمان می‌یافتند و انضباط انقلابی پیدا می‌کردند و برای اداره کشور آماده می‌شدند. جبهه آزادیبخش الجزایر نیز در ضمن هفت سال جنگ مسلحانه و انقلابی به سازمان دادن و تشکیل دولت موقت در تبعید پرداخت و مردم در کوره انقلاب پخته شدند و مشکلات پس از پیروزی را به آسانی ولی با صبوری انقلابی حل کردند، اما در انقلاب ایران چنین فرصتی برای ما پیش نیامد.

اگر چه امام خمینی از خارج از کشور جنبش را هدایت می‌کردند و مردم هم با شور و حرارتی انقلابی تا سرحد شهادت، فداکاری و ایثار می‌نمود ولی هنوز سازمان‌یافته نبودند و هنوز آن روابطی که در درون یک صف متشکل بایستی برقرار شود بین مردم برقرار نشده بود، هنوز تشکیلات واحد یگانه و سازمان هدایت‌کننده آگاه و هشیاری که بتواند مردمی را که به حرکت درآمده بودند مجهز و منضبط بکند و سازمان بدهد به وجود نیامده بود، و چون انقلاب زود به پیروزی رسید فرصت اینکه کادرهای لازم در جنبش ساخته شوند و برنامه آینده جنبش و برنامه دوران انتقال قدرت مشخص بشود، پیدا نشد و از طرف دیگر همین کوتاهی مدت مبارزه انقلابی سبب شد که انقلابیون واقعی از فرصت‌طلبان مشخص نگردند و خط فاصل و خندق جداکننده روشنی بین این دو دسته در جامعه به وجود نیاید. بنابراین وقتی که رژیم سقوط کرد ما مواجه شدیم با کشوری شبیه یک کشور جنگ‌زده، آن هم نه جنگ‌زده‌ای مثل فرانسه و آلمان بعد از جنگ جهانی دوم که تمام سرزمینشان با خاک یکسان

شده بود، بلکه با اینکه ساختمانها و تأسیسات مملکتی اغلب بجا بود ولیکن آن روابط و نظم تشکیلاتی که در درون یک کشور متشکل، کشور سرپا و کشور مستقل وجود دارد از هم گسیخته بود.

مسائل و مشکلاتی که دولت موقت انتقالی با آن روبه‌رو گردید

مسائلی که دولت موقت انتقالی با آن روبه‌رو گردید عبارت بودند از:

- ۱- عدم آمادگی دولت از نظر برنامه؛
- ۲- نداشتن شخصیت‌های لازم انقلابی شناخته شده؛
- ۳- جنگ‌زده بودن و از هم پاشیدگی کشور و مشکلات احیاء آن؛
- ۴- مشخص نشدن نیروهای انقلابی از فرصت‌طلبان؛
- ۵- فقدان بینش ایدئولوژیک واحد در بین رهبران، که همین نکته موجب جدایی و سوءتفاهم بین دولت و انقلابیون می‌شود.

این پنج عامل سبب شد که بعد از پیروزی اولیه انقلاب در حالی که ضدانقلاب زخم خورده و کینه‌توز توطئه‌های روزافزون خود را آغاز می‌کرد و مخالفین انقلاب اسلامی هم به فتنه‌انگیزیهای خود می‌افزودند وضعی بحرانی پیش بیاید و دولت را در متن این بحران قرار دهد، لذا لازم است این وضع بحرانی حاکم و غالب را بشناسیم و برای دست یافتن شناخت به تحلیل اوضاع کنونی کشور پردازیم. برای اینکه به تحلیل انقلاب پردازیم لازمست از نیروهای مؤثر بر انقلاب نام ببریم و به ارزیابی آن نیروها دست یازیم.

نیروهای مؤثر بر انقلاب

نیروهای مؤثر بر انقلاب عبارتند از:

- ۱- رهبری انقلاب یا امام‌خمینی؛
 - ۲- دولت؛
 - ۳- شورای انقلاب؛
 - ۴- روحانیت؛
 - ۵- نیروهای مسلمان مبارز یا انقلابی که نه در جناح روحانیت قرار دارند و نه در جناح مارکسیستی. عمده‌ترین اینها نیروی سازمان نیافته ولی وسیع جوانان و دانشجویان هستند.
 - ۶- توده مردم که با داشتن نقش‌های مثبت و منخفی مؤثرترین نیروی انقلابند.
- در برابر انقلاب اسلامی چند عامل عمده قرار دارند:
- ۱- نیروهای روشنفکر لیبرال - دموکرات
 - ۲- نیروهای مارکسیستی
 - ۳- ضدانقلاب

ضدانقلاب

ضدانقلاب عبارت از آن نیرویی است که در گذشته تکیه‌گاه رژیم و عناصر تشکیل‌دهنده آن بود و در رأس آن دربار، خانواده پهلوی، اعوان و انصارشان، ارتش و پلیس و ساواک قرار داشت.

در مرحله بعد آن عواملی که جنبه پایگاهی برای رژیم گذشته و مخصوصاً طی سالهای ۴۱ بدینطرف داشت، قرار دارند. دستگاه حاکمه قبلی ایران در سال ۴۰-۴۱ به علت مواجهه بودن با بحران بدین نتیجه رسید که چون نظام سلطنتی استبداد پهلوی صرفاً بر ارتش و پلیس تکیه دارد، در صورت ضعف ارتش و پلیس امکان حفظ رژیم وجود ندارد، لذا شاه سابق و مشاورین خارجی او سعی کردند با عرضه یک سری رفرمهای اجتماعی در میان طبقاتی از مردم نفوذ کنند تا دو طبقه مؤثر و مهم در جامعه به وجود بیایند یکی قشر بورژوازی بالا و وابسته به نظام، و دیگری طبقه متوسطی که در عین برخورداری از زندگی نسبتاً مرفه به نظام و رژیم، وابستگی کامل اقتصادی و فرهنگی داشته باشد.

یکی از اهداف اصلاحات ارضی و به اصطلاح انقلاب سفید شاه سابق همین بود و گرچه طی ۱۵ سال گذشته یک چنین قشری را به وجود آوردند ولی موفق نشدند وفاداری طبقه متوسط را نسبت به رژیم تأمین کنند. قشر بورژوازی وابسته را نمی‌توان طبقه گفت زیرا یک نوع وابستگی و انسجام وجدانی و خودآگاهی بین این دو طبقه هنوز وجود ندارد، ولی به هر صورت یک چنین قشری به وجود آمد و سرمایه‌داران بزرگی در ایران، از دولت سر وابستگیشان به رژیم به درآمدهای کلان دست یافتند و این درآمدهای کلان موجب به وجود آمدن یک بخش صنعتی در کشور شد ولیکن این بخش صنعتی یک بخش صنعتی واقعی نبود؛ این بخش صنعتی عمدتاً یک بخش تولیدی داشت و یک بخش مقاطعه‌کاری و خدماتی و تجاری، گرچه از نظر انباشت سرمایه به مراحل خیلی پیشرفته‌ای رسید ولی نظر به اینکه این انباشت سرمایه از دولت سر انحصاراتی بود که به سبب روابطشان با رژیم در اختیار آنها گذاشته می‌شد، آن رشد کیفی کافی که سرمایه‌داری غرب از آغاز قرن نوزدهم به این طرف بدان رسید و ابتکارات و پیشرفت تکنیک و صنعت و تکنولوژی را موجب شد، هرگز نصیب بورژوازی ایران نگردید، زیرا صنعتی که در ایران پایه‌گذاری شد یک صنعت به تمام معنی مونتاژ و وابسته بوده و هست. بورژوازی وابسته تنها در بخش تولیدی خلاصه نمی‌شود بلکه دارای بخش خدماتی نیز هست. در بخش خدماتی، مخصوصاً بورژوازی وابسته اداری، یعنی آن قشرهایی از دستگاه بوروکراسی دولتی که مقامات عالی و مقامات بالا را در اختیار دارند، گرچه ظاهراً تسلطی بر مالکیت و ابزار تولید ندارند و به ظاهر حقوق‌بگیر هستند و طبقه مدیران را تشکیل می‌دهند ولیکن در معنی سخنگو و خدمتگزار و برنامه‌ریز بخش خصوصی داخلی یا خارجی و یا به لحاظ سیاسی و فرهنگی شهروند و وابسته به غرب هستند. این بخش اداری هنوز وجود دارد. بورژوازی وابسته در حال حاضر ضربه بزرگی خورده ولی هنوز از بین نرفته است.

از طرف دیگر، برخی از سرمایه‌داران وابسته امروز به شیوه‌ای موزیانانه مشغول مکیدن پول و اعتبار و ارز از دولت و فرستادن آن به خارج و کند کردن کار تولید و توطئه برای تعطیل کردن بخشی از صنایع می‌باشند ولی دولت هنوز می‌تواند مراقب آنها باشد و از صدماتشان جلوگیری کند. نظام بانکی که در عرض این ۱۵ سال گذشته در این کشور تشکیل شده یک نظام وابسته است. وابستگی که ما از آن صحبت می‌کنیم تنها یک وابستگی از نظر شرکت یا آمیخته بودن با سرمایه خارجی نیست. در ایران وابستگی به آن مفهوم بیان نمی‌شود، بیان وابستگی در ایران آن وابستگی سیاسی است که با رژیم داشتند و استفاده و سوءاستفاده‌هایی که از این رهگذر می‌کردند، خواه

سرمایه خارجی را همراه خودشان و یا در شرکت با خودشان داشته یا نداشته باشند. به هر حال بورژوازی وابسته ایران عمدتاً از چند سرمایه‌دار انگشت‌شمار بزرگ تشکیل می‌شد و با ضربه بزرگی که به آن وارد آمد اکثرشان فراری هستند و اموالشان فعلاً در ضبط قرار دارد. با ملی شدن بانکها یک بخش از خطر ضدانقلاب منتفی گردید، خصوصاً از این جهت که صنایع ملی ایران از این پس از اسارت سیستم بانکی رها می‌شوند و صنایع وابسته هم پایگاه اصلی خود را از دست می‌دهند. ولی نکته مهم و قابل ذکر اینست که متأسفانه مدیریت این بانکها به عناصر و عواملی واگذار شده که یا جزء همان بخش بورژوازی وابسته اداری و مدیران وابسته بوده یا لاقلاً متهم به چنین وابستگی‌ها هستند. گماردن مدیران و کارکنانی در رأس یک برنامه که به آن اعتقادی ندارند و حتی با خود برنامه و نظام سیاسی - اجتماعی پشت آن دشمنی می‌ورزند، جز خراب کردن آن برنامه و به ضعف و فساد کشانیدن نقاط قوت آن و سرانجام ضربه به انقلاب زدن و راه بازگشت ضدانقلاب را هموار کردن، اثر دیگری ندارد.

اکنون ما شاهدیم که یک حرکت آرام در بازگشت بورژوازی وابسته اداری به مواضع و پستیهای قدرت، و نیز حرکتی در جهت بازگرداندن بورژوازی وابسته صنعتی به قدرت اقتصادی وجود دارد. ما وقتی این حرکات را در کنار توطئه‌های تجزیه‌طلبانه و مقاومتهای درون بوروکراسی دولتی علیه انقلاب و تحریکات کارگری، می‌گذاریم و وقتی بازگشت سریع ارزشهای ضدانقلابی رژیم گذشته را در میان قشرهای مرفه می‌بینیم، این جمع‌بندی حاصل می‌شود که ضدانقلاب با برنامه‌ای حساب شده دارد مواضع قدرت و بازگشتن به کشور را باز می‌یابد و این هشدار است به تمام مقامات و مسئولان انقلاب ایران... فاعتبروا یا اولی‌الابصار!

طبق آنچه که گفتیم چون انقلاب به سرعت پیروز شد و نتوانست کادرها و مدیران خود را پرورش دهد و با توجه به اینکه انقلاب ایران بسیار جوان است، ممکنست نیاز به این گونه کارمندان یا مدیران وجود داشته باشد و این نیاز گهگاه از طرف دولت ابراز شده و می‌شود. به نظر ما حل مساله مدیریت سازمانهای دولتی و کارکنان آن، یکی از عظیم‌ترین مشکلات رژیم کنونی است و اگر دولت موفق به حل آن در جهت اهداف انقلاب گردد، انقلاب ایران از مرحله بحران خود عبور نموده و خطر شکست آن ضعیف خواهد شد.

بخشهای دیگر ضدانقلاب

اما بخشهای دیگر ضدانقلاب یعنی ساواک و سیستم ارتش و پلیس با توجه به اینکه ضربه اساسی را خورده‌اند و فعلاً در حال تلاشی کامل به سر می‌برند، به نظر نمی‌رسد که به این زودی نیروی ضدانقلاب از درون این تشکیلات بتواند سر بلند کند، گرچه این خطر همیشه وجود دارد و بایستی دچار خواب و ساده‌اندیشی نشویم.

ارتش و پلیس ایران آنچنان دچار ضعف روحیه هستند که حتی برای تشکل معمولی نیاز به این دارند که از طرف دولت و رهبری انقلاب تشویق بشوند و بسیاری از خطاهای گذشته آنان هم نادیده گرفته شود تا لاقلاً روحیه سرکار آمدن و انجام وظایف معمولیشان را پیدا کنند. یک چنین نیرویی به نظر نمی‌رسد که به این زودی قدرت قیام و ضربه مهلک زدن را پیدا کند. البته نظر به اینکه پس از پنجاه

سال اکنون نخستین بار است که درهای ارتش به روی مردم و جامعه به روی ارتش باز شده، امید بسیار است که عناصر و افراد بسیاری در درون ارتش که بالقوه از پاکی و وابستگی به مصالح و منافع مردم و پیوند با فرهنگ ملت برخوردار هستند، اینک در تماس مستقیمی که با مردم جامعه خود یافته‌اند، خود را هر چه بیشتر در جهت اهداف انقلاب سوق داد، و با اشغال پستهای مهم ارتشی، به تدریج ارتش ایران را به یک نیروی نظامی به تمام معنی ملی و اسلامی بدل کنند. ولی طبیعی است که در میان همین ارتش و پلیس ممکنست عناصری هم باشند که در حال حاضر به صورت منافقانه و فرصت‌طلبانه با انقلاب کنار آمده باشند و منتظر فرصت باشند تا قدرت پیدا کنند و این مختص به ارتش نیست، در تمام سازمانهای اداری ما چنین وضعیتی وجود دارد، ولی در عین حال خطری از آن ناحیه متصور نیست، زیرا تغییر رژیم در ایران یک تغییر صرفاً کودتایی یا یک تغییر ساده نبود بلکه یک انقلاب توده‌ای بود، یعنی همه مردم در آن شرکت داشتند و هنوز مردم روحیه ضد رژیم گذشته خود را حفظ کرده‌اند و با یک چنین زمینه‌ای بسیار غیرمحمتم است که نیروی ضدانقلابی مجهز بتواند حاکم شود ولو اینکه از نیروهای خارجی استفاده کند.

نیروهای ضدانقلاب در شرایطی می‌توانند ضربه قاطعی وارد کنند که انقلاب و دولت انقلاب نتوانسته باشند در بیان و اجرای اهداف و وعده‌های خود روحیه و اعتقاد و اعتماد مردم را نسبت به انقلاب حفظ کرده شور و شوق انقلابی مردم را فروزان و آنان را در حال بسیج نگه دارند، یا آنکه ملت و دولت دچار ساده‌اندیشی شده مراقبت و نظارت خود را نسبت به اعمال و رفتار و توطئه‌های احتمالی این گونه عناصر، بدون انتقام و کینه‌توزی از دست بدهند.

بنابراین گسترش و شدت و حدت توده‌ای این انقلاب آنچنان بوده که فعلاً هیچگونه قدرت داخلی یا خارجی جرأت آن را ندارد که به‌طور علنی علیه جنبش و انقلاب قیام کند ولی این مطلب را نفی نمی‌کنیم که اگر انقلاب در مسیر صحیح و تکاملی خودش پیش نرود این نیروها فرصت و جرأت کافی را پیدا می‌کنند که به انقلاب ضربه بزنند.

بخش دیگری از نیروهای ضدانقلاب بخش روشنفکران وابسته یا روشنفکران غیرمتعهد و خودفروخته‌ای است که مخصوصاً از سال ۱۳۴۱ بدینطرف به خدمت و استخدام رژیم گذشته درآمدند. این روشنفکران با استعدادها و امکانات و هنر و قلمی که داشتند مواضع بالایی را در دستگاه گذشته به دست آوردند و اتفاقاً یکی از ویژگی‌های رژیم گذشته بعد از جریان انقلاب سفید این بود که تا اندازه‌ای شاه روشنفکران شده بود و مخصوصاً همسرش عهده‌دار این مسئولیت بود که وجه فرهنگی و روشنفکری رژیم پهلوی را رنگ و روغن بزند. روشنفکران بسیاری از دانشمندان گرفته تا هنرمند و متفکر و فیلسوف اجتماعی و امثالهم خدمتگزار فرهنگ دستگاه گذشته شدند و اینها هنوز وجود دارند. بسیاری از اینها احتمالاً متوجه اشتباه گذشته خودشان شدند و شرم‌منده هستند و شاید هم سکوت کرده‌اند و اگر انقلاب در مسیر درستی پیش رود احتمال اینکه اینها را به خدمت خویش درآورد وجود دارد. اما برخی از اینان هم هستند که روش فرصت‌طلبانه و منافقانه در پیش گرفته و اکنون به چپ‌روی تظاهر می‌کنند و جزو جناحهای مخالف دولت اسلامی به شمار می‌آیند و غالباً زیر پرچم نیروهای مارکسیستی یا نیروهای بورژوا - لیبرال مثل وکلا و حقوقدانان به فعالیت و تظاهر می‌پردازند. بنابراین

جناح مارکسیستی ایران که یکی از نیروهای موجود در جامعه و مؤثر بر انقلاب اسلامی ایران و سرنوشت آن است و نباید این واقعیت را انکار کنیم، به صورت ناخودآگاه یا آگاهانه یا نیروهای روشنفکر ضدانقلاب آمیخته شده‌اند.

خطری که انقلاب ایران را تا حدودی تهدید می‌کند نابسامانی اندیشه، عمل، و فضای اجتماعی و سیاسی است که توسط نیروهای ضدانقلابی امروزه در لباس چپ و لباس مترقی و مخصوصاً در میان روشنفکران جامعه، با کاشتن تخم تفرقه، ناامیدی و سوءظن، نسبت به انقلاب اسلامی ایجاد می‌شود. گروهی از این ضدانقلابی‌ها در مطبوعات و مراکز سخن‌پراکنی و تبلیغ هستند و از آنجا آشوب به پا می‌کنند و گروهی دیگر در درون بخشهای تولیدی و در میان کارگران به تحریک می‌پردازند. از ناحیه این بخش از نیروهای ضدانقلاب هم، که فعلاً تشخیص آن مشکل است زیرا که لباس چپ و مترقی و به ظاهر دلسوزانه برای ملت پوشیده‌اند، در صورتی که انقلاب در مسیر درستش پیش رود، خطری متوجه نیست زیرا بیداری و هشیاری توده‌های عادی مردم خیلی زیاد است و عجیب، و مردم در مقابل این نوع مسائل خیلی روشن هستند. روزنامه‌هایی که وابسته به آنهاست گرچه در گذشته پرتیراژترین روزنامه‌های کشور بودند، اما با روشهایی که این روزنامه‌ها در چند ماه پیش داشتند و یکسره در برابر جنبش اسلامی قرار گرفته بودند، در پرتگاه سقوط و ورشکستگی افتادند به طوری که بعضی از آنها مجبور شدند وضع خودشان را عوض کرده و مواضع اسلامی را ولو به ظاهر قبول کنند، ولی گهگاه از نیش‌زدنها و تفرقه‌افکنی‌ها، خودداری نکرده منتظر هستند که در میان رهبران انقلاب کوچکترین اختلاف بروز کند و از این مساله بهره‌برداری کنند.

به هر حال ضدانقلاب امروزه دارای وحدت و تشکل نیست ولی وجود دارد و به توطئه مشغول است و از منابع خارجی گوناگون نیز هدایت و تغذیه می‌شود. برنامه فعلی تمام عناصر آن، درگیر کردن و مشغول نمودن دولت انقلاب با مسائل روزمره و ایجاد فتنه و آشوب و تفرقه و طرح مسائل غیرضروری یا انحرافی و یا دلسوزی ظاهری و سطحی و... برای دموکراسی می‌باشد. به طوری که دولت کمتر به برنامه‌ریزی وسیع موفق شود یا به وعده‌های انقلاب جامعه عمل بپوشاند تا در این فاصله خود بتواند به تشکل و وحدتی دست یابد.

یک جلوه دیگر ضدانقلاب وجود و رسوخ عوامل قطب‌های خارجی، عوامل رژیم پهلوی و عوامل فساد جامعه در صفوف مردم و نهادهای انقلابی مثل کمیته‌هاست، که وضع اکثر کمیته‌های به نام انقلاب اسلامی را به فساد و بدنامی کشانده است. اعمال این گونه کمیته‌ها نتیجتاً ضدانقلابی و تخریب و تضعیف دولت و انقلاب است، تا جایی که سوءظن و شکایت مردم از کمیته‌ها و به تبع آن از دولت و رهبری انقلاب رو به فزونی می‌رود و این همان موردی است که موجب سرخوردگی و ناامیدی مردم از انقلاب اسلامی شده و راه را برای اقدام و فعالیت ضدانقلاب و سایر جبهه‌ها باز می‌کند. وقتی این عامل متأسفانه رو به گسترش را در کنار به حرکت درآمدن جناحهای وابسته بورژوازی اداری و بخش خصوصی و بازگشت آگاهانه ارزشهای ضداخلاقی رژیم گذشته می‌گذاریم، با این حقیقت تلخ روبه‌رو می‌شویم که ارتجاع و ضدانقلاب طبق برنامه حساب‌شده‌ای دارند پیش می‌آیند و اگر با سرعت و شدت، تغییر و تجدیدی در هدایت انقلاب اسلامی و خطمشی آن به وجود نیاید، پیشروی ارتجاع و ضدانقلاب

تا سرحد شکست انقلاب و بازگشت رژیم وابسته و مستبد پیش خواهد رفت، چنانکه در شیلی و کشورهای دیگر شد.

دولت:

همانطور که گفتیم، دولت موقت انقلاب اسلامی در شرایطی قدرت را به دست گرفت که به هیچ وجه آمادگی اجرایی این مسئولیت عظیم را نداشت، از نظر آمادگی نه فقط برنامه‌ریزی کافی نکرده بود، نه فقط برنامه‌هایی را که در دوران انتقال باید به معرض اجرا بگذارد آماده نداشت بلکه حتی شخصیتها و افرادی را که بایستی در پستهای حساس دولتی قرار بدهد تعیین نکرده بود و این بزرگ‌ترین مشکل دولت است و این دولت عملاً مجبور شد که از عناصر ناهماهنگی تشکیل شود و بخشهای اداری و دولتی را به دست عناصری که گرچه ضدانقلابی نیستند و علاقه به انقلاب هم دارند ولی از نظر دیدگاههای سیاسی و اجتماعی یکسانی و همگونی لازم را ندارند، سپرد. بدین جهت ما امروز می‌بینیم در میان وزارتخانه‌های مختلف هر وزیر یک نوع سیاست را تعقیب می‌کند و در میان هیأت دولت انسجام و هماهنگی لازم وجود ندارد.

قدرت انقلاب امروز در دست مجموعه رهبری و شورای انقلاب و دولت است که مجموعاً هیأت حاکمه یا حکومت یا دولت به معنای حقوقی آن را تشکیل می‌دهند.

در حال حاضر، گرچه این مجموعه از انسجام کامل برخوردار نیست و همچنین ناهماهنگی‌هایی در میان بخشهای مختلف آن هست ولی یک مجموعه رهبری را تشکیل می‌دهد. البته این ناهماهنگی نخستین ضعفی است که انقلاب را تهدید می‌کند.

حال به نقد بخش اجرایی رهبری انقلاب کنونی یعنی هیأت دولت و قوه اجرائیه می‌پردازیم. این بخش ضعیف است و ضعف آن از دو ناحیه است.

عوامل خارجی ضعف نیروی اجرائی:

یکی از عوامل خارجی ضعف نیروی اجرایی یا هیأت دولت نداشتن قدرت است. دولت برای انجام مسئولیتها و تکالیف خود باید قوه اجرایی را در دست داشته باشد و برای این منظور نیازمند به قدرت و اقتدار است ولی پلیس و ارتش و ژاندارمری و بخش اداری دچار ضعف شدیدی می‌باشند.

کمیتها و پاسداران گوناگون و دادگاههای انقلاب هر یک خود دولت مجزا و مستقلی هستند، و اعمال قدرت از ناحیه رهبری انقلاب یا از ناحیه گروههای سیاسی و اجتماعی نیز مرتباً دولت را تضعیف می‌کند که گرچه همه این بخشها برای حفاظت انقلاب لازمند، ولی تا هنگامی که از دولت به‌عنوان نیروی اجرایی، جدا هستند خطر تفرقه و تجزیه در اقتدار قوه اجرائیه را دارند و گرچه انقلاب باید چنین نیروهایی را برای جلوگیری از قدرت بلامنازع شدن دولت اعمال کند، ولی در حالی که انقلاب ما شدیداً نیازمند به مرکزیت اجرایی مقتدر و قاطع است و نیروی اجرایی (هیأت دولت) هنوز اقتدار و تسلط خود را بر امور کسب نکرده است، وجود اینگونه تفرقه در قدرت اجرایی مانع تکامل دولت انقلاب شده، بالندگی (دینامیسم) لازم را از قوه اجرایی و بالنتیجه از انقلاب می‌گیرد. در شرایط و اوضاع و

احوال کنونی ایران، اگر قوه اجراییه (دولت) اقتدار لازم را داشته باشد، می‌تواند نقش بیطرف‌تری را در جامعه بازی کرده و نسبت به نیروهای خودی و بیگانه از انقلاب، متناسب با سهم و ارزش و نقش آنها بها بدهد. به عبارت دیگر دولت فعلی می‌تواند نقش یک عامل تعادل بین نیروهای اجتماعی قوی و ضعیف را بازی کند و لذا تقویت و تثبیت آن به نفع و صلاح انقلاب است.

عوامل ضعف درونی دولت:

عوامل ضعف درونی نقش اساسی را بازی می‌کنند زیرا بین هیئت دولت و انقلاب یک نوع عدم هماهنگی و عدم تفاهم وجود دارد. شخص رئیس دولت بارها گفته‌اند دولت انتقالی است و بر اساس قوانین موجود عمل می‌کند و رهبری انقلاب هم تا حدودی پذیرفته‌اند، تا زمانی که قوانین و نظام انقلابی تدوین و حاکم نشده است طبعاً باید مملکت از یک سری قوانین پیروی کند و لذا قوانین گذشته به استثناء آنچه که مربوط به سلطنت، خانواده پهلوی و سلطنت استبدادی بوده پابرجا خواهد بود. مساله بر سر این نیست که چه قوانینی را پذیرفته‌ایم، مسأله بر سر درکی است که ما از انقلاب داریم و اینکه در شرایط انقلابی جامعه که مردم، یا لاقول انقلابیون که نیروی حاکم کشورند، انتظاراتی انقلابی دارند، انتقالی یا رفرمیستی عمل کردن و قالب گذشته را نگاه داشتن خود به خود تضاد و تزامم و ضعف پیش می‌آورد. یک ضرورت و ویژگی کار انقلابی، صرفنظر از فکر و ارزش و محتوای نوینی که دارد، سرعت و قاطعیت آن در عمل است. اگر این خصلت نباشد، انقلاب جوان و تازه‌کار و بی‌تجربه و در آغاز ضعیف هرگز قدرت پیشروی و مقابله با ضدانقلاب کهنه‌کار و ریشه‌دار دارای پشتیبانان خارجی را نخواهد داشت. این تجربه همه انقلابات جهان است که هر وقت سرعت و قاطعیت به کار رفت پیروزی از آن انقلابیون شد و هر وقت مسامحه و آرام‌کاری پیش گرفته شد، نتیجه به شکست انجامید. اگر دولت در درک انقلاب و اهداف و ایدئولوژی حاکم آن با توده مردم و یا لاقول با آن بخشهای پیشتاز و تشکل بخش اندیشه انقلاب هماهنگی داشته باشد می‌تواند حتی در ظرف همین قوانین گذشته هم تسلط خود را بر امور اجرایی حفظ کند و مانع پیشرفت انقلاب هم نشود. ولی اشکال اساسی بر اینست که یک عدم اشتراک در ادراک از انقلاب وجود دارد، به‌عنوان نمونه:

بعضی از افراد قوه اجراییه اعلام می‌دارند که انقلاب تمام شده و حال موقع سازندگی است. در حالی که انقلاب تمام نشده و فقط قدم اول آن برداشته شده است. ضربه‌ای به نظام سیاسی طاغوتی خورده یعنی سلطنت و اعوان و انصار آن از بین رفته‌اند ولی نظام سیاسی استبدادی هنوز از بین نرفته، هنوز در دستگاه اداری و سیاسی ما روابط حکومت می‌کند نه ضوابط، نظم سیاسی نوین و بری از استعمار و استبداد حاکم و استوار نشده است. هنوز نظام اجتماعی و ارزشهای رژیم گذشته زنده و برقرار است. ارزشها و اخلاقیات رژیم وابسته و فاسد که در یک سال گذشته می‌رفت که با حرکت انقلابی مردم، نفی و ارزشهای انقلابی جایگزین آن شود، دارند تجدید حیات می‌کنند و باز می‌گردند. فساد اداری دارد دوباره خودنمایی می‌کند. پس چگونه می‌توان ادعا کرد که انقلاب تمام شده است. اگر از دیدگاه توحیدی به مساله بنگریم، انقلاب تا سرحد پیوستگی انسان به آستان پروردگار ادامه دارد، انقلاب امری مستمر است. کسی که مدعی تمام شدن انقلاب است می‌پندارد که انقلاب با سازندگی

منافات دارد یا انقلاب با نظم و انضباط آهنین مغایر است یا انقلاب فقط به معنای شورش و خرابکاری است، در حالی که انقلاب با نظم استبدادی و فاسد مخالف است. سازندگی و اصلاحات منهای انقلاب، یعنی رفورمیسم، یعنی محتوایی نو ولی ضعیف را در قالب و سازمانی کهنه و پوسیده و در عین حال قدرتمند کردن پیاده کردن. سازندگی انقلابی، فی‌المثل یعنی بسیج مردم و رفتن آنها به صورت تیم‌ها و گروه‌ها به مناطق و مراکز تولید یا زندگی مردم مستضعف و بر اساس مسئولیت‌خدایی و ایثار و عشق و خدمت و به دور از ریا و تظاهر کار کردن و با سرعت و ارزان تمام کردن کارها، تماس مستقیم و در حین کار با مردم آن منطقه و آشنایی با دردها و کمبودها و راهنمایی و ارشاد و آموزش به آنها دادن. بوروکراسی کهن ایران به کلی با این مفاهیم بیگانه است. در صورتی که اکنون در میان نسل جوان و مسلمان و انقلابی، چنین آمادگی و بسیج انقلابی فروزانی وجود دارد پس در شرایطی انقلابی، این روحیه و بسیج همگانی را که به‌ویژه در نسل جوان وجود دارد اسیر بوروکراسی طاغوتی کردن، پرنده بلندپرواز انقلاب و بسیج مردم را پای‌بند آهنین زدن است. حتی این تصور که انجام اصلاحات عادی و معمولی هم بدون روحیه انقلابی و با وجود بوروکراسی در جامعه‌ای که فساد استبدادی و استعماری ریشه دیرینه دارد و مردم به آن خو کرده‌اند، امری محال است.

دولت می‌پندارد که گره مشکلات با اعلان عفو عمومی گشوده می‌شود، در حالی که به موجب «خذا ما آتیناکم بقوه» حفظ انقلاب و نهادهای آن محتاج به قاطعیت و صلابت است و یک وجه از این قاطعیت و صلابت، مجازات عوامل اصلی رژیم گذشته و مراقبت بر عوامل غیراصولی است. بدیهی است که مجازات این گونه عوامل تنها در اعدام و مصادره نیست و مسلماً باید تغییر و اصلاحی در روند دادگاه‌های انقلاب داده شود ولی قطع تعقیب و مجازات به‌طور کلی موجب بیرون آمدن ضدانقلاب از حصار ترس و بیم و یافتن روحیه و تجری عوامل آن می‌شود. انقلابیون نگران توطئه‌های ضدانقلابند که در درون بوروکراسی دولتی یا بخش خصوصی، یا در مناطق مختلف کشور لانه کرده و می‌کند و دولت نگران اقدامات گروه‌های علنی مخالف است.

مسائل بسیار دیگری بواسطه اختلاف فهم از انقلاب بین دولت و سازمان‌های پیشتاز انقلاب و مردم وجود دارد از جمله دولت نسبت به مساله استعمار و عملکرد آن سهل‌انگار است و آن را بسیار ناچیز می‌گیرد و به وجه ضداستبدادی انقلاب، گرچه درست هم هست، خیلی تکیه می‌کند و می‌خواهد انقلاب را به همین وجه منحصر کند.

از قرار، دولت، استعمار خارجی را فقط در حضور سرباز می‌بیند در حالی که چنین نیست و امروزه استعمار نوین، استعمار اقتصادی و فرهنگی است. در استعمار نوین به هیچ وجه نیروی خارجی حضور پیدا نمی‌کند و حتی سرمایه خارجی به‌طور مستقیم وارد عمل نمی‌شود بلکه وابستگی تکنیکی و صنعتی و بازار فروش دارد و وقتی دولت دید خود را وسیع‌تر کند پی خواهد برد که هنوز استعمار مخصوصاً استعمار اقتصادی و فرهنگی در اعماق جامعه ما نفوذ دارد. اینجاست که یک نوع عدم تفاهم بین دولت و رهبران و یا پیشتازان انقلاب وجود دارد و امام‌خمینی از این جهت بیدار و هشیار است. این دید ضعیف دولت موجب می‌شود که نسبت به آن گونه و آن دسته از عواملی که از نظر استعماری و یا رابطه با استعمار جزو انقلاب محسوب نمی‌شوند، سهل‌انگار باشد و این موجب ضعف می‌شود

زیرا وقتی که فهم و درک دولت با ملت متفاوت بود، دولت تصمیماتی می‌گیرد یا لویجی را می‌گذرانند و به اجرا می‌گذارد، در حالی که مردمی که در این انقلاب خون دادند و زحماتی کشیدند و آرزو و آرمانهایشان طی سالها در رابطه با این مسائل شکل گرفته، نمی‌توانند بپذیرند و عدم اطاعت مردم از برنامه‌ها و تصمیمات دولت خود بزرگترین عامل ضعف دولت است.

ما اعتقاد داریم که اگر عامل ضعف درونی دولت ترمیم و تصحیح شود آن عامل خارجی، یعنی دخالت دیگر مراکز قدرت قابل مهار کردن یا تخفیف است.

ما باید در صدر برنامه خود ایجاد هماهنگی میان رهبری انقلاب و شورا و نیروی اجرایی (دولت) و گروههای دیگر انقلاب را قرار دهیم و بر سر این هماهنگی تاکید بسیار داریم ولی تا زمانی که آن تفاهم در درک از انقلاب به وجود نیامده است تلاشها مکانیکی و بی‌حاصل خواهند بود. یکی از مهمترین نیروهای تشکیل‌دهنده انقلاب، دولت یا هیات اجرائیه است که درباره آن صحبت زیاد می‌شود کرد. در بعضی از موارد حق با دولت است و در بسیاری از جاها ضعف و عدم اقتدار بدان تحمیل می‌شود ولی تا زمانی که آن جنبه‌های ضعف درونی ترمیم نشود، مساله دولت حل نخواهد شد.

در یک ماهه اخیر، اقدامات و لویجی که دولت تهیه کرده یا در دست تهیه دارد حکایت از نوعی توجه به این همنوایی و تفاهم با انتظارات انقلابی مردم می‌کند. این نشانه‌ای است از این که دولت بالاخره دیر یا زود، با انقلابیون همصدا است و جدایی اصولی بین عناصر اصلی و فعال آن با انقلاب وجود ندارد. این حرکت دولت ما را در این برداشت راسخ می‌سازد که تا قوه اجرایی انقلاب قدرت و اقتدار نیابد هیچ گونه اصلاحی یا انقلابی قابل عمل و پیاده شدن نیست.

سایر نیروهای انقلاب:

الف - توده مردم:

توده مردم یا پایگاه اصلی و مؤثرترین نیروی انقلاب، از ویژگیهای سنتی و تاریخی مثبت و منفی گوناگونی برخوردار است. تا این تاریخ بزرگترین و وفادارترین و خالص‌ترین نیروی نگهبان انقلاب توده مردم هستند که کم می‌خواهند و بسیار می‌دهند، وفادار ولی خاموشند و در عین حال در برابر هرج و مرج و بی‌برنامگی هم نگران. و این مردم دیر به اعتراض و صدا درمی‌آیند ولی وقتی به صدا درآیند به سادگی راضی نمی‌شوند و از پای نمی‌نشینند.

این مردم در عین اینکه منبع الهام فکری هر متفکر اجتماعی و هر روشنگر مردمی هستند، خود با مسائل زندگی و از جمله با سیاست و اجتماعیات و امور مذهبی، بیشتر حسی برخورد می‌کنند. آنها چون جوانان و محصلین احساسی عاطفی و یا چون متفکرین با منطق و تحلیل با مسائل روبرو نمی‌شوند. هر وقت امری تحقق خارجی یافت یا جلوی چشم ایشان مجسم شد و به حس درآمد آن وقت نسبت بدان واکنش نشان می‌دهند و این کنشها و واکنشها مجموعاً تجربه شخصی آنها را می‌سازد و با این تجربه شخصی نسبت به امور قضاوت می‌کنند. بدین جهت همانطور که در برابر اقدام و شعارهای ملموس روحانیون یا رهبر انقلاب کنونی ایران یا رهبران مذهبی گذشته زود بسیج و تحریک می‌گردند. این احتمال نیز هست که در شرایط خاصی که احیاناً در اقدامات و رهبری روحانیت فتوری

حاصل شود یا نابسامانی‌هایی بروز نماید، آنها به نوبه خود با اقدامات محسوس و شعارهای ملموس دیگران و مخالفین نیز تحریک شوند، و بنابراین روی حمایت و پشتیبانی توده مردم همیشه باید حساب کرد، از آنها، از دردهایشان، و مسائلمان و حتی از راه‌حلهایشان الهام گرفت و روی آن کار کرد و آن را جمع‌بندی و تحت قاعده و ضابطه درآورد. روشنفکران متعهد و مردمی و آنها که با توده خود روابط درونی و ارگانیک دارند بدینگونه با مردم مبادله فکر و عمل می‌کنند ولی به این حمایت و پشتیبانی توده مردم نباید غره شد، مردم را برای هر امری نباید به خیابان ریخت آنجا که مسائل با بحث فکری و منطقی حل می‌شود، یا آنجا که نیاز به اندیشه و بررسی کارشناسانه وجود دارد، از راهپیمایی و تظاهرات مردمی نباید استفاده کرد. اگر توده مردم یکی دو بار با تظاهرات خود از یک تصمیم یا یک نظریه سیاسی یا اجتماعی حمایت کردند و آن را به کرسی نشاندند و بعد در عمل معلوم شد که آن تصمیم یا نظریه درست نبوده است، آن وقت این مردم احساس سرخوردگی و آلت دست واقع شدن خواهند کرد.

ب - رهبری:

امروز نقش مؤثر و قاطع امام خمینی در پیروزی انقلاب اسلامی ایران، و نیز نقش اساسی ایشان در حفظ اصالت اسلامی و انقلابی و ضداستعماری و ضداستثماری این انقلاب بر احدی پوشیده نیست و به نظر ما ایشان محوری برای تضمین بقاء و اصالت انقلاب هستند.

سرعت گرفتن انقلاب در سال قبل از هر جهت مدیون مواضع قاطع و سازش‌ناپذیر ایشان بود. همچنین توده‌ای شدن نهضت آزادی‌بخش ملت ایران بر علیه استبداد و استعمار و استثمار مرهون قیام و ورود ایشان به صحنه مبارزه علنی ضد رژیم از سال ۴۱ است. بنابراین موقعیت و رهبری ایشان در شرایط حاضر امری تاریخی و استراتژیک و سرنوشت‌ساز است و در این تردیدی نیست و ما از سر اخلاص و صداقت اسلامی خود و به مقتضای اجازه و تکلیفی که اسلام بر دوش ما می‌گذارد، مسائلی را که امروز به صورت گره و دردی برای نهضت اسلامی ما است در میان می‌گذاریم:

۱- حرکت اسلامی در ایران از حدود یکصد سال قبل با مبارزات مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی شروع شد و تا آغاز سلطنت رضاخان ادامه یافت. از آن پس تا مدت بیست سال این نهضت دچار رکودی ظاهری گردید. بعد از شهریور بیست با هجوم اجانب به خاک ایران و اشغال آن از یک طرف و هجوم اندیشه‌های ضداسلامی و اشغال فضای ذهنی و فکری جوانان از طرف دیگر، یک حرکت فکری اسلامی در ایران و به‌ویژه در تهران و محافل دانشگاهی آغاز شد. تا سال ۱۳۲۸ این حرکت فقط فکری و مختص اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان، نهضت سوسیالیستهای خدایپرست آن زمان و چند تن معدود از اساتید دانشگاه و روحانیون بود. در سال ۱۳۲۸ این جنبش با یک حرکت ملی - سیاسی ضداستعماری به رهبری دکتر مصدق و مرحوم کاشانی شتاب گرفت، و به شرحی که ما در نشریه پیام (خرداد ماه ۱۳۵۸) ذکر کردیم نهضت ملی شدن نفت گرچه رهبری غیردینی - ولی نه ضددینی - داشت ولی پایگاه و انگیزه آن ملی و اسلامی بود و مراجع روحانی و مبارزین مسلمان و وعاظ و گویندگان مذهبی بسیاری در آن نقش داشتند. متأسفانه این نهضت از سال ۳۱ به بعد دچار تفرقه در

رهبری گردیده، بخشی از روحانیت از آن جدا گردیده و علیه مصدق موضع گرفت تا اینکه کودتای ۲۸ مرداد به کمک آمریکا پیش آمد و رژیم نوکر بیگانه را به مدت ۲۵ سال بر ملت ایران حاکم ساخت. در آن موقع روحانیت رسمی چه موضعی گرفت؟ چه کسانی برای مقابله و مبارزه با رژیم حاکم و نجات اسلام و روحانیت اصیل شیعه از تهمت همکاری با رژیم کودتا، وارد صحنه شدند و با کوشش خود جدایی و تفرقه‌ای را که بین صفوف ملت و بین روشنفکران و مبارزان ملی - سیاسی و مذهبی و روحانیت پیدا شده بود پر کردند؟ آنها همان دنباله حرکت فکری انجمن اسلامی دانشجویان بودند که در سالهای ۳۲ تا ۴۰ زیر نام نهضت مقاومت ملی و از آن پس به نام نهضت آزادی ایران با رهبری آیت‌الله طالقانی و آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی به وظایف خود عمل کردند تا اینکه در سالهای ۴۰ تا ۴۱ این پیوند مجدداً برقرار شد. این گروه پل واسطی بین روحانی و روشنفکر، طلبه و دانشجو بودند و هستند، ولی حرکت آنها محدود و محصور به شهرهای بزرگ و آن هم در میان قشرهای خاص روشنفکری شهری بود، و این قیام امام‌خیمینی بود که این حرکت را به عمق توده‌ها برد و به آن گسترش ایمانی مذهبی بیشتری بخشید.

اما در میان روشنفکران مذهبی آن کسانی که بیشتر با نهضت آزادی شروع به مبارزه کرده و اینک با روحانیت پیوند یافته و مبارزه آنها به سوی انقلاب گرایش می‌یافت، سخن و اعتراضشان نسبت به سایر روشنفکران سیاسی - ملی این بود که نهضت ملی ایران باید مکتبی و با هدایت ایدئولوژی اسلامی باشد تا هم اصالتش حفظ شود و هم قدرت گسترش در سطح توده‌های مردم را داشته باشد. دکتر شریعتی و سازمان مجاهدین خلق از میان همین گروه، یعنی نهضت آزادی بیرون آمدند و هر یک به نوبه خود سهمی ارزنده در مکتبی و اسلامی کردن انقلاب ایران دارند. سرعت و شدت گرایش روشنفکران و دانشجویان طی سالهای ۴۲ به بعد به اسلام و مبارزه اسلامی مرهون مجاهدتهای همین اشخاص بود. روشنفکر و دانشجو در مدارس جدید درس می‌خواند، با علوم و فرهنگی که از غرب آمده است خو می‌گیرد و رشد می‌کند تا به دانشگاه و از آنجا به جامعه می‌رسد. در طی مدت پانزده تا بیست سال برای تحصیل، فرهنگ و زبان امروزی علمی، اجتماعی - سیاسی در ذهن آنها نقش می‌بندد و زبان واقعی آنها می‌شود. آنها محتوای هر آموزش دینی، اسلامی یا فلسفی، اجتماعی یا سیاسی را در قالب این زبان می‌توانند درک کنند و بفهمند. اگر با زبان خودشان با آنها صحبت شود و حقایق مذهبی با فرهنگ و زبان روز به این مردم عرضه نگردد، آن را نمی‌فهمند و نتیجتاً به آن نمی‌گروند و ایمان نمی‌آورند و به عکس در معرض قبول مکاتبی که باطل‌اند ولی با زبان و فرهنگ روز عرضه می‌شوند، قرار می‌گیرند.

بنا بر آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»، (ابر اهیم/۴). اگر حقایق آسمانی و وحی به لسان (فرهنگ و زبان) مردمی به آنها عرضه نشود آن حقایق تبیین نشده می‌ماند و آن مردم آن را درک نمی‌کنند و لذا به آن ایمان نمی‌آورند و اگر آورند ایمانشان عمیق نمی‌شود. تجربه نهضت آزادی و دکتر شریعتی و مجاهدین در واقع بیان و تحقق این آیه مبارکه بود.

نکر اینکه چند درصد از جوانان و دانشجویان ما، در این چند ساله به اسلام و انقلاب اسلامی گرویدند و در این راه با شوری شائقانه جانشان را فدا کردند، و اینکه روش تبلیغ و بیان اسلام در قالب

فرهنگ روز چه نقش عظیمی در ایجاد این گرایش و ایمان داشته است، خارج از بحث فعلی ما است و برای کسی جای تردید نیست. بنابراین آیا انحصار دادن جنبش و انقلاب اسلامی به روحانیت دور از حقیقت نیست؟

۲- در کنار این حرکت اسلامی، در میان روشنفکران غیراسلامی، ولی نه معاند با ایدئولوژی یا افکار سیاسی - اجتماعی اسلام، طی سالهای اخیر حرکتی به سوی بازگشت به خویش و اصالت اسلامی - شرقی مشاهده می‌شد. این حرکت توسط مرحوم جلال آل احمد با طرح واقعیت غربزدگی، آغاز شد. این روشنفکران که با فرهنگ غربی خو گرفته و با معیارهای آن بار آمده بودند، پس از سالها احساس کردند که معیارهای فرهنگی غربی نارسا و لاقابل برای ما مسلمانان ایران گمراه‌کننده است و لذا برای کشف و قبول معیارهای اسلامی گرایشی آغاز شد و با کارهای دکتر شریعتی این گرایش به سوی اسلام شدت یافت و در سال گذشته در ماههای قبل از پیروزی انقلاب آثار آن بروز کرد، آثاری که ما در آغاز این بیانیه تحت عنوان «انقلاب اسلامی» بیان کردیم. طبیعی است که این گرایش در آغاز راه خود است و به سادگی ضربه‌پذیر می‌باشد. بسیاری از روشنفکران به جز آنان که اصولاً معاندتی با دین و روحانیت داشته و دارند، وجود روحانیون را در جلوی صفوف مبارزه استقبال می‌کردند و در فراندوم نیز رأی به جمهوری اسلامی دادند و صراحتاً حفظ چارچوب اسلامی نظام جدید ایران را پذیرا شدند، آیا نهادن این گروه از روشنفکران در کنار دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی، آن گرایش سابق ایشان را در جهت درک و پذیرش اسلام تسریع می‌کند یا تخریب؟ و این در نهایت به سود اسلام است یا به زیان آن؟

۳- نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران در دوران جدید، پس از شهریور ۲۰، آغاز جنبش ضداستعماری و ضداستبدادی ایران بود. این نهضت در آغاز مکتبی و اسلامی نبود و بیشتر وجه ملی و عمومی داشت. پس از شکست ۲۸ مرداد، این نهضت یک قدم به سوی رادیکال شدن و مقابله قاطع‌تر با استبداد و تبری بیشتر از استعمار گرائید. تکامل این نهضت عبارتست از گرایش آن به سوی خود اسیل و اساسی آن یعنی مطلق ضداستعمار شدن. حال اگر در عالم تکوین نهضت ملی شدن صنعت نفت می‌خواست به سوی خود اسیلش گرایش یابد، باید چه ماهیتی پیدا می‌کرد؟ طبیعی است که باید به سوی نفی همه‌جانبه استعمار و استبداد و استثمار گرایش می‌یافت. نفی استعمار سیاسی - نظامی - اقتصادی و فرهنگی مرادف است با مکتبی شدن و ارزشی شدن نهضت، و نفی استعمار اقتصادی هم مرادف است با مردمی شدن و گرایش به سوی مستضعفین، این هر دو، نهضت ملی ایران را به سوی انقلاب اسلامی تکامل می‌داد. در تاریخ ۲۵ ساله گذشته ایران، دقیقاً همین روند صورت گرفته است، انقلاب اسلامی، یعنی تکامل و حالت متکامل‌تر نهضت ملی شدن نفت و ملی شدن نفت هم حالت آغاز و مقدمه انقلاب اسلامی بود. بنابراین آیا جدا کردن و در مقابل هم نهادن نهضت ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی و رهبران و پیشتازان و فعالان این دو، ناشی از طبیعت آنها و مطابق با واقع است؟

۴- این ملت امام‌خمینی را، به‌عنوان نقطه وحدت همه گرایشها و افکار درونی ملت، و به‌عنوان سمبل و بازتاب‌کننده همه دردهای ملی و محلی و گروهی خود یافته و او را پدر خویش نامید. اگر پدر یک خانواده در میان برخوردها و درگیری‌های فرزندان و اعضای آن سمت بی‌طرفی و مقام مافوق

گرایشها را بگیرد، به وحدت و بقای خانواده کمک کرده است یا با مشی خلاف آن؟ و اگر بدین ترتیب در میان خانواده ملت سلم و صلح برقرار باشد، پدرخانواده بهتر می‌تواند مرام و مکتب و دین خود را به آنها ابلاغ و آنها را بر وفق آن تربیت کند یا در حال نزاع و خصومت بین اعضا؟ امروز آن وحدت و سلم و صفای ملی دارد به سوی تفرقه می‌گراید. همه ناراضیان از یک نوع نیستند، همه سوءنیت ندارند و همه با ضدانقلاب و ضداسلام زد و بند نکرده‌اند. ممکن است در افکار یا اعمال یا مواضع اجتماعی اینان انحرافات باشد ولی این به معنای خصومت نیست و می‌شود در روندهای انقلابی با آنان روبه‌رو شد، و بالاخره تمام این گروهها باید در کنار هم و در کنار توده مسلمان و مستضعف ایران زندگی کنند.

امام خمینی رهبر عالیقدر ملت ایران، حامل اراده پروردگار در ایجاد وحدت کلمه در میان این امت و ملت بوده‌اند و از این رهگذر یکی از بزرگ‌ترین و در عین حال پررحمت‌ترین انقلابات جهان را به ثمر رسانیدند. و اکنون نیز تنها ایشان هستند که می‌توانند این وحدت کلمه را حفاظت و پاسداری کنند. جانب یک گروه یا یک دسته از فرزندان امت را گرفتن و به دیگران تاختن و خود را در برابر افرادی منتقد ولو با سوءنیت قرار دادن، نه تنها از تفرقه‌ها نمی‌کاهد بلکه آن مراکز تفرقه و سوءنیت را هم مظلوم جلوه می‌دهد و بزرگ می‌کند. فیما رحمه من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک.

۵- امام خمینی نگران غیراسلامی شدن یا گریز از اسلام در انقلاب ایران و تکرار حوادث و بلاهای صدر مشروطه هستند و این نگرانی بسیار بجا و واقعی است. ولی رفع این نگرانی مستلزم تاکید و فشار بر تکرار بی‌حد لفظ «اسلامی» نیست، این روش بیشتر به روش تلقینی و تحمیلی شبیه است نه روش اقناعی. روشهای تلقینی هدف از بیرون و از بالا، فرد انسان را به سوی قالبی شدن و قشریت می‌برد، در حالی که روش اقناعی فکر را توسعه می‌دهد و حقایق را به دل و قلب فرو می‌نشاند. همچنین مستلزم تاکید و فشار بر حاکمیت و فسادناپذیر بودن گروه یا افرادی خاص نیست. همه ما، اعم از روحانی و غیرروحانی، افراد بشریم و همه در معرض خطا و هواهای نفسانی، تقوا، لباس و حرفه خاص نمی‌شناسد. بگذارید هم مسلمانان یا طرفداران انقلاب اسلامی در کارها با هم شرکت کنند و به تناسب تقوا و لیاقت خود به مسؤولیت‌ها برسند و همه بدون تبعیض در معرض سؤال و انتقاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر مؤمنین قرار گیرند تا معلوم شود چگونه تفرقه‌ها به سوی وحدت می‌گراید. ما همه شائقان پرشور اجرای احکام نورانی اسلام هستیم ولی این شوق و شور مقدمه کسب صلاحیت است و همه آن نیست. احکام اسلام وقتی به معنای واقعی اجرا می‌شوند که مردمانی الگو و نمونه اسلام دست‌اندرکار قانونگذاری و اجرا و قضای امور جامعه باشند. وقتی صلاحیت اسلامی ما مردم هنوز کامل نیست از آن بیم که مبدا بی‌عدالتی و بی‌تقوایی ما در عمل قانون اسلامی را ضایع یا بدنام کند، در گذاردن نام اسلام روی هر عمل و هر ادراک خود باید احتیاط کنیم.

ج- روحانیت:

روحانیت مبارز و انقلابی نقش بسیار مؤثر و مثبتی در جریان انقلاب بازی کرده است و اکنون نیز نقش بسیار مؤثر و بسیار فعالی دارد و از طرفی از استقبال و اعتماد زیاد مردم برخوردارند و کارها و

مسئولیت‌های جاری انقلاب بیشتر در اختیار ایشان است. آن دسته از روحانیون مبارز و انقلابی که از آغاز نهضت روحانیت نسبت به آیت‌الله خمینی وفادار بوده و در طی ۱۵ سال گذشته مبارزه را رها نکرده و در پنهان و آشکار به فعالیت خود ادامه داده‌اند، امروز نیز از احساس مسؤولیت بالایی نسبت به حفظ انقلاب اسلامی ایران برخوردارند و بار عمده مسؤولیت‌ها را به دوش می‌کشند و طبیعی است که هر کس یا هر دسته از اشخاص که بیشتر در مسائل و مشکلات مردم حضور داشته و تماس نزدیک با مردم داشته باشد بیشتر مورد توجه و اعتماد و انتخاب مردم قرار می‌گیرد. شاید علت عمده جمع شدن کارها و مسؤولیت‌های انقلابی در نزد روحانیون همین واقعیت است.

اما در جریان همین مسؤولیت‌ها، مبارزین و گروه‌های سیاسی دیگر را مسائل و انتقاداتی هست که باید مورد اعتنا قرار گیرد. همه این مسائل و انتقادات از سر مخالفت و ضدیت با اسلام و روحانیت نیست. این صحیح است که ضدانقلاب چون امام‌خمینی و روحانیت را مؤثرترین فرد و گروه در نفی و طرد رژیم گذشته و استقرار رژیم حاضر می‌بیند، لبه تیز حملات و اقدامات و توطئه‌های خود را متوجه آنان و یا در جهت سست کردن پایگاه اجتماعی آنان نماید ولی تا زمینه نارضایی یا عدم اقبال یا احساس فشاری در میان مردم وجود نداشته باشد هر گونه حمله و توطئه‌ای نمی‌تواند جایی برای خود باز نماید.

معترضین می‌گویند، روحانیت مبارز و انقلابی ما تأکید بسیار بر رهبری بلامنازع امام‌خمینی می‌کند و هر نظر انتقادی دیگر را تحت عنوان اینکه این نظر یا صاحب این نظر، شکی در رهبری بلامنازع امام‌خمینی می‌کند یا سنگ در راه وحدت مبارزه و وحدت انقلاب می‌اندازد، می‌کوبد. آنها می‌گویند اعتقاد به رهبری امام‌خمینی امروز اختصاص به روحانیت یا گروه‌های وابسته به روحانیت ندارد. تمام گروه‌های سیاسی - مذهبی و گروه‌های ملی و حتی برخی از مارکسیست‌ها هم این اعتقاد را دارند. اگر کسی خواست از رهبری سؤالی بکند یا انتقادی نماید این بدان معنی نیست که نفی رهبری نموده و در صف دشمن یا تفرقه‌اندازان در وحدت ملی - اسلامی قرار گیرد. این روش که مرزی بین اختلاف و انتقاد و خصومت و تفرقه‌شناسد، جو را به سوی خشونت و قهر می‌کشاند و خواسته و ناخواسته به استبداد خواهد گرائید چرا که سنت تمام مستبدین جهان چنین بوده است.

نکته دیگری که مورد سؤال و انتقاد روشنفکران مذهبی و ملی است اینکه ما یک حرکت آرام را شاهدیم که طی آن مواضع قدرت جامعه، مواضع سیاسی، تبلیغاتی و حتی اجتماعی در دست روحانیت متمرکز می‌شود. شورای انقلاب که بلافاصله پس از مقام رهبری قرار دارد با اینکه ترکیب آن اعلام نشده است، ولی به نظر می‌رسد که از یک ترکیب غالباً روحانی برخوردار است شورایی که روحانیت این چنین در آن حاکمیت دارد، پاسداران انقلاب، دادگاه‌های انقلاب و بنیاد مستضعفین را در تحت نظارت و رهبری خود دارد و حتی حاکمیت بر رادیو و تلویزیون را نیز دارد. پاسداران انقلاب یعنی ید نظامی و بانفوذ و اعتباری که روحانیت دارد شاید به زودی به قدرت بزرگی تبدیل شود. این سپاه امروز بار حفاظت و پاسداری از انقلاب را بر عهده دارد ولی نظر به اینکه صفوف آن از گروه‌های دیگر خالی است برای شورا و روحانیت یک قدرت نظامی انحصاری تدارک می‌کنند. بنیاد مستضعفان زیر نظارت شورا است. طبیعی است که این بنیاد یک منبع اقتصادی برای روحانیت نخواهد بود ولی داشتن

آن نفوذ و قدرت سیاسی و اجتماعی ایجاد می‌کند.

ما این اعتراضات را از آن جهت که تصمیم قبلی و اراده‌ای در پشت آنها وجود داشته باشد، مطرح نمی‌کنیم بلکه از این جهت که بنا به اصل ثابت شده در طول تاریخ، قدرت، خود، فی‌نفسه انحصارطلب و فزونگرا است، به‌ویژه آنکه عوامل انحصار هم به سادگی در اختیارش قرار گیرد. به سبب طول مدت استبداد در ایران، هیچ سازمان سیاسی یا اجتماعی قدرتمند و وسیعی به وجود نیامده است یا نتوانسته نضج بگیرد قوام و ثبات یابد و روحانیت در سالهای گذشته امکان و استقامت بیشتری برای مبارزه و مقابله و دوام داشته است. این امتیاز تاکنون به نفع جنبش اسلامی ایران بوده و مغتنم است و باید همچنان، پشتیبان و حامی بیطرف جنبش باقی بماند.

از طرفی دیگر رهبری و هدایت جنبش هم با یک مرجع و زعیم دینی و روحانی است. اینها شرایط بسیار مهمی است برای اینکه روحانیت بتواند سایر گروههای فکری سیاسی، اعم از دینی، یا غیردینی را پشت سر گذارد و امروز عملاً دیگر نیروها به‌طور قابل ملاحظه‌ای در برابر نیروی روحانیت در ضعف شدید قرار گیرند و بدین ترتیب شرط لازم برای پیدایش انحصار در جامعه حاضر باشد و این است منشأ نارضایتی معترضینی که چهارچوب انقلاب اسلامی را پذیرفته‌اند و در درون آن می‌خواهند نوعی کثرت‌گرایی سیاسی - اجتماعی حاکم باشد، و این روند که در متن حوادث جاری به چشم می‌خورد روندی است که دورنمای نوعی استبداد دینی را به جامعه عرضه می‌کند. استبداد دینی نه تنها برای جامعه مضر است و مانع رشد و تکامل مردم می‌شود بلکه برای خود اسلام هم بزرگترین خطر را دربر دارد. چرا که استبداد روحانی در وهله اول مذهب را دچار قشریت و جمود و سپس دچار انحطاط می‌نماید، و از این گذشته استبداد و انحصارگرایی همیشه در جامعه بذرهای تفرقه را در خود می‌پروراند. وقتی قرآن به مؤمنین می‌فرماید: *واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولاتفرقوا*، منظور چیست؟ اجتناب از تفرقه و چنگ زدن به ریسمان خدایی هنگامی مطرح است که در میان مؤمنان و گروندگان به مکتب و عقیده‌ای اختلاف سلیقه و فکریایی بروز کرده باشد و چون خطاب آیه به مسلمانان مؤمن است نشان می‌دهد که اختلاف اندیشه موجب خروج از ایمان نیست مگر اینکه کسی اصول اسلامی را انکار یا منحرف کند و الا یک نفر از طریق فلسفه به توحید می‌رسد و دیگری از طریق علم و سومی از راه عرفان و دیگری از راه تجربه شخصی. ما حق نداریم افراد دارنده شیوه‌های مختلف کسب ایمان توحیدی را خارج از اسلام بدانیم.

این واقعیت‌هایی است که امروز ما مشاهده می‌کنیم و با شواهدی که قبلاً گفته شد، روحانیت رفته‌رفته مواضع قدرت را در درون انقلاب دارد تسخیر می‌کند و این در حالی است که سایر گروهها و دستجات اسلامی و مذهبی مؤمن به انقلاب از چنین قدرتهایی محرومند.

ویژگی یک چنین حاکمیتی اینست که متکی بر اکثریت توده مردم یا عوام‌الناس است و آینده یک چنین حاکمیتی را به ما نوید می‌دهد. چنین حاکمیتی دور از جامعه توحیدی اسلام است. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ إِكْنَاثًا تَنخَدُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ

أُمَّةٍ» (نحل/۹۲).

یعنی مثل آن زنی که رشته‌های خودش را پنبه می‌کرد نباشید و زحمات، فداکاریها، قربانیها و شهادتهایی را که در راه پیروزی انقلاب اسلامی داده و کشیده‌اید به هدر ندهید. چگونه و از چه راهی به هدر خواهید داد؟ از راهی که عقود و میثاق‌ها و پیمانهای خودتان و مسؤولیتها و تعهدات خودتان را وسیله استفاده شخصی یا گروهی و یا قدرت‌طلبی قرار بدهید که نتیجه آن چیست؟ اینست که یک دسته فزون‌بهره‌تر از نظر اقتصادی یا از نظر حاکمیت و قدرت سیاسی بر سایر دسته‌ها بشوند و در نتیجه یک دسته پرزورتر و پرقدرت‌تر در جامعه حاکمیت پیدا کنند و این امر منجر به جامعه طبقاتی که ضد جامعه توحیدی است می‌شود. قرآن می‌فرماید: کاری نکنید که جامعه‌تان اینطوری بشود یعنی اصل را باید بر این گذاشت که دسته و گروهی نسبت به دسته و گروه دیگر امتیاز و برتری خاص نداشته باشد و از مواضع و قدرت بیشتری برخوردار نباشد و قدرت به معنی واقعی ملی شده باشد.

روحانیت شیعه در طول تاریخ ۱۳۰۰ ساله خود پیوسته بهترین مأمّن و ملجأ محرومان و مظلومان بوده است و مرجعیت شیعه هم اصیل‌ترین منبع حفظ اصالت و صفای مکتبی تفکر اسلامی. این روحانیت و مرجعیت از آغاز تاکنون از قدرت سیاسی و نظامی نیز برخوردار نبوده است و اینک برای نخستین بار است که کسب آن را تجربه می‌کند و این تجربه‌ایست بسیار خطیر. خطیر برای اسلام و برای خود روحانیت. چرا که ذات ابناء بشر و انسانهای غیرمعصوم از یک طرف و نقش قدرت سیاسی و اجتماعی از طرف دیگر، چنان است که وسوسه‌گر و توسعه‌طلب و ستم‌گر است. هر که باشد و در هر لباس و حرفه‌ای که باشد از این وسوسه‌ها مصون نیست حال اگر این عدم مصونیت در روحانیت ایران پیاده شود که از یک وجدان گروهی بالا برخوردار است، آن وقت است که یک نظام طبقاتی پی‌ریزی خواهد شد و آن وقت است که باید گفت برای اسلام فاجعه‌ای به بار خواهد آمد و نفرت و بیگانگی مردم ایران که به‌طور سنتی و تاریخی نسبت به هیأت حاکمه خود از سلسله‌های سلطنتی و حکومت‌های عرفی داشته‌اند متوجه حکومت روحانی و ایدئولوژی رسمی آن، اسلام، خواهد شد. به نظر ما چنین می‌رسد که روحانیت همان نقش پدران و بی‌طرف خود را به لحاظ سیاسی نسبت به همه مسلمانان و گروهها و نحل‌های درون تفکر اسلامی و شیعی حفظ کند و با کار تحقیق و تعلیم خود و گسترش عمل فرهنگی خود وظیفه حفظ اصالت اندیشه اسلامی را به پیش برد، و از دل دادن انحصاری به افرادی که غیرروحانی و مقدس‌مآب یا قشری ولی طالب حاکمیت مطلق هستند بپرهیزند. همان نفس قشریگری، یا تعصبات، یا کینه و نفرت نسبت به افراد یا گروههای خاص که عادتاً در اینگونه غیرروحانیان و مقدس‌مآبان هست خود غیراسلامی است و باید با آن مبارزه کرد همچنانکه با افکار و مشرب‌های وارداتی دیگر نیز باید مقابله کرد.

جناح مارکسیستی

نیروی دیگری که امروز در جامعه ما خودنمایی می‌کند و شاید بتوان گفت که برخورد با این نیرو از مهمترین مسائل روز برای ما است، نیروهای به قول خودشان چپ و به قول ما جناح مارکسیستی است. وقتی می‌گوییم جناح، منظور آنست که آنها یک گروه مشخص نیستند بلکه طیفی را از راست تا چپ و حتی چپ افراطی می‌پوشانند، مارکسیستهای طرفدار شوروی، طرفدار مائو، طرفدار حکومت

جدید چین، چپ نو و... و حتی در جامعه ما کسانی با نام مارکسیست عمل می‌کنند که از همکاران و برنامه‌ریزان و تبلیغات‌چیان و مفسران رژیم گذشته و حزب رستاخیز بودند. در میان مدیران و گردانندگان بخش خصوصی و تکنوکراتهای سطح بالای ادارات دولتی هم مارکسیست‌هایی هستند، که از حقوق و مزایای همه‌جانبه و بسیار بالای رژیم گذشته برخوردار بودند و حال مبلغ ایدئولوژی و منافع طبقه کارگرند. وجه مشترک همه اینها ماده‌گرایی فلسفی است و در سخن نیز مرتباً دم از ملی کردن و حذف استعمار و... می‌زنند. البته در این میان هستند افراد و گروه‌هایی که به مرام و مکتب خود مؤمن‌اند و در راه آن فداکاریها کرده‌اند و نقشی هم در مبارزات و انقلاب ایران داشته‌اند ولی بسیاری نیز در عین حفظ عقاید خود، رویه‌هایی فرصت‌طلبانه دارند. در چند ماه اخیر بخش مهمی از آشوب و هرج و مرج‌های استانها و شهرهای مرزی و تجزیه‌طلبی‌ها، تحریکات کارگری، تعطیل صنایع و ادارات به وسیله مارکسیست‌ها یا مارکسیست‌نمایان هدایت شده و می‌شود. بخش عمده گرفتاریهای دولت مربوط به مسائلی است که از ناحیه این جناح یا بعضی از خطوط این جناح ایجاد می‌شود. تمام این عملیات حول یک محور و به خاطر یک هدف هدایت می‌شود و آن عبارتست از جلوگیری از اقتدار دولت انقلاب اسلامی و به ضعف و پریشانی کشاندن آن از طریق گسترش هرج و مرج و نیز ممانعت از پیدایش هر گونه اقتدار در جامعه. این محور و هدفی است که ضدانقلاب ایران هم دنبال می‌کند. ریشه تمام این مواضع حاد و احتمالاً افراطی گروه‌های سیاسی - مذهبی نسبت به مارکسیست‌ها نیز از همین واقعیت سرچشمه می‌گیرد نه صرفاً به خاطر تضاد فلسفی و ایدئولوژیک دو مکتب.

مارکسیسم در ایران سابقه ۷۰ ساله دارد و شاید عمر مارکسیسم با عمر مشروطیت برابر باشد. مارکسیست‌ها از آغاز در ایران گرچه به‌علت تماس با سازمانهای پیشرفته جهانی از تجربیات، نوشته‌ها، مطالعات، قدرت تحلیل و سازمان‌یافتگی جلوتر از سایر گروه‌های ایرانی بودند ولی متأسفانه همیشه به‌علت دلبستگی تام و تمام به یک ایدئولوژی خارجی و وارداتی، ایدئولوژی‌ای که منبعث از پراتیک تاریخی، سیاسی و اجتماعی جامعه خود ما و یا منبعث از ضرورتها و نیازهای اجتماع و حرکت جامعه ما نبوده و نیست دچار یک نوع جزم‌گرایی و خروج از واقع‌بینی می‌شدند و این انتزاعی اندیشیدن‌ها و جزمیت‌ها همیشه موجب اشتباهات بزرگ سیاسی شده و این اشتباهات سیاسی ضربه‌های بزرگی به خودشان و کل جنبش ایران وارد آورده است، اشتباهاتی که به دلیل تکرار، در محاسبه تاریخی با خیانت یک نتیجه را دارد. البته گروه‌های مارکسیستی‌ای هم بوده‌اند و هستند که به دلایل مختلف عامل اجرای سیاستهای خارجی در ایران بوده و در نتیجه فعالیت‌های آنها در جهت منافع خلق نبوده بلکه در جهت خیانت به خلق بوده است.

اشتباهاتی که در صدر مشروطیت کردند موجب تفرقه در میان آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان شد و موضع آنها را در مقابل ارتجاعیون و عوامل ضدانقلاب ضعیف کرد و موجب نفوذ آنها به درون انقلاب مشروطه گردید و مشروطیت ما منحرف شد.

در مرحله بعد در جنبش جنگل، قدرت‌طلبی، سلطه‌جویی و چپ‌گرایی افراطی آنها باعث شد که نهضت جنگل شکست بخورد و بزرگ مردی مثل میرزا کوچک‌خان دچار شکست بشود و نابود گردد. بعدها در دوره رضاخان نیز این اشتباهات تکرار شد و درست در دورانی که رضاخان در اوج

قدرت دیکتاتوری، هست و نیست جامعه را می‌برد و بزرگترین نخائر کشور را به انگلستان می‌سپرد و دهن‌ها را می‌بست و رجال و شخصیت‌های جامعه را نابود می‌کرد مارکسیست‌های ایران جنبشی راه انداختند که کارش فقط کار فلسفی و ایدئولوژی بود. عده‌ای از این افراد تحصیلکرده در خارج بودند که تمام فکر و اندیشه خودشان را از حزب کمونیست فرانسه یا حزب کمونیست آلمان گرفته بودند و هیچ اندیشه‌ای که منبعث از تجربه تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ویژگی‌های جامعه ایران باشد کسب نکرده بودند. تمام اطلاعات آنان در باب دین و خدا مأخوذ از اندیشه‌های غربی بود و کوچکترین اطلاعی از حقیقت اسلام نداشتند. آنها مبلغین و مروجین جناح چپ زندگی غربی و تمدن غربی بودند نه مدافعان توده محروم ایران. معذک با وجود خلأ فکری در آن ایام این گروه نتوانست در میان مردم زیاد رشد کند.

بعد از شهریور ۲۰ حزب توده برای راهگشایی این اندیشه در ایران به وجود آمد و حزب توده چه از نظر موضعگیری‌های سیاسی و چه از نظر موضعگیری‌های اجتماعی و ایدئولوژیک دچار اشتباهات زیادی گردید که در بحث‌های تاریخی جنبش ملی ایران جداگانه بحث شده و انشاءالله در آینده هم بحث خواهد شد.

به هر حال تا به امروز گروه‌های مارکسیستی همیشه به علت اینکه صرفاً تئوریک فکر می‌کرده‌اند و آن هم در قالب تئوری‌های مشخصی، و به سبب اینکه همیشه خواسته‌اند آنچه را که عینیت دارد، در جامعه ایران با یک عینک تئوری خاص به آن نگاه کنند دچار اشتباه شده و همیشه این اشتباهات منجر به شکست خودشان گردیده، شکستی که بهای سنگینش عقب افتادن نهضت ملی ایران را دنبال داشته است. در جریان انقلاب ۱۵ ساله اخیر ایران در جناح مارکسیستی عده‌ای فریب دستگاه را خوردند و عده‌ای از آنها حتی جریان انقلاب سفید را اصیل دانستند که ما با آنها کاری نداریم و با آنها هم که مستقیماً با رژیم همکاری کردند کاری نیست. همین افراد که امروز در جریان ضدانقلاب قرار گرفته‌اند و قبلاً صحبتشان را کردیم، همان روشنفکرانی هستند که ۱۵ سال به رژیم گذشته خدمت کردند و زمینه فرهنگی و تبلیغاتی را برای رژیم آماده کردند و ید روشنفکرانه رژیم شده و حالا امروز خود را پشت جناح چپ مخفی می‌کنند و برای دموکراسی و سوسیالیسم دل می‌سوزانند. ما با آن دسته‌ها و سازمان‌های مبارزانشان کار داریم، سازمان‌هایی که در چند سال گذشته به‌خصوص با رژیم مبارزه کردند. آنها نیز تشنه و عاشق کسب قدرت و بدون توجه به اندیشه‌ها، آمال و آرزوی عمومی ملت هستند و امروز به مواضع چپ‌گرایی و چپ‌نمایی افتاده‌اند. حالا چرا به این فتنه‌انگیزها دست می‌زنند؟ برای اینکه در قدرت جامعه نقشی داشته باشند. اگر آنها به اندازه نیرویی که دارند و به اندازه سهمی که در جامعه دارند و به میزان تابعیت و پذیرش افکار عمومی که نسبت به آنها وجود دارد، این سهم را بشناسند و قدر خودشان را بدانند، ما آماده‌ایم که آنها در قدرت کشور، در تصمیم‌گیری کشور سهمی داشته باشند ولی متأسفانه تجربه تاریخی نشان می‌دهد که این طور نیست و هر جا که کوچکترین امتیازی برای آنها برتری ایجاد کند فوراً منجر به خفه کردن سایر گروه‌ها و دسته‌ها می‌شود و این تجربه‌ایست که ملت ایران مخصوصاً گروه‌های مذهبی طی ۳۷ سال اخیر با جناح‌های مارکسیستی گوناگون داشته‌اند.

گروه‌های دیگری از جناح مارکسیستی هستند که در چند سال اخیر جز اینکه در خارج مقداری به سازمانها و محافل بین‌المللی مراجعه کنند و تبلیغاتی علیه رژیم گذشته بکنند هیچ کار دیگری یعنی هیچ کار عملی دیگری انجام ندادند و شاید تعدادشان هم اندک باشد ولی به علت تجربه ۲۰-۱۵ ساله گذشته در خارج که تنها کار و فعالیت آنها حرف زدن و بحث بوده امروز از یک قدرت سخن گفتن، بحث و جدل و شعار دادن برخوردار می‌باشند و امروزه هم اینها به داخل جامعه ایران هجوم آورده‌اند و در تهران و یا مراکز شهرستانها و استانها و شهرها فقط به تبلیغ و شعار دادن و تحریک کارگران به کار نکردن می‌پردازند. در حالی که بسیاری از جوانان مسلمان امروزه در اقصی نقاط کشور از جمله در بلوچستان و سیستان و در بیابانهای چاه‌بهار مشغول زحمت کشیدن هستند و با داشتن مدارک عالی تحصیلی بدون حقوق و بدون تظاهر دارند به همان خلق مستضعف خدمت می‌کنند.

اگر بخواهیم منصفانه و خالی از هر گونه تعصب گروهی و جناحی و ایدئولوژیکی کارنامه جناحهای مارکسیستی را در این چند ماه مطالعه کنیم، می‌بینیم که کارنامه‌ای خالی اگر نگوییم سیاه، دارند و این جناحهای مارکسیستی در هیچ گونه کار اجرایی، کاری که عملاً انقلاب را پیش ببرد، شرکت نمی‌کنند و فقط نشئه قدرت و کسب قدرت سیاسی هستند.

همه گروههای مارکسیستی و روشنفکران دیگر غیرمذهبی امروزه از دیکتاتوری می‌نالند. ما بنا به آنچه که در صفحات قبل آمد، بر این اندیشه‌ایم که خطر رشد نوعی از استبداد در جامعه ما وجود دارد. ولی آنچه از دیکتاتوری که معطوف به آزادی بیان است، نیاز به توضیح دارد. امروزه از ده‌ها روزنامه که در تهران منتشر می‌شود فقط چند روزنامه مذهبی است و بقیه دیگر مارکسیستی، یا متمایل بدان، یا هم موضع با آنان یعنی در میان نیروی بیان اندیشه که در مطبوعات متبلور می‌شود قریب به ۸۵٪ آن در اختیار جناحهای مارکسیستی است و ۱۵٪ آن در اختیار جناحهای اسلامی. در حالی که نسبت وفاداران به انقلاب اسلامی و ارزشهای آن، به وفاداران مکاتب دیگر، بیش از عکس این است. پس جناحهای مارکسیستی از امکانات بیان آزاد اندیشه‌هایشان به مراتب بیش از نسبت وجودیشان در جامعه استفاده می‌برند. در مورد رادیو تلویزیون نیز، گرچه نحوه اداره مدیریت آن مورد تایید ما نیست، ولی به خاطر داشته باشیم که در آغاز انقلاب، رادیو و تلویزیون در تسلط کامل مارکسیستها بود و ملت ایران شاهد بودند که در آن روزها چه انحصارطلبی و قبضه یک طرفه بر این دستگاه حیاتی تبلیغات به نفع گروههای مارکسیستی حاکم گردیده بود. نحوه برخورد با پرسنل آن دستگاه از همین واقعیت تلخ سرچشمه گرفت. مسلمانان انقلابی در روزهای نخست انقلاب اشغال و تسخیر دستگاه انتشارات و تبلیغات عمومی را به وسیله مارکسیستها و گم شدن و انهدام تمام ارزشهای اسلامی خود را در برابر چشم خود تجربه می‌کردند. بنابراین اگر امروز حساسیتی در میان محافل مذهبی نسبت به تبلیغات مستقیم یا غیرمستقیم مارکسیستی وجود دارد، چندان بی‌دلیل یا از سر تعصب و قشریت نمی‌باشد.

موضعگیریهای سیاسی و اجتماعی که در میان عناصر و مخصوصاً عناصر جوان و بی‌تجربه‌تر جناح مارکسیستی در ایران مشاهده می‌شود سبب شده که یک نوع بدبینی و سلب اعتماد در جامعه مذهبی و مسلمان ایران ایجاد شود و این ضربه‌اش را به سایر افراد مارکسیست با تجربه و با احساس

مسئولیت خواهد زد، که خود سرانجام به نفع کشور و جامعه و ملت نیست. هرج و مرجی که این گروه در درون کارخانجات و بخش تولیدی ایجاد کرده و سطح تولید را در جامعه ما پایین آورده تا بدانجا که راندمان کارهای کارگران را به میزانی که در دوران نظام طاغوتی وجود داشت، که تازه آن هم نسبت به سطح بین‌المللی و نسبت به کشورهای عقب‌مانده‌ای مثل ترکیه، بسیار پایین بود، رسانیده است، مسئولیتش به عهده کیست؟ کشوری که تولید نداشته باشد و نتواند دست به تولید مستقل کشاورزی و صنعتی بزند به چه چیز متکی خواهد بود. به نفت؟! به استعمار و کمک خارجی؟!!

ملتی که درآمد درونی ملی نداشته باشد و درآمد ملی‌اش منحصر و یا به‌طور اعظم متکی به نفت باشد آیا چنین کشوری می‌تواند دم از استقلال اقتصادی و سیاسی بزند؟ آیا یک چنین کشوری می‌تواند دم از استعمارزدایی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی بزند؟ طبیعتاً وظیفه و مسئولیت رهبران انقلاب اسلامی ایران و دولت انتقالی است که حقوق کارگران را به حد اعلائی ممکن افزایش دهند و این تعهد ما است، ولی اگر تأمین این حقوق مرادف باشد یا تعطیل تولید یا از بین رفتن تولیدات کشاورزی و صنعتی و خدماتی، آن وقت چه باید بکنیم، یعنی استقلال اقتصادی یک کشور فدای تأمین حقوق کارگر بشود؟ البته این ظاهراً مورد قبول و پسند کمونیست‌نماهای ما می‌باشد.

آیا در یک کشور سوسیالیستی کامل و تمام‌عیار مثل شوروی از کارگر کارائی و کار و زحمت نمی‌خواهند و آیا تمام ارزش اضافی را که کارگر ایجاد می‌کند همه‌اش به خودش برمی‌گردد یا فقط ۱۰٪ ارزش اضافی تولید شده در بخش صنایع شوروی صرف خود طبقه کارگر می‌شود و بقیه‌اش صرف امور عمومی جامعه می‌گردد؟

در حال حاضر درست است که ما صنایع بخش خصوصی زیاد داریم ولی صنایع اساسی ما در بخش دولتی است و کارگری که در بخش دولتی کار نمی‌کند و به تولید ضربه می‌زند ضررش و صدمه‌اش به چه کسی می‌خورد؟ مالکیت ابزار تولید در آن بخش که متعلق به جامعه و دولت است در دست دولت است و ما بر سر مسائل کارگری و ارزش اضافی و اینکه انباشت سرمایه در طی ۱۵ سال گذشته از کدام ممر صورت گرفته و اینکه استثمار واقعی نسبت به کدام طبقه صورت گرفته، صحبت‌های زیادی داریم که در جای خودش انشاءالله مطرح خواهیم کرد. ولیکن آنچه که در این بیانیه برای ما حائز اهمیت است اینست که مواضع سیاسی و اجتماعی که جناحهای تندروی چپ مارکسیستی ایران در پیش گرفته‌اند به نفع انقلاب، به نفع جامعه و ملت و حتی به نفع طبقه کارگر نیست و وقتی تولیدات صنعتی تعطیل شود، جامعه به هرج و مرج کشیده می‌شود و انقلاب نمی‌تواند به پیش برود و نمی‌تواند وعده‌ها و اهداف و آرمانهای خود را که آرمان واقعی پیشتازان انقلاب بوده تحقق بخشد. اگر انقلاب شکست بخورد، نتیجه‌اش چه خواهد شد، آبا جز ایجاد یک دیکتاتوری راست و یا یک نظام فاشیستی بر اساس تجربیات همین ۵۰ سال کشورمان چیز دیگری به بار خواهد آورد؟

هرج و مرج و تعطیل تولید و ایجاد تورم از طرف کمونیست‌های افراطی یا جناح اسپارتاکیست‌ها علیه حکومت سوسیال دموکرات آلمان در سالهای پس از جنگ اول جهانی منجر به چه چیز شد؟ آیا کارگران حاکم شدند یا اسپارتاکیست‌ها پیروز شدند؟ یا حزب نازی از درون آن اوضاع سر به درآورد. در کشور خودمان، ایران هم چنین وضعی را تجربه کردیم. افراطکاری کمونیست‌ها، ابتدا دموکراسی قبل

از کودتای ۱۲۹۹ رضاخانی را شکست داد و... سپس با یک حکومت وابسته و دست‌نشانده قدرتی دیگر استقرار یافت؟ اعتنا و توجه و درس گرفتن از تاریخ یعنی همین چیزها.

جناح مارکسیستی ایران چه می‌خواهد؟ آیا قدرت و سلطه کامل را می‌خواهد؟ آیا متعهد می‌شود که بتواند جامعه را اداره کند؟ در حالی که ۹۰ تا ۹۵ درصد جمعیت کشور حاکمیت آنها را رد می‌کند و حاضر نیست زیر حکومت انحصاری مارکسیستی برود آنها چگونه می‌خواهند بر این جامعه حکومت کنند؟

این هرج و مرج‌ها و تفرقه‌افکنی‌ها در درون انقلاب ایران آیا محبوبیت جناح مارکسیستی را در جامعه افزایش می‌دهد یا اینکه بالعکس جامعه را سوق می‌دهد به عکس‌العمل‌های افراطی در مقابل آنها که البته چنین واکنش‌های افراطی مورد تایید نیست. ما این نوع عکس‌العمل‌های افراطی در درون انقلاب ایران را خطر بزرگی برای آینده کشور و اصالت و نجابت و روح آزاده و نتیجتاً تساهل اسلامی انقلاب خودمان می‌دانیم ولی چه می‌توان کرد که تحریک از طرف خود جناح مارکسیستی شروع می‌شود. درست است که نیروهای مذهبی باید دارای پختگی و طمأنینه باشند که این نوع تحریکات بر وری آنها اثر نگذارد و آنها را از جاده بازتاب و برخورد منطقی منحرف نسازد، ولی این رفع مسؤولیت از خود جناح مارکسیستی نمی‌کند.

در برخورد با مارکسیسم از نظر ایدئولوژیک و فلسفی ما معتقد به مواجهه و برخورد منطقی هستیم.

مارکسیسم امروز دیگر «فلسفه علمی» دنیای معاصر نیست. علوم به سرعت از مواضع ماده‌گرایی دور می‌شوند. از این جهت مساله‌ای وجود ندارد و چه بهتر که بحث‌های فلسفی گروه‌های مارکسیستی از حدود تبلیغات بازاری و روزنامه‌ای خارج و سطح بالاتر علمی و فلسفی بیاید تا ضمن مواجهه و مقابله با آن، در برخورد مواضع و نظریات علمی و فلسفی، تکامل و تعادلی در افکار و فرهنگ مردم و نسل جوان حاصل شود. در شرایط حاضر مبارزه حرکت اسلامی ایران با مارکسیست‌ها بیشتر جنبه سیاسی دارد، زیرا آنها همیشه نسبت به اسلام و مسلمین و گروه‌های اسلامی بیگانگی و خصومت خود را حفظ کرده و در پی فرصت برای سرکوبی بوده و هستند و حالا نیز که گروه‌های اسلامی را نسبت به خود برتر یافته‌اند فریاد مظلومیت و مظلوم‌نمایی درانداخته‌اند. ما معتقدیم که مارکسیست‌ها با هر نوع گرایش ایدئولوژیک - سیاسی که دارند می‌توانند و باید آزادانه به کار گروهی خود ادامه دهند، به این شرط که آنها بپذیرند که اکثریت قاطع مردم این سرزمین مسلمانند و شائقانه به آن پای‌بندند و بنابراین هر گونه اقدام در جهت نابودی انقلاب اسلامی را تحمل نمی‌کنند.

برداشت مسلمین امروزه اینست که جناح مارکسیستی در اندیشه ضایع ساختن روح اسلامی انقلاب ایران است و در این راه حتی از استتار و جبهه‌گیری ضدانقلاب در میان یا در پشت صفوف خود نیز ناراحت نیستند و استقبال می‌کنند.

سخن دیگر ما با گروه‌های مارکسیستی مخصوصاً گروه‌های افراطی آنها اینست که اگر بنا به معتقدات خودتان به مسائل زیربنایی جامعه، به مسئله روابط تولیدی و مناسبات تولیدی، به نقش و سهم سرمایه خصوصی، بخش خصوصی و مالکیت صنعتی در روابط اجتماعی، به نقش طبقات

زحمتکش در تصمیم‌گیری اجتماعی اهمیت می‌دهید، ارزشهای انقلاب اسلامی ایران از این مسائل، به دور نیست و از این نظر شاید نزدیک‌ترین مکتبی که در جهان شما بتوانید پیدا بکنید، مکتب اسلام و شیعه ما است.

از نظر مالکیت صنعتی و مساله حقوق کارگر در برابر حقوق صاحب سرمایه، نظام اسلامی و انقلاب اسلامی از نظر توزیع قدرت و ثروت عملی‌تر و عادلانه‌تر از کمونیسم است، با این تفاوت که در نظام و انقلاب اسلامی، مساله مالکیت در کنار مساله حاکمیت و قدرت و این هر دو پا به پای رشد نظام ارزش و اخلاق جامعه باید حل شود. هنگامی باید مالکیت بر ابزار تولید به تمام و کمال ملی شود که قدرت سیاسی هم تمام و کمال ملی شده باشد و قدرت سیاسی در اختیار و انحصار گروه‌های خاصی قرار نگیرد، و از آن گذشته جامعه و نیروهای مولد آن از چنان ارزشهای والای انسانی برخوردار شده باشند که حداکثر کارایی تولیدی و حداکثر بسیج استعدادها و نیروهای خود را برای منافع خلق و رضای خالق به کار برند نه برای انگیزه سود شخصی. اگر قرار باشد یک دولت مرکزی همه قدرت اقتصادی را در دست خودش متمرکز کند و هیچ قدرت و نیرویی هم در مقابلش نباشد، این قدرت ملی نیست و مالکیت به معنای واقعی کلمه اجتماعی نشده است.

مساله‌ای که ما به آن اعتقاد عمیق داریم اینست که مالکیت و قدرت هر دو باید ملی بشوند و این نهایت سیر جامعه است. در جامعه توحیدی که از نظر یک فرد انقلابی مسلمان تصویر می‌شود، مالکیت و قدرت هر دو اجتماعی است. یعنی توزیع همگام و تدریجی مالکیت و قدرت سیاسی مورد نظر است و تبدیل افراد و طبقات بیگانه به برادرانی یگانه، و تا زمانی که قدرت سیاسی در جامعه اجتماعی نشده انحصار مالکیت صنعتی و اقتصادی در دست دولت خطرناک است. یعنی دولتی که از قدرت سیاسی و نظامی و تبلیغاتی برخوردار است اگر قدرت اقتصادی هم به‌طور تمام و کامل در دستش قرار گیرد، آن وقت می‌شود یک قدرت غیرقابل مقابله.

به هر حال یکی از تضادها و خطراتی که انقلاب ما را تهدید می‌کند و آن را به سوی هرج و مرج و عدم موفقیت می‌کشاند، همین مواضع گروه‌های افراطی مارکسیستی است. خطری که این نوع موضعگیریها متوجه انقلاب ایران می‌کند دو حالت است:

۱- انقلاب را به طرف شکست و عدم موفقیت می‌کشاند که نتیجه آن کودتا و پیروزی ضدانقلاب، پیروزی گروه و جناح فاشیستی خارج از انقلاب حتی ورود نیروهای خارجی است که ما آنها را تجربه کرده‌ایم، بعد از مشروطه و در دوران دکتر مصدق نیز تجربه شد.

۲- انقلاب بتواند خودش را حفظ کند ولی به علت این نوع موضعگیریها، رهبری انقلاب یا بعضی از گروه‌های درون رهبری انقلاب، به‌عنوان واکنش در برابر افراط مارکسیستها جنبه مخالف آنان را اتخاذ کنند و به طرف قشریگری، افراطیگری و به طرف آن چیزی که گروه‌های مذهبی در ترکیه و جاهای دیگر یا اندونزی کشانیده شدند، بروند و حال آنکه در ایران چنین وضعی سابقه نداشته است و جناح‌های انقلابی مذهبی ایران بسیار آزاداندیش‌تر از اینها بودند که جناح‌های مبارز در ترکیه هستند و یا در اندونزی بودند که این هم خطر دیگریست.

انقلاب اسلامی می‌تواند نیروهای مخالف را تحمل کند به شرطی که نیروهای مخالف هم برای

خودشان حدود و حقوقی قائل باشند که خارج از اندازه و قدر اجتماعی خودشان نباشد. به هر صورت ما این خطرها را بسیار جدی می‌بینیم فاعتبروا یا اولی‌البصار.

نیروهای روشنفکر مذهبی:

نیروهای روشنفکر مذهبی آن نیروهایی هستند که از یک ایمان اسلامی انقلابی برخوردارند، و هر یک به سهم خود در گذشته و یا حال نقش و اثری در پیشبرد انقلاب اسلامی داشته و دارند. برخی از این نیروها مثل نهضت آزادی و جاما و جنبش مسلمانان ریشه در سالهای اشغال ایران بعد از شهریور بیست دارند و نیروهایی هستند که با اندک تفاوتی در تفکر و برداشت اسلامی و خط مشی سیاسی - اجتماعی، در اصل برای دفاع از توحید و اسلام در برابر هجوم افکار و ایدئولوژی‌های وارداتی یا افراطی چپ و راست به وجود آمدند. شروع و فضای کار این دو سازمان در ایام و شرایطی بوده که اظهار ایمان اسلامی در محیط‌های روشنفکری و دانشجویی نیازمند ایمان قوی و شجاعت و جسارت کافی بود.

این دو گروه هر یک در زمینه اجتماعی - سیاسی یا صرفاً مذهبی - فرهنگی به مبارزه و عمل پرداختند و همپای با رشد نهضت ملی ایران، خود نیز در فکر و خط‌مشی تکامل یافتند و مبارزه‌شان به تدریج شکل سیاسی - اجتماعی انقلابی گرفت به طوری که هر یک در زمان و شرایطی خاص تأثیر به‌سزایی در گسترش اسلام در میان روشنفکران جامعه و اسلامی کردن مبارزات سیاسی ایران به جای گزاردند. بعدها مجاهد شهید دکتر علی شریعتی و سازمان مجاهدین خلق از درون همین گروهها برخاستند و به کلی فضای جنبش ملی ایران را دگرگون و به آن وجه اسلامی و انقلابی سازمان بخشیدند. حداقل خدمتی که این گروهها در طی سالهای تاریک گذشته انجام دادند این بود که چراغ اسلامیت و توحید را در میان قشرهای روشنفکر و دانشجو روشن نگاه داشتند تا در تحولات بعدی با ایفای نقش سیاسی و صدررئیمی و سازش‌ناپذیری که ایفا نمودند این چراغ فروزانتر شده و با آموزشهای ایدئولوژیک معلم بزرگ شهید شریعتی بخش عمده فضای روشنفکری و دانشجویی و جوانان را اشغال کرد. بنابراین اگر اسلام، امروزه در این گونه محیطها از پایگاه قوی و محکمی برخوردار شده است قسمت اعظم آن را باید مدیون فعالیت‌های این گروهها دانست.

این گروهها کم و بیش با هم تفاوتها و تمایزاتی دارند ولی در مجموع از یک نوع وجدان اسلامی انقلابی و ضداستعماری و استثمار و الا برخوردارند. امروزه برخی از اینها در نیروی اجرایی مملکت و یا در شورا و رهبری انقلاب یا هر دو شرکت دارند و برخی مثل مجاهدین در هیچ یک شرکت ندارند. ما معتقدیم که این نیروها، به دلیل قدمت و پیشقدمی‌ای که در مبارزه علیه طاغوت زمان داشتند و به دلیل تجارب سیاسی و سازمانیشان و همچنین به دلیل دلبستگی و وفاداری به اسلام که طی مدت سی و پنج سال و در گذار از میان حوادث و طوفان‌های اجتماعی و سیاسی نشان دادند و همچنان مبلغ و مروج اسلام و توحید در ظرف فرهنگ و زبان روز در میان قشرهای روشنفکر بوده و هستند، جا دارد که حق و سهم آنها در انقلاب ملحوظ و منظور گردد. البته اگر سخن از حق و سهم آنها آورده‌ام منظور بردن سهمی از غنائم انقلاب نیست، این امر ناچیزتر و پست‌تر از آن است که طرح شود بلکه منظور از

حق، شرکت واقعی آنها در تصمیم‌گیری‌ها و استفاده از تجربه سی‌ساله‌شان در مسائل سیاسی - انقلابی و سازماندهی برای انقلاب اسلامی ایران است. البته هر یک از این نیروها به نوبه خود دارای نقص‌ها و نارسائی‌هایی در اندیشه و تحلیل و خط مشی یا در روابط و سازماندهی خود هستند و الا می‌بایست پتانسیل ایفای نقش اساسی‌تر و فعالیت‌تری را در پیشبرد انقلاب ایران می‌داشتند، ولی از آنجا که این نیروها (فعالاً در موضع قدرت و تصمیم‌گیری و رهبری انقلاب قرار ندارند، نارسایی‌های درونی آنها هم تأثیری در سرنوشت انقلاب نمی‌تواند داشته باشد. مسأله جنبش ملی مجاهدین و روابط متقابل آن با سایر گروه‌های اسلامی، امروز یکی از مسائل بالنسبه مهم جنبش اسلامی ایران گردیده است. ما ضمن نظریات و انتقاداتی که هم نسبت به برداشت ایدئولوژیک این سازمان از اسلام و هم نسبت به سیستم روابط درون‌گروهی و برون‌گروهی این سازمان داریم، معتقدیم که این سازمان به دلیل نقش عمده‌اش در حرکت انقلابی اخیر و اینکه یکی از سرمایه‌های اصلی انقلابی شدن جنبش اسلامی ایران بوده و اکنون هم از امتیازات زیادی در این مورد برخوردار است می‌تواند و باید در جبهه انقلابی اسلامی ایران جای خود را داشته باشد. ما ضمن اینکه خود این سازمان را در برخورد و تحلیلش از گروه‌ها و سازمانها و گرایشهای اسلامی دیگر و همچنین نسبت به مسائل روز، عامل مؤثری در شکل‌گیری روابط و برخوردهای سایر گروه‌های اسلامی به ویژه گروه‌های وابسته و متمایل به روحانیت نسبت به سازمان می‌دانیم، ولی جو کینه‌آمیز و حادی را که اکنون علیه سازمان مجاهدین ایجاد شده است بسیار دور از عدالت و تقوای اسلامی دیده و آن را مضر به حال جنبش اسلامی ایران می‌دانیم. اینها در مجموع و در کنار برادران و نیروهای دیگر اسلامی که نسبت به انقلاب اسلامی مؤمن و وفادار و دارای سابقه و آزمایش و ابتلای قبل از پیروزی انقلاب هستند، می‌توانند و می‌بایست در یک طیف و یک جبهه انقلابی اسلامی متحد شوند. این جبهه از ضروریات فعلی انقلاب ما است. عناصر و خطوط این طیف، لزوماً از اندیشه و ایدئولوژی دقیقاً واحد و یا نظام سازمانی همگونی برخوردار نیست ولی به لحاظ ویژگیهای آرمانی اسلامی و جنبه‌های ضداستعماری و ضداستثمارای که دارند، می‌توانند در یک جبهه متحد شوند و همگی در شورا و دولت انقلاب شرکت نمایند. این نیروها بطور مشخص عبارتند از نهضت آزادی، جنبش ملی مجاهدین، جنبش مسلمانان مبارز، جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) و نیروهای دانشجویی تهران و شهرستانها که گرچه نام و سازمان مشخصی ندارند ولی از نظر انجام مسئولیتهای انقلابی چه در قبل و چه پس از پیروزی انقلاب نقش بسیار مهمی در انقلاب داشته و دارند. در کنار اینان سازمانهایی مثل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است که چون هنوز ما را آشنایی کافی نسبت به ترکیب و جهت‌گیری واقعی آنها نیست خود را مجاز به قضاوت نمی‌بینیم ولی اصولاً معتقدیم که تمام سازمانهایی که ایمان و آگاهی لازمه را نسبت به ایدئولوژی و اهداف انقلاب ایران دارند و بار مسئولیت آن را به دوش می‌گیرند، می‌بایست در جبهه اسلامی - انقلابی شرکت کنند.

نیروهای ملی لیبرال دمکرات

این نیروها از گروه‌های مختلفی مثل احزاب جبهه ملی، جنبش، جمعیت‌های جدیدالتأسیس، سازمانهای صنفی روشنفکری و غیره تشکیل شده و از نظر مواضع اجتماعی و سیاسی طیفی از چپ تا معتدل و راست را می‌پوشانند.

بطور کلی از اواخر سال ۱۳۵۵ به بعد، از آن زمان که به علت ورشکستگی اقتصادی، رشد آگاهی و نتیجتاً آوج‌گیری مبارزات مردم، رژیم سابق به بن‌بست کشیده شده بود و قدرت خارجی نیز برای استمرار سیاست استعماری خود لزوم یک سری اصلاحات و آزادی‌ظاهری را برای فروکش کردن قهر انقلابی توده دیکته می‌کرد، تخفیف و تسهیلی در شرایط سیاسی ایران پدیدار شد. در این زمان بود که سازمانهای فوق‌الذکر برای اولین بار و یا مجدداً به صحنه مبارزه آمدند. ولی به هر حال بسیاری از این گروه‌ها و شخصیت‌های قدیمی به لحاظ سوابق مواضع سیاسی و اجتماعیشان بعضاً مورد توجه مردم یا حداقل بخشی از مردم می‌باشند ولی کمتر توانسته‌اند در رهبری توده نقش فعالی داشته باشند.

برخی از ارباب قلم و سخن امروز مدعی هستند که عقب‌ماندگی شخصیت‌ها و گروه‌های روشنفکری یا ناسیونالیست از رهبری انقلاب، معطوف است به قدرت و غالبیت و حاکمیت رهبری مذهبی یا روحانیت و فشاری که به سوی انحصار در رهبری به چشم می‌خورد. به نظر ما گرچه چنین روندی امروزه در جامعه وجود دارد ولی این تنها معلول فشار از بالا یا رهبری انقلاب و روحانیت نمی‌باشد، بلکه عامل درونی و مردمی هم یک طرف دیگر این روند است. از دیدگاه سیاسی این گروه‌ها، عموماً لیبرال یا دمکرات و مدافع آزادی‌های اساسی و قانونی و حقوق بشرند و به لحاظ اعتقاد و وابستگی‌های عاطفی نیز ضداستبداد و استعمار هستند. علاوه بر خصوصیات بالا خصوصیات دیگری نیز جزو ملاک‌ها و معیارهای پذیرش رهبری یک فرد و یا گروه از طرف ملت است:

۱- این افراد یا گروه‌ها، در کلیات ایدئولوژی حاکم بر انقلاب یا حرکت اجتماعی تا چه حد با مردم و نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب یا حرکت تفاهم و هم‌نوایی دارند.

۲- در اعتقاد و تفاهم تا چه حد وفاداری و ثبات و استقامت و احتمالاً فداکاری نشان می‌دهند.

۳- از نظر مواضع اجتماعی مدافع پاسخگوی چه قشرها یا طبقات اجتماعی بوده و آن قشرها در رابطه با نیروهای انقلابی در چه رابطه می‌باشند.

به نظر ما آنچه که ملاک ارزشیابی و ادامه تبعیت و پذیرش رهبری از طرف ملت ایران به ویژه نیروهای متحرک و مبارز و انقلابی آن قرار می‌گیرد، بیش از همه تفاهم و مشارکت در برداشت و ادراک از اهداف و ایدئولوژی انقلاب اسلامی است و در مرحله بعد میزان وفاداری و استقامت و فداکاری رهبران در راه آن اهداف. با توجه به معیارهای بالا نیروهای ملی، روشنفکری و حتی چپ، تا چه اندازه جلوتر یا لااقل در سطحی برابر با رهبران اسلامی انقلاب قرار دارند؟ اگر مردم خصوصاً به سوی رهبری روحانی یا بعضی دیگر از پیشتازان سیاسی - اسلامی می‌روند یا نسبت به آنها ابراز اعتماد بیشتر می‌کنند، نه به دلیل فشار وارده بر توده از بالاست بلکه به جهت هماهنگ بودن اهداف و آرمانهای این گروه با توده، به جهت مبارزه مستمر و سرسختانه آنها علیه نظام طاغوتی خصوصاً از پانزده سال قبل تا کنون و بالاخره به سبب حضور اینگونه رجال و شخصیت‌های روحانی و غیرروحانی ولی مؤمن به انقلاب اسلامی در مسائل جاری مردم، اتخاذ مواضع دقیق و درست و به دوش کشیدن بار مشکلات و مسئولیت‌هاست. این عوامل سبب جذب بیشتر مردم می‌شوند و آنگاه از بین رهبران و افراد پیشرو، آن رهبری که عوامل بالا را بیشتر در خور متبلور دارد بر دیگر رهبران با پشتوانه توده‌ای پیشی می‌گیرد. واقعیت فوق را یادآور شدیم تا نشان دهیم که غلبه افراد روحانی مذهبی در

رهبری فعلی، صددرصد معلول فشار از بالا نبوده بلکه زمینه‌های مردمی و اجتماعی فراوانی هم دارد. یک وجه از ایدئولوژی اسلامی انقلاب ایران اعراض از زندگی مصرفی، رهایی از اسارت مصرف و گرایش به کم‌مصرفی در جهت نزدیکی و تقرب به مستضعفین است. رجال ملی که بیشتر روشنفکران جامعه هستند، کمتر از چنین گرایشی برخوردارند. مسأله اصلی و درد روشنفکران لیبرال و وابسته به طبقات مرفه یا نیمه‌مرفه، دمکراسی پارلمانتاریستی است، در حالیکه مردم مستضعف و سخنگویان ایشان ضداستبداد و بهره‌کشی هستند ولی لزوماً خواهان نظام پارلمانتاریسم غربی نیستند.

در کشوری نظیر ایران و دوران کوتاه پس از پیروزی انقلاب در بُعد سیاسی، هزاران دست و زبان و اندیشه ناپاک و منافق که هنوز در جامعه وجود دارند و پیروزی کامل انقلاب را نابودی خود و کوتاه شدن دست اربابانشان از ذخائر مادی و معنوی ملت می‌بینند، در لوای حق آزادی و استفاده بی‌قید و شرط از آن به سمپاشی و تفرقه‌افکنی در صفوف مردم پرداخته و از دمکراسی پارلمانتاریستی بهره‌ها خواهند برد و انقلاب را در عمل به سوی ضدانقلاب گسیل خواهند کرد. درد مردم و محرومان حفاظت از انقلاب و دستاوردهای آن است در حالی که درد مرفهین لیبرال و روشنفکر که رابطه ارگانیک با توده مردم ندارند، دمکراسی پارلمانتاریستی است.

با این همه ما فکر می‌کنیم که نیروهای ملی و لیبرال دمکرات، تضاد آشتی‌ناپذیر و خصمانه‌ای با انقلاب اسلامی ایران ندارند و با توجه به آنچه که در قسمت مربوط به رهبری انقلاب ذکر کردیم، نیروهای ملی و روشنفکری وطن دوست هم در جریان پانزده سال اخیر، در جزء حرکت عمومی «بازگشت به خویش» به سوی پذیرش ارزشهای اجتماعی، اخلاقی، اسلامی و حاکمیت آن بر نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه روی آورده‌اند و اگر رهبری مذهبی، این عنصر از واقعیت ملت ایران را از خود و اسلام نرانند، می‌توانند و باید در یک کل واحد به نام وحدت ملی شرکت کنند.

نیروهای متفرق و فعال

گروهی بالنسبه وسیع ولی غیرمتشکل امروزه در کمیته‌های مختلف انقلاب فعالیت می‌کنند. کمیته‌ها نقش عملی مثبتی در نگاهبانی از انقلاب، بویژه در ماههای گذشته داشته‌اند. کمیته‌های انقلاب که با انقلاب ایران بوجود آمدند، نهادی است انقلابی و مظهری است از اداره امور مردم بوسیله خود مردم و با رهبری و ایدئولوژی معین. هیچکس فراموش نخواهد کرد که امنیت شهری و زندگی عادی مردم، لااقل در چهار ماهه اول انقلاب، تنها به وسیله همین کمیته‌ها تأمین می‌شد. چند هزار نفر از عوامل و عناصر مؤثر رژیم گذشته که همه فراری و مخفی و مشغول توطئه بودند، در زمانی که نیروهای انتظامی دولتی فاقد هرگونه تحرک و قدرت تعقیب و دستگیری این‌گونه عوامل بودند، از طریق کمیته‌های انقلاب یا نیروی پاسداران، تعقیب، دستگیر و به دادگاه انقلاب سپرده شدند. همچنین همین کمیته‌ها در ماههای اولیه بسیاری از مسائل جاری مردم را در غیاب قدرت ادارات و نهادهای دولتی حل و فسخ کردند. ولی از جانب دیگر به دلیل اینکه کمیته‌ها نهادهایی هستند که کم و بیش خودجوش و خودرو بودند و همه افراد فعال در کمیته‌ها شناخته شده و امتحان داده نبودند و حتی فاقد سابقه تربیتی و تشکیلاتی و انضباطی نیز بودند، چه بسا که بعضاً با عمل خود، آگاهانه یا ناآگاهانه در خلاف

جهت اهداف انقلاب هم عمل کرده یا نکنند. امروزه بخش عظیم دخالت‌های نابجا در امور دولتی و اجرایی به نام همین کمیته‌ها صورت می‌گیرد و مانع نظم امور و پیشرفت منضبط و مرتب برنامه‌های دولتی می‌گردند. به اعتقاد ما اداره و مدیریت مرکزی کمیته‌های هر شهر بایستی از طرف مردمانی منتخب و معتمد و انقلابی صورت گیرد و یک پاکسازی جدی در سطح کل کمیته صورت گیرد. علاوه بر آن، نیروهای مسلح کمیته‌ها باید فقط تحت فرمان سپاه پاسداران انقلاب عمل کند تا از تعدد نیروهای مسلح نیز اجتناب گردد. به هر حال اگر چنین تحول و تصفیه‌ای در کار کمیته‌ها صورت گیرد، این نهاد انقلابی قادر خواهد بود به‌عنوان یه اجرایی مردم در رهبری انقلاب هماهنگ با برنامه‌های دولت انقلاب عمل کند، والا اثرات منفی آن به تدریج توسعه یافته کیفیت انقلابی آن را به کلی تحت‌الشعاع قرار خواهد داد.

* * *

ما تا اینجا هشت نیروی عمده و مؤثر در رهبری سیاسی جامعه را ذکر کردیم که مجموعاً در برابر ضدانقلاب، یعنی بقایای رژیم استبدادی و استعماری گذشته قرار می‌گیرند. از این هشت نیرو، سه نیروی نخست: رهبری، شورا و دولت مستقیماً رهبری انقلاب را به عهده دارند ولی از انسجام و هماهنگی کافی برخوردار نیستند. نیروهای اسلامی سیاسی بدون داشتن نقش مؤثری در رهبری در کنار رهبری یا لااقل با تفاوتی، در جهت انقلاب اسلامی عمل می‌کنند. نیروهای ملی و روشنفکری که در ماههای نخست در کنار انقلاب اسلامی بودند، امروز به سوی بی‌تفاوتی و شاید مخالفت رانده می‌شوند، و نیروهای مارکسیستی، اکثراً در برابر دولت انقلاب (به معنای حقوقی) قرار می‌گیرند و گاه با ضد انقلاب آمیخته می‌گردند. توده مردم هنوز وفاداری و عهد خود را نسبت به رهبری انقلاب اسلامی حفظ کرده‌اند ولی بیم آن می‌رود که با تبلیغات گوناگون که در جهات بخصوصی انجام می‌گیرد، سردی و بی‌تفاوتی و احتمالاً تفرقه‌گرایی در میان آنها رخنه کند و بالاخره به نظر می‌رسد که ضدانقلاب از میان این تضادهای درونی فرصت جسته و قصد بازگشت دارد. این قصد امروزه در ادارات، در بخش خصوصی، در مطبوعات و در کوچه و خیابان به چشم می‌خورد، و آثار خود را بر اقتصاد، روحیات و بر فرهنگ مردم باقی می‌گذارد، در صورتیکه سریعاً جهت خنثی کردن ضدانقلاب کوشش نشود، به تدریج حالت بسیج و فرهنگ انقلابی در مردم جای خود را به فرهنگ رکود و زندگی مصرفی خواهد داد. اخلاق ضدانقلابی و ضداسلامی و ضد مردم بازگشت خواهد کرد، و از جانب دیگر با ضربه بر پیکر اقتصاد که هم‌اکنون جریان دارد، موجبات رکود اقتصادی و تورم فراهم خواهد آمد و اگر زمانی شرایط ذکر شده حاکم شود، نیروهای شیطان‌ی خارجی و داخلی اقدام نهایی خود را برای سرکوب کامل انقلاب آغاز خواهند کرد. اینجاست که امری بس خطیر و تاریخی در برابر رهبران و مسئولان انقلاب اسلامی ایران و تمام نیروهای اسلامی یا ملی و روشنفکری ولی علاقه‌مند و متعهد نسبت به انقلاب قرار می‌گیرد.

انقلاب اسلامی ایران به سوی دوراهی بود و نبود در حرکت است. آیا نباید تضادهای درونی این مجموعه را شناخت و با نقد آنها دشمن اصلی و تضاد اصلی این نظام را دریافت و در حل آن به نحو احسن کوشید؟

نقد تضادهای موجود

کیفیت نیروهای درون انقلاب و مخالفین آن و ضدانقلاب و مواضع آنها نسبت به یکدیگر ایجاد تضادها و تزاخم‌هایی نموده است که در مجموع موجب ضعف درونی دولت انقلابی (به معنای حقوقی) و ابهام و خطر در سرنوشت آینده آن شده است.

عمده‌ترین و اساسی‌ترین مسأله‌ای که امروز پیش چشم ما قرار دارد این است که نظام استبداد و استعمار و ضداسلامی و ضدانسانی گذشته بازگشت نکند و نظام دیگری هم به نام اسلام و با محتوای ضداسلامی جانشین آن نشود بلکه انقلاب اسلامی تداوم و استمرار خود را در جهت استقرار جامعه آرمانی بطور پویا دنبال کند.

آنچه که در نهضت انقلابی کنونی، آرمانهای اسلامی را به خطر می‌اندازد و به عنوان سدکننده در برابر آن می‌ایستد و ما را نسبت به آینده نگران می‌کند از نظر ما تضاد نامیده می‌شود. این تضادها عبارتند از:

۱- ضدانقلاب

به شرحی که در گذشته گفتیم ضدانقلاب که در آغاز ضربه شدید روحی و تشکیلاتی خورده بود به واسطه عوامل گوناگونی که فوقاً برشمردیم در این دوران مشغول تقویت روحیه و تجدید سازماندهی می‌شود. در درون ادارات، بخش خصوصی، روزنامه‌ها، تبلیغات و مخالفان سیاسی اخلاها و خرابکاریهایی به چشم می‌خورد که سازمان‌یافتگی و اشتراک محوری آنها از دید اشخاص صاحب بینش پوشیده نیست. در برابر این جریان، روحیه ضدش یعنی روحیه انقلابی یا روحیه بیزاری از نظام گذشته هم زنده و فروزان است. گرچه با جو سیاسی موجود و رفتار مسئولین امور، این روحیه، رو به تضعیف می‌رود، ولی بسیاری از مخالفین رهبری فعلی جامعه هم طالب بازگشت ضدانقلاب نیستند. بنابراین می‌توان تصور کرد که شرایط اجتماعی - سیاسی جامعه امروز ما بالاتر از آن است که ضدانقلاب امکان بازگشت فوری بیابد.

حمله ضدانقلاب فعلاً متوجه امور اقتصادی است ولی در صورت آگاهی و هشیاری و احساس مسئولیت گروه‌ها و رهبران سیاسی و دولت این خطر می‌تواند رشد یابنده نباشد. در حال حاضر، متأسفانه ما در یک بحران اقتصادی جهانی نیز واقع شده‌ایم. قیمت مواد اولیه کارخانجات بطور سرسام‌آوری تا ۱۰۰ و حتی ۱۵۰ درصد ترقی کرده است که خود یک عامل منفی بزرگ است برای واحدهای تولیدی و بالنتیجه بیکاری و تورم در ایران.

اما با توجه به این نکته که اقدامات عمرانی در سطح کشور در برنامه قرار گرفته و این امر قادر است بخش عظیمی از نیروی کاری مملکت را به استخدام درآورد، می‌توان اثرات دوران رکود و بحران اقتصادی جهان را بر اقتصاد ایران به میزان قابل توجهی تضعیف کرد.

امکان بازگشت ضدانقلاب در رابطه و با عطف به سایر تضادهاست که شدت و ضعف می‌یابد. اگر سایر تضادها به نحو انقلابی حل شوند و مشکلات از پیش پا برداشته شوند ضدانقلاب مسلماً رو به نابودی می‌رود.

مسأله‌ای که پس از بررسی و شناخت ضدانقلاب در برابر ما قرار می‌گیرد این است که چگونه می‌توان ملت را در صف واحدی علیه امپریالیسم و بازگشت نظام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و

ارزشی گذشته بسیج کرد و به سوی ارزشها و اهداف انقلاب اسلامی و جامعه توحیدی رهنمون شد. اگر توفیق چنین وحدتی به دست آید، آینده انقلاب تضمین شده است. لازم به تذکر است که به اهداف غایی انقلاب در یک روز و دو روز و حتی یک نسل نمی‌توان رسید ولی توجه به آن اهداف و حرکتی مستمر در آن جهت، ضامن پیروزی انقلاب است.

۲- تفرقه و تشتت در بین نیروها

با توجه به نکات بالا مسأله اصلی که می‌بایست مورد توجه کافی قرار گیرد، این است که عوامل تفرقه و تشتت در صفوف ملت نابود شوند. برای این منظور می‌بایست بررسی دقیقی در اجتماع انجام گیرد و عوامل تفرقه و تشتت شناسایی شوند تا بتوان با بسیج نیروهای آگاه و مؤثر و مسئول به بهترین نحو به مقابله با آنها برخاست.

عوامل تفرقه و تشتت دو گونه‌اند: عوامل سیاسی و عوامل اجتماعی.

از زمره عوامل سیاسی یکی تضاد بین جبهه اسلامی و جناح مارکسیستی است. ما در بحث نقد نیروهای مؤثر در روند سیاسی جامعه تذکر دادیم که این تضاد، اگر تنها به مقابله فکری در مسائل فلسفی و ایدئولوژی اجتماعی سیاسی محدود گردد برای جامعه اسلامی قابل تحمل است. اصل آزادی فکر و اندیشه در اسلام و انقلاب اسلامی ما ارزشی اساسی دارد. بنابراین وجود و فعالیت مارکسیستها در جامعه اسلامی ایران پذیرفتنی است. اما مسأله مارکسیستها با طیف وسیعی که در بینش و عملکرد دارند، در حد مقابله فلسفی و ایدئولوژیک ختم نمی‌شود. نقش عناصر مارکسیستی در جنبش ملی قرن اخیر ما از مقابله فکری در مسائل ایدئولوژی سیاسی - اجتماعی یا در نظرگاه فلسفی گذشته، بقاء و نظم جامعه را مورد سؤال قرار داده است. از این رهگذر، بود و نبود ملت و فرهنگ و کشور طرح می‌شود. فشار بر خود مختاری‌های محلی تا سرحد تجزیه، فشار بر اخلال در روند تولید تا سرحد تعطیل مؤسسات تولیدی و رکود کامل تولیدات و یا سایر بنیادها و نهادها، جو اجتماعی - سیاسی را به هرج و مرج و پیشرفت انقلاب را به رکود می‌کشاند و طبیعی است که در مقابله با این وضع، گروه‌های پای‌بند به حفظ جامعه و ملت و انقلاب اسلامی خشونت بکار برند. بنابراین حل تضاد انقلاب اسلامی ایران با جناح مارکسیستی بدان منجر می‌شود که این جناح و تمام عناصر طیف درونی آن واقعیت جامعه و آئین مردم و بقاء و تمامیت کشور و خودکفایی اقتصادی آن را بپذیرند.

در اوائل قرن اخیر وضع و موضع کمونیستها در کشورهای غربی با مجموعه جامعه کم و بیش شبیه به وضع موجود در ایران بوده. چنانکه قبلاً هم بدان اشاره رفت پس از جنگ جهانی اول مواضع کمونیستها در برابر جمهوری سوسیال دمکرات و ایمار شبیه به مواضع ایشان در ایران نسبت به دولت و رهبری کنونی بود. در آلمان این وضع منجر به پیدایش نازیسم و هیتلر گردید که این خود درس عبرت و هشدار برای کمونیستهای ایرانی باشد. ولی جوامع اروپایی بسیاری، علیرغم تغایر در اندیشه، عقائد اجتماعی - سیاسی و فلسفی در مجموعه جامعه توانستند کمونیستها را در خود بپذیرند. کمونیستها نیز متقابلاً بقاء مجموعه جامعه را پذیرفتند و نسبت بدان متعهد گردیدند و با این روش کمونیستهای اروپایی در سالهای اخیر به تغییر و تحول در خط مشی سیاسی و اجتماعی خود پرداختند تا بدانجا که اورو کمونیسم از میان آن پیدا و دیکتاتوری پرولتاریا از مرامشان ساقط گردید، که در

مجموع عبارتست از بازگشت از دیکتاتوری طبقه کارگر یعنی وداع با بخش اساسی از اصول کمونیسم. عاملی که بر سلطه طلبی سازمان یافته کمونیستها در جوامع صنعتی و کارگری اروپا، امریکا، و ژاپن فائق آمد، عبارت بود از رشد و توسعه اقتصادی و رفاه مادی که محرک جوامع غرب در چهارچوب سرمایه داری می باشد. این رشد و توسعه اقتصادی به واسطه روابط استعماری و به غارت کشیدن دنیای سوم توسط غرب بهره مادی و رفاهی فراوانی را برای غرب به ارمغان آورد که منجر به بالا رفتن سطح زندگی و رفاه طبقات کارگر و کشاورز غربی گردید. ولی در جامعه مسلمان ایران ما که با ارزشهای انقلاب اسلامی آشنا گردیده آن انگیزه رفاهی و این واسطه استعمار ملل دیگر وجود ندارد.

در جهان بینی اسلام در رابطه با تولید و رفاه، دو عامل مؤثر حاکم بر روابط اجتماعی و تولیدی بین انسانهاست و همین دو عامل است که اسلام را از اقتصاد سرمایه داری با روابط استعماریش و نیز اقتصاد مارکسیستی با حاکمیت و سلطه حزبی بر جامعه متمایز می کند.

این دو عامل عبارتند از: اولاً قدرت مکتبی اسلام است که به لحاظ فلسفی از چنان استحکام و منطقی برخوردار است که در برابر هجوم فلسفی ماتریالیسم پایدار و قادر به مبارزه و مقابله با آن است، مضافاً به اینکه روند علوم و اندیشه و فرهنگ بشری در این قرن در جهت توحید و نفی ماده گرایی فلسفی به پیش می رود و به لحاظ ایدئولوژی در بُعد اجتماعی نظام مکتبی اسلام، بر پایه اصالت دادن به کار و تقوا و نفی انگیزه های امتیاز آور و مضر به حال اجتماع استوار است. ثانیاً اینکه جامعه ایرانی، در کلیت، نه در سطح اقشار مرفه خاص، یک جامعه مذهبی و معنویت گراست و به ارزشهای اخلاقی و معنوی بیش از ارزشهای مادی بها می دهد. عوامل یادشده سبب می شوند که در نظام اسلامی و سنت ایرانی راه برای تأمین رفاه طبقات مستضعف از جمله زحمتکشانشان مولد، بدون غارت و استعمار ملل دیگر در جنب رفاه عمومی جامعه باز باشد.

حقوق اسلامی که شامل تضمین حق کار و پذیرفتن کار به عنوان اساس مالکیت و تولید بر مبنای تعاون اسلامی است و سنت فرهنگی و ارزشی غیردنیاپرستانه ایرانی تأییدی بر این امر است و در مردم آن شور و شوق و انگیزه را ایجاد می کند که بیشتر به سوی تعاون اسلامی کشانده شوند تا تکاثر ثروت از طریق استثمار مردم وطن یا ملل دیگر؛ امروز نیز شاهد چنین شور و انگیزه های در میان مبارزین و انقلابیون مسلمان به ویژه جوانان در نیل به تعاون اسلامی هستیم.

عواملی که در این قسمت برشمردیم سبب می گردند که نظام اسلام گرای ایران در آینده بتواند گروه های مارکسیستی را در درون خود تحمل کند و خود با داشتن اصول و شعارهای مؤثر و منطقی در مقابل شعارهای مارکسیستها به پیش برود. آگاهی به این واقعیت ما را امیدوار می سازد که تضاد بین جبهه اسلامی و جناح مارکسیستی رشد یابنده نبوده و به شدت و حدت کنونی باقی نماند.

رهبر انقلاب ایران امام خمینی در مصاحبه ای گفته اند که ما مارکسیسم امریکایی را نمی توانیم تحمل کنیم. این اشارتی است به آن مواقع و مواضع مارکسیستهایی که آگاهانه یا ناخودآگاه در اتحاد با منافع امپریالیستها در جهان، به ویژه آمریکا، قرار می گیرند و ایران را به سوی تجزیه و تلاشی یا تعطیل تولیدات یا تفرقه در صفوف ضد استعماری و ضداستعماری ملت می کشانند، و منظور ایشان مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی اجتماعی - سیاسی نیست.

حل این تضاد منوط است به توفیق ما در وادار کردن مارکسیستها به ترک سلطه‌طلبی سیاسی و تصفیه درونی و مشخص کردن صفوف خودشان از ضدانقلابیون دوزیستی یعنی کسانی که در حرف و شعار رادیکال مارکسیست و در عمل از مستکبرین و برنامه‌ریزان و مدیران نظام طبقاتی و ضدانسانی گذشته‌اند، و اقناع مارکسیستها به پذیرفتن این اصل که در یک مبارزه ملی و مردمی و ضداستعماری در جامعه‌ای که ثروتها از طریق غارت منابع ملی و مصرف‌کنندگان اندوخته شده است و طبقه کارگر صنعتی هنوز بخش بسیار کوچکی از جامعه را تشکیل می‌دهند و پافشاری بر حاکمیت و سلطه احزاب مدعی نمایندگی طبقه کارگر، یعنی اسیرتر کردن اقتصاد کشور در چنگال امپریالیسم و نتیجتاً وابستگی بیشتر اقتصادی و تفرقه در صفوف مردم.

این راهل معطوف به اقدام خود مارکسیستها از یکطرف و اقدام و روشنگری سیاسی و تبلیغاتی وفاداران انقلاب اسلامی از طرف دیگر می‌گردد و پرهیز از خشونت و مسمومیت فضای سیاسی می‌باشد. مبارزان و انقلابیون مسلمان و دیگر اقلیتها باید به این مسأله توجه کنند که در برخورد و مقابله سیاسی منطقی و روشنگرانه در مقابل تبلیغات و اعمال مارکسیستها اگر به اقناع آنها بر اثر نپذیرفتن منطق صحیح، موفق نگردند در مقابل، اکثریت قاطع مردم و به ویژه جوانان و کارگران و سایر اقشار اهل فکر و مطالعه را بیدار و طرفدار و مؤمن‌تر به اسلام ساخته و سطح فکر و کارائی سیاسی آنها را رشد و ارتقاء خواهند داد، در غیر اینصورت تضاد فوق رشد یافته و منجر به درگیریهای نظامی و جنگ داخلی گردیده و راه را برای دخالت خارجی و بهره‌برداری استعمار هموار خواهد کرد.

۳- گروههای لیبرال، دمکرات و ناسیونالیست

عامل دیگر تفرقه در صفوف ملت و تجزیه انقلاب، افراد و گروههای لیبرال، دمکرات و ناسیونالیست هستند. اکثریت این گروهها ضداسلام و حتی مخالف بعد اسلامی انقلاب نیستند. ولی بیشتر بر دمکراسی غربی و ارزشهای لیبرال و عدم دخالت مذهب در روند سیاسی، اجتماعی جامعه (سکولاریسم) تکیه می‌کنند، یا آنکه بیشتر بر ملیت ایرانی تکیه دارند. این گروهها اگر از جهت بینش ایدئولوژی و مواضع سیاسی بطور غالب و کامل با انقلاب اسلامی و ارزشهای آن منطبق نباشند، لاقلاً ضد آن نیز نیستند و اغلب چهارچوب جمهوری اسلامی را پذیرفته‌اند. آنچه برای ما حائز اهمیت است، مواضع سیاسی و اجتماعی این گروههاست و اینکه بر مصالح و خواستههای کدام بخش از جامعه متکی و وفادارند.

انقلاب اسلامی ایران تکامل مبارزه ملی و آزادی‌خواهی ملت ایران است و طبیعتاً با معتقدین به استقرار آزادی و حقوق ملی نمی‌تواند تضادی داشته باشد. چنانچه عناصر فوق در مواضع اجتماعی خود جانبدار بورژوازی غرب‌زده جامعه ایرانی یا بورژوازی اداری و مدیران سطح بالا باشند و یا حافظ چهارچوبهای اقتصاد استعماری در رابطه با غرب، در اینصورت با انقلابیون مسلمان و هواداران انقلاب اسلامی تضاد می‌یابند، والا تضادی وجود ندارد.

مسأله مقابله ارزشهای دمکراسی غربی با ارزشهای اسلامی که ما خواهان و مدعی حاکمیت آن بر انقلاب اسلامی ایران هستیم، امری است که از دوران مشروطیت در ایران مطرح و مورد بحث بوده

است و سپس بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز دوباره مطرح گردیده است. به نظر ما اندیشه دموکراسی از آن جهت که حاکی از حاکمیت و اراده مردم به عنوان منشأ قدرت و تفکیک قوای حاکمه و مساوات سیاسی و... می‌باشد، از ارزشهای اسلامی دور و جدا نیست. ما مدعی هستیم که ارزشهای اسلامی وسیع‌تر و عمیق‌تر از ارزشهای دموکراسی است و بنا به همین نسبت و رابطه فکری است که ما معتقدیم تضاد بین نیروهای دمکرات و ملی در مواجهه با وفاداران به انقلاب اسلامی و ارزشهای آن یک تضاد ریشه‌دار و رشد‌یابنده نیست. ولی این تضاد وقتی بصورت تبعیت و تقلید بدون نقد از فرهنگ و تمدن غربی و شیفتگی نسبت به آن، و از طرفی ایجاد قشریگری و انجماد بر ظواهر تمدن غربی درآید، آن وقت جنبه رشد‌یابنده خود را می‌یابد. در صدر مشروطیت این تضاد بصورت تضاد مشروطه و مشروعه مطرح شد و به جنگها و ستیزه‌هایی کشید که در نهایت مشروطیت ایران را از قدرت و کاربری و حاکمیت و نفوذ در اعماق جامعه دور داشت.

روشنفکرانی که پذیرش ارزشهای دموکراسی را بر غریب‌دگی و تقلید بی‌چون و چرا از تمدن و فرهنگ غربی منطبق ساختند، پس از مشروطه بر سر کار آمدند و تا قبل از انقلاب اخیر ایران همانها مصادر امور و مجریان و برنامه‌ریزان رژیم گذشته بودند. دلبستگی فرهنگی و شیفتگی نسبت به ارزشهای غرب اکثریت روشنفکران جهان سوم را به تسلیم و وابستگی‌های فراوانی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی کشاند. چنانکه در آغاز متذکر شدیم انقلاب ایران ارزشها را تغییر داده و بازگشت از ارزشهای غربی به ارزشهای اسلامی را دربرداشته و دارد. روشنفکران دمکرات و ملی‌گرایی که این واقعیت را مانند دیگر کسان و گروههایی که پذیرفته‌اند بپذیرند، تضاد عمیق و فزاینده‌ای با انقلاب اسلامی نمی‌توانند بیابند. لذا تکلیف مسئولان و رهبران انقلاب اسلامی در مورد حل این تضاد روشن می‌شود که راه‌حلی است نه مبتنی بر طرد و خصومت بلکه استوار بر پذیرفتن حق آنها در مبارزه ضداستبدادی و ضداستعماری و مشارکت آنها در نظام تصمیم‌گیری و قانونگذاری و اجرایی. اصرار و تأکید بر جدایی نهضت اسلامی از جنبش دمکراتیک نه به سود اسلام و مسلمین است و نه به سود جامعه و ملت ایران و نه منطبق بر حقیقت، اسلام با دموکراسی یا ملیت مغایرتی ندارد و ملیت ایرانی هم از اسلام جدا نیست.

۴- دولت و انقلاب

تضاد میان دولت و انقلاب به نظر می‌رسد تضادی مهم و سرنوشت‌ساز باشد. از یکطرف با توجه به مسائلی که نسبت به روحانیت گفته شد یعنی خطری که از ناحیه روند انحصارگرایانه روحانیت احساس می‌شود، ما دولت را به معنای واقعی، دمکرات می‌یابیم. این یک وجه تضاد دولت و رهبری انقلاب است که به نظر نهضت آزادی در این زمینه دولت محق است. خصلت دمکرات بودن دولت سبب می‌شود نیروهای ملی، روشنفکری و حتی برخی از نیروهای مارکسیستی آمادگی تفاهم بیشتری با دولت (قوة اجراییه) داشته باشند. دولت در صورت رفع اشکالات دیگر خود، استطاعت بیشتری در حفظ وحدت ملی دارد و بدین جهت تقویت و تأیید موضع دولت از این جهت یک وظیفه مسلم در جهت حل مسائل درون انقلاب ایران است.

از طرف دیگر تضاد مهم دیگر دولت با انقلاب در تلقی دولت از انقلاب و نتیجتاً روش عمل آن است

که البته خود دولت بارها گفته است این دولت انقلابی نیست بلکه انتقالی است و می‌خواهد در کادر قوانین قدیم که با جمهوری و انقلاب تضاد آشکار ندارند عمل کند. دولت برای جلوگیری از هرج و مرج و ایجاد نظم می‌خواهد امور را در نظم و مقرراتی به اجرا گذارد، که البته کار درستی است ولی در بسیاری از جاها قوانین قدیم دست و پای انقلاب را می‌بندد و طبیعتاً در این حالت اولویت با انقلاب باید باشد، ولی دولت با توجه و پایبندی به مقررات قدیم مشکلاتی برای انقلاب بوجود آورده است.

دولت در ماههای گذشته به اجرای قوانین و نظریات خود در چهارچوب نظام اداری و بوروکراسی موجود اصرار داشت و بدین سبب گاه در برابر خواستهای انقلابی و اقتضات انقلابی جامعه قرار می‌گیرد و این امر را حمل بر مخالفت انقلابیون با نظم و مدیریت می‌کند. در حالیکه انقلاب با نظم و مدیریت مغایر نیست، بلکه انضباط و سازمان‌یافتگی در اندیشه و عمل جزو کار هر انقلاب و انقلابی است. اما مسأله بر سر این است که آیا نظم اداری که یادگار و میراث دوران استبداد و استعمار است می‌تواند ظرفی برای پذیرش و شکوفا ساختن محتوا و اهداف انقلاب اسلامی گردد یا خیر؟

در ماههای اخیر دولت خود به این واقعیت رسیده و اقداماتی در جهت گریز از بوروکراسی طاغوتی کرده و عدم اتکاء و اعتماد بر عناصر قدیمی و فسیل شده بوروکراسی یا تکنوکراتهای وابسته به نظم گذشته را پذیرفته است و این قدمی است در راه تفاهم بیشتر دولت و انقلاب.

اشکال دیگر دولت در آن است که به سبب برداشت خاصی که نسبت به استعمار و وابستگی دارد دقت لازم را در انتخاب مدیران بکار نمی‌برد و مدیران اغلب تفاهمی با انقلاب ندارند. بازگشت بورژوازی اداری وابسته، انقلاب ما را شدیداً تهدید می‌کند.

این وضع هم منجر به بدبینی انقلابیون می‌گردد و هم به جبهه‌گیری در برابر دولت می‌انجامد و یا اینکه کارها را مستقل از دولت انجام می‌دهند که هم نوعی مقابله با دولت است و هم بوجود آمدن هرج و مرج بیشتر.

به نظر ما و با توجه به ماهیت و کیفیت طرفین این تضادها، تضاد میان دولت و انقلاب خطر رو به رشد نیست. صداقت و روحیه دمکرات رئیس دولت و همکاران اصلی او و احساس مسئولیت ایشان، از رشد چنین خطری جلوگیری می‌کند و اگر سایر تضادها به نفع انقلاب حل شود تفاهم و هماهنگی دولت و انقلاب نیز روز به روز بیشتر می‌شود.

۵- انحصارطلبی و تحمل انقلابی

رشد سلطه و انحصارطلبی همراه با خشونت و عدم تحمل تنوع عقاید و گرایشها در درون انقلاب مشهود است. انقلاب ایران از یک جهت ضد استبداد فردی و حاکمیت گروهی بوده است و بیش از آنکه جنبه طبقاتی داشته یا از جانب گروه خاصی اداره گردد، جنبه مردمی و عمومی و ارزشی دارد و این ارزش والای انقلاب ماست. حال که استبداد سلطنتی برچیده شده اگر قرار باشد نوع دیگری از سلطه حاکم گردد مخالف با ارزشهای انقلاب است.

در ماههای اخیر از جانب افراد و گروههای خاصی که نوعاً خود را تابع و مطیع روحانیت معرفی می‌کنند و همچنین از جانب برخی از روحانیون غیرمسئول اقدامات و تراوشات فکری و لفظی بروز می‌کند که حاکی از عدم تحمل دیگران و ظهور نوعی خشونت و زورگویی است. از طرف دیگر برخی

سخنان رهبری انقلاب نیز حکایت از یک جانبه بودن اطلاعات رسیده به ایشان می‌کند. اینگونه عملکرد افراد و عناصر روحانی و غیرروحانی بهانه‌ای بوجود می‌آورد که انقلاب ایران را یک‌طرفه و تنها وابسته و منبعث از روحانیت معرفی کنند و زحماتی که دیگران در طی ربع قرن مبارزه برای سعادت و رهایی ملت کشیده‌اند و نقش کم و بیش مهمی در تکامل انقلاب اسلامی داشته‌اند، نادیده انگاشته شود و حتی گهگاه از این هم بالاتر با نهایت خشونت و انحصارگرایی با چنین عناصر برخورد شود. اینگونه برخوردها موجب می‌شود تا جو و فضای سیاسی ایران مسموم، تلخ و به انحطاط کشیده شود و تفرقه و تشتت در صفوف ملت ایجاد و رشد کند. نتیجه این رابطه متقابل زمینه قدرت گرفتن ضدانقلاب را فراهم می‌سازد.

پس از جبهه‌گیری‌های تبلیغاتی و عملی علیه گروه‌ها و افراد و گرایشهای غیرروحانی ولی مذهبی یا ملی در ماههای اخیر ما شاهد نزول و افول محبوبیت و مقبولیت عامه و بی‌نظیر رهبری انقلاب ایران هستیم. بسیاری از افراد و عناصر فرصت‌طلب یا بی‌مسئولیت جرأت پیدا کرده‌اند ضمن تبلیغ تفرقه و تضعیف رهبری کنونی، فرقه‌گرایی و تشتت در صفوف ملت را دامن زنند. انحصار و سلطه‌گرایی در درون یک حرکت عام و مردمی همیشه منجر به تفرقه و سربرآوردن گرایشهای مخالف و فرقه فرقه شدن جنبش شده و خواهد شد. به اعتقاد ما برخی از عناصر مذهبی که تا قبل از پیروزی انقلاب در بُعد سیاسی هیچ نقشی در مبارزه نداشتند و حتی نسبت به رهبری و مبارزه توده مستضعف توهین می‌کردند، امروز در لباس مدافع انقلاب از میان صفوف روحانیون مبارز و انقلابی با نوشتن یا سخن گفتن آنان را به جبهه‌گیری علیه مبارزین غیرروحانی تشویق می‌کنند. برخی از مبارزین مذهبی نیز که بیشتر بینش بازاری دارند تا سیاسی و انقلابی، با تحلیلهای سطحی و قشری از مسائل جامعه این جو را تشدید می‌کنند. این افراد که خود را در پشت روحانیت مبارز مخفی کرده و به نام آنها عمل می‌کنند و سخن می‌گویند، به روحانیت مبارز و انقلابی شیعه چهره‌ای انحصارطلب و سلطه‌گرا می‌بخشند که موجب دور شدن اقشاری از توده از روحانیت و مذهب می‌شود.

روحانیت ایران به رهبری امام خمینی در پرتو گسترش توده‌ای خود نقش بسیار مؤثر و ارزنده‌ای در بسیج مردم داشته و دارد، ولی در زمینه سازماندهی و اداره، تربیت و پرورش آن به میزان لازم تجربه ندارد. روحانیت ما در این دوره از مبارزاتش برای نخستین بار در تاریخ شیعه قدرت سیاسی - اجتماعی انحصاری را آزمایش می‌کند و در این راه بر پیشبانی توده مردم متکی است و در صورتیکه قادر نباشد توده را متشکل و سازماندهی کند و تربیت و تفکر انقلابی را به آنها بیاموزد، به زودی توده تغییر جهت خواهد داد زیرا حرکت تنها مبتنی بر احساس و عاطفه دوام و استمرار ندارد. کمبود تجربه روحانیون در اداره و متشکل کردن و بالاتر بردن بینش توده موجب شده است که از یکطرف به نفی دیگران پردازد و از طرف دیگر در جهت اسلامی کردن همه چیز و همه اعمال در جامعه شتاب کند در نتیجه اکثراً ظواهر امور و نام آنها اسلامی شده در صورتی که از محتوای عملی و تقوا و خصلت‌های اسلامی بسیار عقب‌تر است. اعمال و سخنان افراد و امور مملکت در صورتی که از محتوای اسلامی لازم برخوردار نباشند ولی به نام اسلام به جامعه عرضه شوند موجب بدنامی و تضعیف اسلام در جامعه می‌گردند.

اگر نکات ذکر شده در بالا مورد توجه قرار نگیرند و اشتباهات ادامه یابد آن وقت انگیزه‌های اسلامی در توده و عناصر فعال جامعه رو به تزلزل و زوال می‌رود و وجه افتخارآمیز انقلاب یعنی حاکمیت ارزشهای خدایی و اسلامی صدمه می‌بینند. اگر ما آرام ولی مطمئن به سوی اجرا و پیاده کردن احکام و موازین اسلامی پیش برویم، به مراتب مؤثرتر و موفق‌تر خواهیم بود تا با حرکتی شتاب‌آمیز. مردمی که قرن‌ها تربیت اسلامی نداشته‌اند و با زندگی مصرفی چند دهه گذشته و فرهنگ غربی فاسد شده‌اند تنها به تدریج قادر خواهند بود با ارزشها، اخلاقیات و خصلتهای اسلامی مسلح شوند و آماده پذیرش تعهد و مسؤولیت‌های بالاتر اسلامی گردند و مسلماً این موفقیت از طریق یک برنامه آموزشی در جوار عمل روزانه حاصل می‌گردد.

به نظر ما راه حل مشکلاتی که با توجه به نکات ذکر شده بالا ایجاد گردیده این است که رهبران مبارز و انقلابی به ویژه شخص امام پیشقدم و مبلغ تخفیف در شرایط و جو سیاسی شوند و تمام نیروهای ملی و مذهبی ضد استعماری را دعوت به تشکیل جبهه‌ای واحد کرده و از آنها بخواهند تا همانند دوران مبارزه در گذشته به وحدت کلمه باز آیند. در صورتیکه این اقدام سریعاً از جانب رهبری و مسؤولین روحانی صورت گیرد امید حل تضاد به نفع بقاء و تکامل انقلاب اسلامی وجود دارد والا روند امور، هر صاحب بینش بی‌غرض و بی‌طرفی را نگران آینده انقلاب و جامعه می‌سازد.

۶- فرصت‌طلبان چپ و راست و دیگر زمینه‌های ضدانقلابی

تضادهای ناشی از رفتار فرصت‌طلبان چپ و راست، مشخص نبودن صفوف و گرایشها، کهنگی و پوسیدگی نظام اداری و مقابله و مقاومت آن در برابر انقلاب ایران، رشد اخلاق غیرانقلابی و نداشتن صبر انقلابی لازم، طلب باج از دولت انقلابی و مطالبه پاداش مادی از جانب کارکنان و حقوق‌بگیران قبل از اینکه کارهای تولیدی و اقتصاد کشور مشکلات اولیه را پشت سر بگذارد، خطراتی هستند که هر روز بیش از روز قبل انقلاب ما را تهدید می‌کنند. این جریان نگران‌کننده به نظر ما از راه ارائه و اجرای سریع برنامه‌های اصیل انقلابی و سرعت عمل بخشیدن و بکار بردن قاطعیت و تمرکز در اداره و مدیریت امکان‌پذیر است.

در کنار همه این تضادها که تا به حال ذکر شد، مهمترین خطر واقعی که انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند، خودسری و عدم تمرکز در درون نیروهای انقلابی، تعدد مراکز تصمیم‌گیری، فساد و خیانت نیروهای ضدانقلابی است که در درون نهادهای انقلاب رسوخ کرده و مجموعاً نوعی هرج و مرج را بر دولت و جامعه انقلابی ما حاکم و سیما و محتوای انقلاب را لکه‌دار می‌سازند. با این خطر و این میکرب مودی اگر به درستی و با سرعت و قاطعیت مقابله نشود، انقلاب ایران از رهبری و هدایت صحیح محروم می‌شود و هر حرکتی، اعم از طبیعی، انسانی یا اجتماعی، وقتی خود بخودی و بدون هدایت گردید محکوم به تلاشی و اضمحلال و رو به مرگ رفتن است. اضمحلال انقلاب اسلامی ایران یعنی پیروزی ضدانقلاب، پیروزی کفر و فسوق و شکست اسلام در این منطقه از جهان. بدین ترتیب حل همه تضادهای درون انقلاب ما تحت‌الشعاع و در رابطه با حل این تضاد اصلی و خطرناک قرار گرفته و قابل حل خواهند بود.

نخستین نتیجه‌ای که از این تفکیک و نقد تضادها می‌گیریم این است که انقلاب باید یک تمرکز در رهبری، تمرکز در قدرت اجرایی و یک قاطعیت همراه با برنامه‌ریزی هشیارانه داشته باشد. تا نیروهای

مسئول و متعهد درون انقلاب اسلامی به یک وحدت و تمرکز قدرت دست نیابند، قدرت مقابله و مواجهه همه جانبه با ضدانقلاب و تظاهرات چپ و راست آن را ندارند. پس درمان اصلی و حیاتی بیماری انقلاب ما در تمرکز قدرت و قاطعیت و هشیاری و آینده‌نگری این مرکزیت خلاصه می‌شود:

۱- ایجاد یک هیأت حاکمه واحد و انقلابی متناسب با انقلاب اسلامی ایران.

۲- تکمیل و اصلاح ترکیب شورا.

۳- روشن کردن دقیق سیاستها بطور مشترک از جانب شورا و هیأت اجرایی.

۴- رهبری ارگانها و واحدهای دولتی و ملی از ترکیبی از شورا و دولت و هر یک از واحدهای مربوطه.

۵- منسجم و کوچک کردن وزارتخانه‌ها و واحدهای دولتی تا سرحد امکان، ایجاد هسته‌های انقلابی در آن واحدها و سپس عضوگیری به تناسب ارجاع کارها.

تقویت و تمرکز رهبری:

حال که به این واقعیت رسیدیم که دشمن اصلی و خطرناک و رو به رشد انقلاب، هرج و مرج است، راه مقابله با آن چیست؟ آنچه به نظر ما می‌رسد یک طرح و پیشنهاد است که بر سر کیفیت و ریزه‌کاری‌های اجرایی آن آماده تماس و بحث با مسئولین امور هستیم. نقطه مقابل هرج و مرج، تمرکز و وحدت و هشیاری و قاطعیت است. برای این منظور نقش سه پایه اصلی دولت انقلاب را باید از هم تفکیک و با یکدیگر هماهنگ ساخت:

هیأت دولت که مسئول کارهای اجرایی است، باید اولاً در جهت رفع عوامل ضعف درون خود که در صفحات قبل گفته شد تلاشهایی بذل کند، ثانیاً لازم است عوامل ضعف دولت را به حداقل رسانید و بجای دخالت مستقیم در امور که تصمیم‌گیریهای قوه اجرائیه را دچار ضعف و رکود می‌کند، سعی کرد بین شورا و دولت در مورد اینگونه عملیات، هیأت مشترک یا ستاد مشترکی برقرار کرد و اصولاً در تمام امور مهم اجرایی تصمیم‌گیری در مجمعی مرکب از نمایندگان شورا، دولت و نماینده واحد مربوطه اتخاذ گردد تا در عین هماهنگی دولت و شوری، تفاهم و پذیرش واحد مربوطه نیز جذب شده باشد، عناصر مؤمن به انقلاب و اهداف آن در دولت باید افزایش یابند و تصمیماتی که از اینگونه هیأت‌های مشترک صادر شود، برای اجرا بطور انحصاری به دولت واگذار شود و شورا و رهبری نیز آن را تصویب و تأیید و حمایت جدی نماید. برای برنامه‌ریزی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی کمیسیونهای مطالعاتی مرکب از نمایندگان شورا، دولت و صاحب‌نظران تشکیل و با سرعت خطوط اصلی سیاستهای دولت تعیین و برای تهیه طرحهای اجرایی به دولت ابلاغ گردد. کمیسیونهای برنامه‌ریزی حتماً باید کاملاً به صورت مشترک از شورا و دولت و نمایندگان گروهها و طرز فکرهای جنبش اسلامی ترکیب شوند تا هم از دوباره کاری اجتناب شود و هم زمینه پذیرش تصمیمات اجرایی دولت، از طرف شورا، رهبری و گروههای سیاسی تضمین گردد، و در عین حال همین کمیسیونها، خطوط اصلی سیاستها و راه‌حلهای خود را به اطلاع و تأیید امام برسانند، تا ایشان نیز از طرف خود در اعلام و ضمانت آنها اقدام کنند. بدین ترتیب تصور می‌رود که عوامل خارجی و داخلی ضعف قدرت

نیروی اجرایی یعنی دولت انتقال به حداقل برسد.

و اما در مورد شورا: برای اینکه شورا بتواند هم نقش قوه مقننه و هم سمت مشاوره امام را برعهده گرفته، در عین حال در میان مردم و گروههای سیاسی از اعتبار ذاتی و نفوذ قاطع و ضروری برخوردار باشد، باید اولاً به لحاظ کمی گسترش یابد و به لحاظ ترکیب، مرکب از تمام گروهها و گرایشهای درون جنبش انقلابی اسلامی ایران باشد. شورا تا به چنین ترکیب و ماهیتی دست نیابد، قادر به ایفای نقش واقعی و تاریخی خود نیست.

اگر در جهت انجام امور، به شرح فوق تلاش صادقانه‌ای بشود به نظر می‌رسد که ما به یک امر بسیار ضروری و حیاتی در شرایط جامعه انقلاب دست خواهیم یافت و آن عبارتست از: ۱- وحدت در تصمیم‌گیری. ۲- تمرکز قدرت در اجرا. ۳- اشتراک در حمایت و مراقبت. این سه اصل اساسی است که مبنای کار دولت انقلاب در شرایط انقلابی و خطیر کنونی باید قرار گیرد، و همه با تمام تعهد و نیرو در تثبیت و تحقق این سه اصل باید بکوشند.

پس از دستیابی به این سه اصل است که دولت انقلاب می‌تواند اداره امور را با قاطعیت انجام دهد. اما برای توفیق در انجام وظایف باید اولاً در تشکل و گسترش پاسداران انقلاب کوشید که نقش ید نظامی انقلاب را بتواند عهده‌دار گردد و در ترکیب پاسداران نیز مانند شورا باید از تمام نیروهای درون جنبش انقلابی اسلامی استفاده شود. ثانیاً شوراهای استانها با سرعت انتخاب و جانشین کمیته‌های انقلاب گردند و بعد این شوراهای عهده‌دار اجرای انتخابات شورای شهرستان و شهر و بخش شوند. ثالثاً این شوراهای استان و شهرستان، به وسیله پاسداران و با کمک نیروهای برگزیده خاص ارتش و پلیس و ژاندارمری اقدام به خلع سلاح کامل حاملین اسلحه کنند.

اگر این روند با سرعت و دقت صورت گیرد، هم شوراهای منتخب و هم سپاه پاسداران تجربه متناسبی در هدایت امور و عملیات نظامی به دست خواهند آورد و بدین ترتیب می‌توان امیدوار بود که مجموعه فوق آمادگی مقابله و مواجهه با هرگونه توطئه داخلی ضدانقلاب را کسب نماید.

اصلاح فضای سیاسی انقلاب

طرح فوق برای نیل به یک تمرکز وحدت در رهبری دولت انقلاب و کسب استعداد جهت قاطعیت لازم در این شرایط انقلابی لازم و ضروری به نظر می‌رسد، اما تمام این عملیات در یک فضای سیاسی در جامعه باید اجرا شوند. اگر فضای سیاسی جامعه انقلابی، از یک طرف هماهنگ با دولت انقلاب نباشد و از طرف دیگر خود با اهداف و ایدئولوژی جنبش انقلابی که در آغاز این نوشته‌ها به آن اشاره رفت سازگار نباشد، به پیشرفت تکاملی و توفیق انقلاب نمی‌توانیم امیدوار باشیم. فضای سیاسی امروز ما به سوی خشونت، به سوی عدم تفاهم و وحدت نیروهای انقلابی و به سوی قطبی شدن نیروهای انقلابی پیش می‌رود. برخوردهای غیرمنطقی و عاطفی با گروهها و گرایشهای غیراسلامی با سرعت رو به افزایش است و خطر درگیریهای خشونت‌آمیز و احتمالاً نظامی وجود دارد. این چنین برخوردها که بیشتر صورت عکس‌العمل و احساسی و ناشی از خشم و کینه است به هیچ‌وجه با معیار صبر و تقوی (۱) که قرآن به عنوان ضامن پیروزی بر رقبا و دشمنان خارجی و داخلی معرفی می‌نماید تطبیق نمی‌کند. و از این گذشته مسیر و رشد برخوردهای عکس‌العملی و احساسی همیشه به سوی

درگیریهای مسلحانه و خشونت‌های فاجعه‌آمیز است. اگر نیروهای درون انقلاب ما به سوی چنین درگیری‌هایی پیش برود، نه فقط سرنوشت انقلاب را دچار شکست و اضمحلال می‌نمایند، بلکه از آن بدتر خود انقلابیون به عناصری خشن و کینه‌توز و افراطی و منحرف از اسلام تبدیل خواهند شد. در فضای سیاسی ما، حس تحمل و گذشت در برابر عقیده مخالف یا متفاوت، در برابر گروه‌های غیراسلامی و حتی گروه‌های اسلامی خاص، با سرعت جای خود را به کینه و نفرت و خصومت می‌دهد، این خصومت و نفرت به جایی رسیده که گویی در میان بعضی ارگانها یا گروه‌ها، دشمن اصلی فراموش شده یا خطر آن نادیده گرفته می‌شود. تمام این شیوه‌ها مخالف صریح معیار صبر و تقوای قرآنی است.

چنین فضای سیاسی، که بهتر است آن را نه فضای سیاسی بلکه فضای خشونت و نفرت بنامیم، و متأسفانه شاهد رشد و توسعه آن نیز هستیم، هرگونه تغییر و تکامل و اصلاح در رهبری و دولت انقلاب را بی‌نتیجه می‌گذارد و شکست و جنگ داخلی را سرنوشت مختم انقلاب ما می‌سازد.

برای تلاش در تخفیف این شرایط حاد و خطرناک که بر فضای سیاسی انقلاب اسلامی ما سایه انداخته و رفته‌رفته سیما و باطن اسلامی را از آن سلب می‌نماید نیاز به یک حرکت سیاسی احساس می‌شود که ذاتاً خط واسط بین گرایش‌های مختلف اسلامی انقلاب بوده و بتواند نقش مؤثری را در هماهنگ کردن آنها با سایر گرایش‌های غیراسلامی ولی صادق و وفادار به انقلاب اسلامی بازی کند و بتواند معیار صبر و تقوای قرآنی را در درون جنبش کنونی اشاعه دهد. ما به عنوان نهضت آزادی ایران، به لحاظ ماهیت فکری و خصلتی خود و نیز به لحاظ روابطی که با قطب‌های مختلف و گرایش‌های درون جنبش داریم، رسالت انجام چنین وظیفه‌ای را بر دوش خود احساس می‌کنیم و به امید انجام این رسالت حیات جدید خود را، به نام پروردگار هستی‌بخش موجودات آغاز می‌کنیم:

ربنا افرغ علينا صبراً و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین.

ترکیب نهضت آزادی

وقتی می‌گوییم ما به عنوان نهضت آزادی، لازم است بگوییم که این (ما) کیست؟ در آغان، نهضت مرکب از کسانی بود که از سال ۱۳۳۲ در جنبش ملی - مذهبی به نام نهضت مقاومت ملی علیه کودتای نظامی شاه مخلوع وارد صحنه مبارزه سیاسی شدند. اکثر این افراد اعضاء انجمن اسلامی دانشجویان در آن زمان بودند، ویژگی آنان داشتن آرمان اسلامی بود و اسلام برای ایشان یک مکتب و ایدئولوژی سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رفت که در سال ۱۳۴۰ در تشکیلاتی به نام «نهضت آزادی ایران» متشکل شدند. این جمعیت مطابق با شرایط و ضرورت‌های آن روز یک جمعیت با ایدئولوژی اسلامی و طالب دموکراسی و اجرای تام و کامل قانون اساسی و در برخورد با شاه رادیکال و صریح بود و بر سر این صراحت تا پای زندان و محکومیت پیش رفت. برخی از افراد بودند که پس از هجوم و فشار و محکومیت نهضت، آن وفاداری و صداقت را نسبت به اهداف نهضت نشان ندادند و از صحنه مبارزه خارج یا غیرفعال شدند. اما در میان آنهایی هم که از آغاز در متن حرکت قرار گرفتند کسانی بودند که با رشد جنبش آزادیبخش در ایران که مشخصاً از سال ۴۲ اوج تازه‌ای گرفت و آرمانها و اهداف آن وجوه تازه‌ای در جامعه مطرح کرد پیش رفتند، و به وسیله آنان حرکتها و سازمانهای انقلابی دیگری

پیدا شد و افرادی نظیر دکتر شریعتی به افکار اسلامی و اندیشه و ایدئولوژی اسلامی به عنوان یک مکتب و مسلک انسانی - سیاسی و اجتماعی - انقلابی جلوه‌های خاص‌تر و تازه‌تری دادند. کسانی که فکرشان و اندیشه‌شان و عمل و خصلتشان همپای این تحولات تغییر کرد و کسانی که با نهضت امام خمینی از سال ۱۳۴۲ آشنایی پیدا کردند و در رابطه با آن قرار گرفتند و رابطه تأثیر و تأثر از آن را داشتند و وقتی این مجموعه به پیشرفت تدریجاً به تدوین سلسله اندیشه‌ها و آرمانهایی که ایدئولوژی جنبش انقلابی اسلام را تشکیل می‌داد، پرداختند. کسانی از درون نهضت آزادی همپای این حرکات فکرشان تحول پیدا کرد و عمل و زندگی اجتماعی و هستی اجتماعی‌شان نیز تغییر پیدا کرد و پله به پله از وابستگی به نظام گذشته یعنی به نظام دنیاپرستانه در ایران و جهان وداع کردند و رفته رفته خودشان را از آن نظام رها کردند و مهاجرت کردند. این کسان همپای نهضت پیش آمدند تا اینکه امروزه دارای یک ویژگی انقلابی - اسلامی شدند. این افراد که از درون نهضت آزادی از آغاز و همپای جنبش، حرکت کردند، تغییر فکر دادند و تحول یافتند، امروز جزو ترکیب نهضت آزادی ایران هستند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ... (آیات ۷۲ تا ۷۵ سوره انفال)

آنها که به این حقیقت ایمان آورده‌اند که اسلام تنها یک دین فردی نیست بلکه یک ایدئولوژی اجتماعی است و تمام فضای زندگی فردی و اجتماعی را هدایت می‌کند، کسانی که از فضای فرهنگی و خصلتی نظام وابسته و فاسد رژیم پهلوی و از جنبه‌های منفی تمدن غربی مهاجرت کردند و کسانی که در راه انقلاب اسلامی ایران در پانزده سال اخیر جان فشاندند و غمخواری کردند، خواه متقدمین و خواه متأخرین، اصولاً می‌توانند در متن حرکت نهضت آزادی قرار گیرند.

همچنین کسانی بخصوص در میان جوانان، هستند که از آغاز جزء نهضت آزادی نبودند ولی همپای تحولات فکر و اندیشه در جامعه اسلامی ایران آنها هم تحول پیدا کردند. اینان افکار و اندیشه‌ها و خصلت‌هایشان با جنبش انقلابی امروز ایران هماهنگی و تطابق دارد و نیز کسانی بخصوص در میان جوانان هستند که در طی چند سال گذشته در ضمن فعالیت عملی در جنبش انقلابی تحول فکری نیز پیدا کردند. اینان هم بطور اصولی می‌توانند جزو نهضت آزادی در این دوران جدید از حیاتش باشند، البته اگر خودشان بخواهند. بنابراین نهضت آزادی نه با ترکیب روز اولش بلکه با یک ترکیب جدید تجدید حیات می‌کند و اینها همه می‌توانند جزو مؤمنین این تجدید حیات باشند و کار و وظیفه ما است که با آنها در رابطه و تماس باشیم و مسائل و تحلیلهای خودمان را با آنها مطرح کنیم و ببینیم آنها متقابلاً چه می‌گویند و چه می‌اندیشند. دیگر اینکه وقتی ما می‌گوییم نهضت آزادی، عده‌ای می‌گویند اصولاً رسالت نهضت آزادی، نفی رژیم سلطنتی استبدادی بوده و آن هم تمام شده و الان به هدف رسیده بنابراین رسالتش پایان یافته است. ولی ما را عقیده بر آن است که حرکت انسان برای آزادی یک حرکت مستمر و درازمدت که تا سرحد رسیدن انسان به آستان پروردگار است ادامه دارد. چرا؟ برای اینکه آن عواملی که آزادی انسان را محدود و مقید می‌کند یکی دو تا نیستند. ما آنها را بطور کلی به دو سلسله تقسیم می‌کنیم: یک سلسله قیود و موانع خارجی راه آزادی بشر است. این قیود و موانع خارجی طبق تجربه تاریخی که ما داریم تحت نامهای استعمار، استبداد، استثمار، استثمار و در واقع همه ابعاد استضعاف وجود دارند و همه اینها قیود و موانعی هستند که از خارج خود بشر بر او تحمیل می‌شوند.

تا زمانی که این چهار نوع بند ذهن و دست و پای انسان در جهان وجود دارد حرکت آزادیبخش هم ضرورت و رسالت دارد. در کنار این قیود و موانع خارجی، هواهای نفسانی که موانع درونی به شمار می‌روند به عنوان بندهایی انسان را اسیر می‌کنند و تا هنگامی که این بندها و موانع و قیود خارجی و درونی در برابر انسان هست، نهضت آزادی و حرکت آزادیبخش انسان هم رسالت و ضرورت دارد. حال ممکن است در هر مرحله و درمقابل هر یک از این قیود و موانع چه خارجی و چه داخلی، نهضت محتاج باشد که محتوای انسانی و فکری خاصی برای خودش پیدا کند ولی به هر حال بطور کلی و بطور عام نهضت آزادی با جنبش آزادیبخش بشر رسالت همیشگی دارد. در شرایط کنونی جامعه ما، براساس تحلیلی که در صفحات گذشته ارائه داده شد، ما فکر می‌کنیم نهضت آزادی با این ترکیب جدید ضرورتی سیاسی - اجتماعی و تاریخی است.

اصول تفکر و مرام نهضت آزادی ایران

بطور فشرده، نهضت آزادی ایران، در شرایط حاضر، بر اساس تحلیل فوق از وضع کنونی حکومت انقلاب اسلامی، با اصولی که می‌تواند استخوان‌بندی اندیشه و مرام یک نهضت را بسازد حیات جدید خود را آغاز می‌کند و پس از جمع شدن نیروهای متمایل به آن بر اساس این اصول، مرامنامه و اساسنامه خود را تدوین خواهد کرد. این سازمان بر اساس اعتقادات بنیادی خود و تحلیلی که از شرایط موجود انقلاب دارد آماده کمک و پشتیبانی صادقانه از دولت فعلی که پس از بیست و پنج سال نخستین دولت ملی است، می‌باشد ولی تابع و وابسته بدان نیست.

لازم به تذکر است که با وجود بودن چند نفر از اعضای نهضت آزادی ایران در کابینه، ولی نه حزب کوچکترین وابستگی به دولت دارد و نه دولت تعهدی در برابر حزب و امام خمینی هم در فرمان نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان ایشان را بدون وابستگی حزبی منصوب کرده‌اند و این فرمان هم بدون کم و کاست تاکنون اجرا شده است.

۱- نهضت آزادی ایران حزبی است با جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی. جهان‌بینی توحیدی، آن بینش و تفکری است که تمام مجموعه موجودات جهان خواه موجوداتی که به مشاهده و لمس بشر رسیده باشند یا هنوز نرسیده باشند، همه را تجلیات و سایه‌هایی از یک هستی واحد و یگانه و قائم به ذات و مدرک می‌بیند. اراده و آگاهی در درون این موجودات هر جا باشند تجلی‌ای از اراده و آگاهی اوست. حرکت موجودات، تغییر و تحول آنها، همه نشانگر و تجلی‌دهنده خصال و صفات آن هستی یگانه است. قدرت و عظمت آن هستی یگانه بر سراسر این موجودات و بر یکایک و بر مجموعه آنها حاکم است. جل جلاله و عظم شانه. اما همانطوری که گفته شد چون موجودات جهان تجلی‌گاه صفات و ویژگیهای آن هستی یگانه یعنی ذات پروردگارند، بنابراین سیر و مطالعه و بررسی در این موجودات و کشف جهت حرکت آنها و تطابق با آنها همان خداشناسی است. در این سیر و مطالعه و سعی در تطبیق، ما نه فقط تجلیات پروردگار را بیشتر کشف می‌کنیم بلکه از آن قدرت بینش و بصیرتی که لازمه خداشناسی است بیشتر بهره‌مند می‌شویم. «افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها؟» سیر و مطالعه در طبیعت و حرکت طبیعت به ما قلوب و گوشه‌های درک‌کننده و شنونده

حقایق را می‌دهد و بصیرت و بینش ما را بالا می‌برد. و این ویژگی را هم داریم که در این برخورد عینی و علمی با طبیعت، از روند علوم مثبت جهان و تجربیات و مکاشفات بشری استفاده می‌کنیم، در عین حال تجربیات را در یک مکتب خاص و یک طرز فکر خاص متبلور نمی‌بینیم؛ هستند کسانی که توحید را از طریق همین برخورد عینی درمی‌یابند یا می‌خواهند دریابند ولیکن در برخورد علمی خودشان بطور آگاه یا ناخودآگاه اسیر فلسفه خاصی می‌شوند و ما نمی‌خواهیم اسیر فلسفه خاصی باشیم مگر آن فلسفه اصیل و پویای اسلامی که روند علوم بشری مؤید آن است.

۲- اصل دوم اعتقادی ما این است که:

اخلاق و نظام ارزشهای حاکم بر جامعه، روح نظام اجتماعی و سیاسی را تشکیل می‌دهد (کما تکنوا یولی علیکم). جنبش‌های انقلابی همیشه با تغییر بنیادی در ارزشهای اخلاقی پیشتازان شروع می‌شوند و به تناسب پیشرفت و توفیق پیشتازان، ارزشها و اخلاقیات نوین در توده‌های مردم رسوخ می‌کند و این خود مقدمه خیزش و قیام و بعثت جدید توده و نفی نظام سیاسی و اجتماعی موجود می‌گردد. نظام اخلاقی اسلامی بر مبنای فعالیت خلاق مادی و معنوی و کار و تولید و اکتساب مال و ثروت از یک طرف، و ایثار و بذل و اعطای شائقانه و خاضعانه آن در راه خالق به مخلوق، از طرف دیگر است و این که جان و مال و حیثیت و هستی ما از خدا و برای خداست و وجود ما در جریان این کسب و بذل‌ها به سوی مظهر و منبع کمال یعنی ذات پروردگار عروج می‌نماید (انا لله و انا الیه راجعون) و تکامل می‌یابد (و اما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره لیسری) و در طی این عروج به سوی پروردگار، تقوا است که محور و معیار درستی حرکت است. حال که کسب تقوا از مسیر راه اکتساب مال و قدرت و علم و... و بعد سلب مختارانه آنها از خود و نثار راه معبود کردن آنها و زندگی و سیاستی که ارزشهای اسلامی روح آن را می‌سازد، نیز، باید همپا و همراه سلوک زاهدانه فرد مؤمن تحول یابد و تکامل و صیورورت او را به سوی آستان پروردگار تسهیل کند و تحقق بخشد. پس نظام سیاسی و اجتماعی نیز باید به سوی خدایی شدن مال و قدرت و هر امتیاز دیگری پیش برود. جامعه اسلامی در زمان مهدی منتظر(عج) با این ویژگی شناخته می‌شود که در آن مال و قدرت به تمام معنی اجتماعی و از آن رهگذر خدایی شود و مال و نیت‌ها فرو ریزد و امتیازات و تبعیضات از میان برخیزد و قسط آرمانی اسلام جایگزین جور و ظلم گردد.

۲- اصل سوم اعتقادی ما که مبنای ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی ما قرار می‌گیرد این است که پروردگار همانطور که هستی‌بخش همه موجودات است صاحب و مالک مطلق و اصلی همه موجودات، منجمله انسان و تمام موجودیت‌ها و وابستگی‌های انسان است. مال و شخصیت و قدرت انسان در ید پروردگار است و مالک اصلی ما و نیت ما و مال ما و قدرت ما خدا است. بنابراین، آنچه را که از مال و قدرت و شخصیت افراد بشر کسب می‌کنند اینها همه متعلق به خدا است و بشر حق ندارد در اینها تصرف مالکانه مطلق داشته باشد، نه فرد بشر و نه هیچ سازمان بشری خواه دولت، خواه گروه، خواه طبقه و خواه حزب. هر قدرتی که بخواهد تصرف مالکانه بطور مطلق بر افراد بشر داشته باشد یا حاکمیت و قدرتش بر افراد بشر بلامانع و بلاشرط و نامحدود باشد، این قدرت در برابر خدا ایستاده و جای خدا نشسته است. این قدرت بت است. ما از این اصل اینطور نتیجه می‌گیریم که آنچه را که از مال و قدرت، انسان در جریان فعالیت زندگی خودش کسب می‌کند بخشی را در جهت تکامل مادی و معنوی

خود و خانواده به کار اندازد و بقیه را باید در راه خدا بذل بکند. حرکت انسان در صحنه اجتماع و تاریخ یک حرکت یا یک روند مداوم کسب و بذل است. کسب مال، کسب قدرت و از این رهگذر تکامل و رشد علمی و فکری و خصلتی و تکنیکی و در نتیجه رشد تمدن بشر و بعد در پای این اکتسابها بذل کردن؛ اینها برای خدا و برای خلق خدا است. بنابراین ما از نظر اجتماعی منکر مالکیت فردی نیستیم ولی مالکیت فردی‌ای که همیشه با این اندیشه همراه باشد که این مال و قدرت و نفوذ اجتماعی و سیاسی ما متعلق به خدا است و ما باید از اسارت آنها رها شویم، و از خودمان سلب مالکیت و سلب قدرت کنیم. این خود ما هستیم که مرتباً بایستی در پی کسب مال و قدرت باشیم و بعد این ما هستیم که بایستی دائماً اینها را در راه خدا بذل کنیم و از خودمان سلب کنیم و خود را از این وابستگی‌ها آزاد سازیم. اما اگر ما در پی کسب مال و قدرت باشیم و آنها را به خود اختصاص دهیم و بذل نکنیم، حکومت اسلامی به نمایندگی از جانب خدا این حق را دارد که از ما سلب بکند. به اعتقاد ما سلب مال و مالکیت بایستی همپای با سلب قدرت هم باشد. روند اجتماعی کردن مالکیت مال چه اموال خصوصی و چه عمومی و یا ابزار تولید بایستی همپای تکامل نظام سیاسی باشد یعنی همپای این واقعیت که قدرت سیاسی هم در جامعه ملی و اجتماعی بشود. اگر قرار باشد دولتی که قدرت سیاسی و نظامی را در جامعه در ید اختیار دارد سلب مالکیت خصوصی یعنی ابزار تولید را بکند و آن را خود در اختیار گیرد، قدرت اقتصادی هم در دستش قرار می‌گیرد و یک قدرت انحصاری بلامنازع می‌شود. جامعه به نحو دیگری طبقاتی می‌شود و از جامعه توحیدی دور می‌گردد، بنابراین، به تدریج که قدرت سیاسی دولت در جامعه توزیع می‌شود قدرت اقتصادی هم باید بدان سو رود و مالکیت بر ابزار تولید یعنی مالکیت خصوصی هم اجتماعی شود و در سطح جامعه توزیع گردد. لذا ایده‌آل ما، یک جامعه توحیدی است که در آن قدرت و ثروت در انحصار یک فرد یا یک گروه، یک دسته یا یک نهاد اجتماعی خاص نباشد. در چنین جامعه‌ای سطح تکامل اخلاقی و خصلتی جامعه به جایی می‌رسد که همه مردم و یا اکثریت آنها حداکثر فعالیت و بسیج نیرو و استعداد خود را، نه برای انگیزه سود شخصی، بلکه برای اجرای فرمان خدا و برای خدمت به خلق خدا بروز و ظهور دهند.

در جامعه توحیدی که ما تصویر می‌کنیم و آرمان ما را تشکیل می‌دهد، قدرت از آن همه است و همه در قدرت و تصمیم‌گیری جامعه به نحو یکسان و عادلانه شرکت فعال دارند و ثروت نیز به همین. اما این آرمان ما است و بایستی طی گذر از مراحل به این آرمان نزدیک شویم. معنای این آرمان این نیست که در شرایط امروز یکباره سلب مالکیت از همه بشود زیرا به محض اینکه سلب مالکیت از همه مطرح بشود این سؤال پیش می‌آید که کی و چه دستگامی باید این مالکیت را در اختیار داشته باشد، در حالیکه هنوز قدرت سیاسی به نحو تثبیت‌شده‌ای در جامعه توزیع عادلانه نشده و یا اینکه چون در شرایط امروز به سبب حاکمیت شرایط انقلابی قدرت در دست یک فرد یا یک گروه مشخص نیست، یکنوع بی‌نظمی حاکم است، و یک نوع شرایط خاص است؛ شرایطی که ناشی از انقلاب است و این پایدار نیست. در شرایط حاضر اگر ما صحبت از اجتماعی کردن یکباره و ناگهانی ابزار تولید یا سرمایه کنیم منجر به این خواهد شد که قدرت خاصی هم در جامعه پیدا شود و دوباره نظام طبقاتی را حاکم کند. همپای اجتماعی شدن قدرت و همپای رشد فکری و خصلتی بشر بر اینکه خود را

موظف به سلب مالکیت و قدرت بداند، بایستی روند سلب مالکیت مال و ابزار تولید پیشرفت کند و این اصل، مبنا و استخوان‌بندی ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی ما را تشکیل می‌دهد.

۴- اصل آزادی انسان - به نظر ما انسان هنگامی آزاد است که کلیه موانع و قیود رشد انسانی از دست و پا و اندیشه او برداشته شود و این همان رسالت نهضت آزادی و ویژگی‌هایی است که در خودمان می‌بینیم و به آن اعتقاد داریم و ما را تا حدودی از سایر گروه‌ها متمایز می‌کند. استعمار و استثمار و استثمار را ما در وجوه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌اش نگاه می‌کنیم. و امروز در این شرایط انقلابی کنونی آن چیزی که بیشتر بر حرکتها و انگیزه گروه‌های مختلف حاکم است، وجه حاکمیت سیاسی است. دعوا بر سر اینکه یک گروه سیاسی می‌خواهد دستاوردهای گروه‌های سیاسی دیگر را به خود انحصار دهد به نظر ما این هم یک نوع استثمار است ولی لزوماً در اینجا استثمار اقتصادی نیست بلکه استثمار سیاسی است. تاکید بر جنبه استثمار اقتصادی بطور یک‌جانبه و انحصاری موجب می‌شود از انواع استثمارها که معمولاً در بحرانهای سیاسی مطرح است و معمولاً در جریان شکل‌گیری و مبارزات درونی گروه‌های سیاسی نقش اساسی دارند، منفک شویم و مبارزه خود را فقط متوجه استثمار اقتصادی کنیم درحالی‌که در جریان همین مبارزه یک نوع استثمار دیگری را به نام استثمار سیاسی یا استثمار فرهنگی رشد می‌دهیم. به این جهت ما دقت خاص داریم که مبارزه با استثمار و استعمار همه‌جانبه باشد.

ما امیدواریم که نقش شاهد را ایفا کنیم و جاده وسط باشیم و به مصداق فرمایش حضرت علی(ع) که فرمود:

«الیمین والشمال مضله والطریق الوسطی هی الجاده».

آرزومندیم که نهضت آزادی با رسالتی که برای خودش قائل است یعنی:

۱- برخورد عینی و علمی با اصول اسلامی و بیرون کشیدن فلسفه پویای اسلامی از همه منابع علم و آگاهی بشری.

۲- اعتقاد به تقدم ارزشهای اخلاقی در حرکت یا جنبشهای انقلابی و اینکه نظام ارزشها روح نظام سیاسی و اجتماعی را تشکیل می‌دهد و انسان و اجتماع انسان در کسب و بذل مال و قدرت و هرگونه وابستگی دیگر است که می‌تواند به سوی خدا حرکت کند.

۳- در کنار هم بودن توزیع مالکیت و قدرت در جامعه.

۴- همه‌جانبه بودن وجوه استثمار و استعمار و استبداد.

۵- نقش واسط و شاهد را ایفا کردن و حلقه رابط و وحدت‌بخش در میان گرایشهای اصیل درون انقلاب اسلامی بودن.

همراه با مؤمنان همفکر به تداوم این راه به سوی پروردگار توفیق یابد.

همانطوری که ذکر کردیم، این رسالتی است که بر دوش خود احساس می‌کنیم و فکر می‌کنیم این یک رسالت خدایی است که بر عهده ما است به شرط آنکه مردمان خدایی باشیم یعنی به جز خدا چیزی و هدفی دیگر در میان نباشد و خالی از عقده‌ها و هدفهای شخصی و گروهی باشیم. این رسالت الهی را باید انجام بدهیم، اگر ما رسالت الهی را آنطوری که خودمان تشخیص داده و فهمیده‌ایم و بر وجود خودمان احساس کرده‌ایم به عهده گرفتیم و در جهت انجام این رسالت قدم برداشتیم آن وقت

است که می‌توانیم مطمئن باشیم که ولو با قلت عدد و قلت امکانات توفیق نهایی در انتظار انجام‌دهندگان
این رسالت است که:

و مالنا الا نتوکل علی الله و قد هدینا سبیلنا و لنصبرن علی ما آذینا و علی الله فلیتوکل المتوکلون.

والسلام علی من اتبع الهدی

نهضت آزادی ایران

(۱) به آیات ۱۲۰/۱۲۵/۱۸۵، سوره آل عمران رجوع کنید.